P. Cal. C
188 188

ما شاء الله لا قوة الا بالله

همین تا آید فرخنده بهشت هشت خاتم خزان بهار رساله [illegible] فارسی

P Cal. 188

چهار گلزار

باهتمام محمد عبد الرحمن خان ابن حاجی محمد روشن خان مرحوم بهتر باشد که برادر محمد مصطفی خان مغفور

در مطبع نظامی واقع کانپور مطبوع گردید ۱۲۹۴ه

ASIATIC SOCIETY

لم یتحاب لم یتحابّ لا یتحابّ لن یتحاب لن یتحابّ الامر منه تحاب تحابّ
لیتحاب لیتحابّ لیتحاب لیتحابّ لیتحاب لیتحابّ الظرف منه متحابّ متحابان
متحابات تحابّ در اصل تحابب بود دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن
کرده در دوم ادغام کردند تحابّ شد برین قیاس است در باقی ماضی مجهول تحوبّ تحوبا
تحوبوا الخ تحوبّ در اصل تحوبب بود دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن
کرده در دوم ادغام کردند تحوبّ شد برین قیاس است در باقی مضارع معلوم یتحابّ یتحابّان
یتحابّون الخ یتحابّ در اصل یتحابب بود دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را
ساکن کرده در دوم ادغام کردند یتحابّ شد برین قیاس است در تمام باب مضارع
مجهول یتحابّ یتحابّان یتحابّون تا آخر یتحابّ در اصل یتحابب بود دو حرف از یکجنس
بهم آمدند الخ اسم فاعل متحابّ متحابّان الخ متحابّ در اصل متحابب بود دو حرف از یک
جنس بهم آمدند الخ اسم مفعول متحابّ الخ تعلیل بر قیاس اسم فاعل الامر منه تحابّ تحابّا
تحابّا تحابّوا تحابّی تحابّا تحاببن تحابّ را از تتحابّ بنا کردند تا که علامت استقبال
بود آنرا حذف کردند بعد حذف متحرک ماند همچنان باشد بسکون آخر آخرش را وقف
کردند علامت وقف سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان هر دو با با اول که ساکن
شده بود برای ادغام و با ثانی که ساکن شده بود برای علامت وقفی بعضی با ثانی
را فتحه دادند و بعضی کسره و بعضی ترک ادغام کردند چنانکه گذشت **فصل** در بیان
یازده حروف که در باب تفعّل و تفاعل بجای فاء کلمه آیند و تا را از جنس اینها نموده
ادغام سکنند تا و ثا و دال و ذال و زا و سین و شین و صاد و ضاد و طا و ظا
الاثّرب خاک سلن اثّربت یثّرب اثّرّبا فهو متّرب و اثّرب متّرب اثّربا ...

تمنیا تمنوا تمنی تمنینا تمنین تمنّ را از تمنّی بنا کردند تا کہ علامت استقبال بود آن را حذف
کردند ما بعد حذف متحرک ماند مر بیان شد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی
سقوط حرف علت شد تمنّ گردید و در مثنی با سقوط نون مضاعف از باب
تفعل التحبب دوستی نمودن تحبّب یتحبّب تحبّباً فهو متحبّب و تحبّب یتحبّب تحبّباً
فذاک متحبَّب لم یتحبّب لم یتحبّب لا یتحبّب لا یتحبّب لن یتحبّب لن یتحبّب الامر
تحبّب لیتحبّب لیتحبّب لیتحبّب والنهی عنه لا تتحبّب لا یتحبّب الظرف منه
متحبَّب متحبّبان متحبّبات این باب مانند صحیح است چنانچه تصرف یتصرف
ناقص از باب تفاعل التصابی کودک شدن تصابی یتصابی تصابیاً
فهو متصاب و تصوبی یتصابی تصابیاً فذاک متصاباً لم یتصاب لم یتصاب لا یتصابی لا یتصابی
لن یتصابی لن یتصابی الامر منه تصاب لیتصاب لیتصاب لیتصاب والنهی عنه لا تتصاب
لا تتصاب لا یتصاب لا یتصاب الظرف منه متصابی متصابیان متصابیات ماضی
معلوم تصابی تصابیا تصابوا الخ مجهول تصوبی تصوبیا تصوبوا الخ مضارع معلوم
یتصابی یتصابیان یتصابون الخ مجهول یتصابی یتصابیان یتصابون الخ اسم فاعل متصاب
متصابیان متصابون متصابیة متصابیتان متصابیات اسم مفعول متصابی متصابیان
متصابون متصاباة متصاباتان متصابیات الامر منه تصاب تصابیا تصابوا تصابی
تصابیا تصابین تصاب را از تتصابی بنا کردند تا کہ علامت استقبال بود آن را حذف
کردند ما بعد حذف متحرک ماند مر بیان شد بسکون آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط
حرف علت شد تصاب شد و در مثنی سقوط نون شد مضاعف از باب تفاعل التحابب
دوستی داشتن تحابّ یتحابّ تحابّاً فهو متحابّ و تحوبب یتحابّ تحابّاً فذاک متحابّ لم یتحابّ لم یتحابب

الاستتباب تمام شدن استتب یستتب استتبابا فهو مستتب و مستتب
لیستتب استتبابا فذاک مستتب لم یستتب لم یستتب لم یستتب لم یستتب
لیستتب لا یستتب لن یستتب لن یستتب الامر منه استتب استتب لیستتب لیستتب
لیستتب لیستتب لیستتب لیستتب والنهی عنه لا تستتب لا تستتب لا تستتب
لا تستتب لا تستتب لا تستتب لا تستتب الظرف منه مستتب
مستتبان مستتبات ماضی معلوم استتب استتبا استتبوا استتب در اصل
استتبب بود دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل
دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند استتب شد بر قیاس
معهما قی ماضی مجهول استتب استتبا استتبوا تا آخر تعلیل این مانند معلوم است مضارع
معلوم یستتب یستتبان یستتبون تا آخر یستتب در اصل یستتبب بود دو حرف از یکجنس
بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده اول ساکن ثانی
متحرک اول را در دوم ادغام کردند یستتب شد بر قیاس است در مضارع مجهول الا قصر
از باب **تفعل** التمنی آرزو کردن و دروغ گفتن تمنی یتمنی تمنیا فهو متمنی و متمنی
تمنیا فذاک متمنی لم یتمن لم یتمن لا یتمنی لا یتمنی لن یتمنی لن یتمنی الامر منه تمن لیتمن لیتمن
لیتمن والنهی عنه لا تتمن لا تتمن لا یتمن لا یتمن الظرف منه متمنی متمنیان متمنیات ماضی
معلوم تمنی تمنیا تمنوا تا آخر ماضی مجهول تمنی تمنیا تمنوا تا آخر مضارع معلوم یتمنی
یتمنیان تا آخر مضارع مجهول یتمنی یتمنیان یتمنون که مصدر تمنیا در اصل تمنیا بود ضمه
نون را بکسره بدل کردند از برای مناسبت یا تمنیا شد [illegible] متمنیا متمنیان متمنون
متمنیة متمنیتان متمنیات اسم مفعول متمنی متمنیان متمنون متمناة متمناتان متمنات الامر تمن

را حذف کردند مُسْتَحًی شد بعده یا متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده
بما قبل دادند یا در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او مفتوح گشت آن یا را با الف بدل کردند
التقاء ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند مُسْتَحًی شد مُسْتَحَیَانِ در اصل
مُسْتَحْیَیَانِ بود یا متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل دادند بعده یا را
حذف کردند لاجل الخفة مُسْتَحَیَانِ شد مُسْتَحَوْنَ در اصل مُسْتَحْیَوْنَ بود یا متحرک ما قبل او مفتوح
آن یا را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند مُسْتَحَوْنَ
بعده یا متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل دادند یا در اصل متحرک بود
اکنون ما قبل او مفتوح گشت آن یا را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و واو
الف را حذف کردند مُسْتَحَوْنَ شد مُسْتَحَاةٌ در اصل مُسْتَحْیَیَةٌ بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن
یا را با الف بدل کردند مُسْتَحَیَاةٌ شد بعده یا متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را
نقل کرده بما قبل دادند یا در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او مفتوح گشت آن یا را با الف
بدل کردند التقاء ساکنین شد میان هر دو الف الف اول را حذف کردند مُسْتَحَاةٌ شد
مُسْتَحَاتَانِ در اصل مُسْتَحْیَتَانِ بود الخ مُسْتَحَیَاتٌ در اصل مُسْتَحْیَیَاتٌ بود یا متحرک ما قبل او حرف
صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل دادند یا در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او مفتوح
گشت آن یا را با الف بدل کردند و الف را حذف کردند لاجل الخفة مُسْتَحَیَاتٌ شد الامر منه
اِسْتَحِ اِسْتَحِیَا اِسْتَحُوا اِسْتَحِی اِسْتَحِیَا اِسْتَحِیْنَ اِسْتَحِ را از تَسْتَحِی بنا کردند تا که علامت استقبال
بود آن را حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند همزه وصل بکسر در اولش درآوردند امر
همان [illegible] بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقف سقوط حرف علت شد
اِسْتَحِ گردید و در تثنیه و جمع سقوط نون شد مضاعف از باب استفعال

آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان هر دو یاء اول را حذف
کردند تستحیین شد مصدر استحیاء در اصل استحیایا بود یا واقع شد بر طرف بعد الف زائده
آن یا را بهمزه ابدال کردند استحیاء شد بعده یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده
بماقبل دادند بعده یا در اصل متحرک بود اکنون ماقبلش مفتوح گشت آن یا را بالف
بدل کردند التقاء ساکنین شد میان هر دو الف الف اول را حذف کردند استحاء
شد اسم فاعل مستحیٍ مستحیان مستحون مستحیة مستحیتان مستحیات مستحٍ در اصل مستحیی
بود ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف
کردند مستحی شد بعده یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بماقبل
دادند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مستحٍ شد مستحیان در اصل
مستحییان بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعده یا را حذف کردند برای خفت
مستحیان شد مستحون در اصل مستحییون بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند
بعد سلب حرکت ماقبل التقای ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند مستحیون
شد بعده یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بماقبل دادند التقاء
ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند مستحون شد مستحیة در اصل مستحییة بود یا
متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بماقبل دادند یا را حذف کردند
از جهت خفت مستحیة شد مستحیتان در اصل مستحییتان بود بتعلیل این مانند مستحیة
است مستحیات بر قیاس است که در اصل مستحییات بود اسم مفعول مستحیً مستحیان مستحون
مستحاة مستحاتان مستحیات مستحیً در اصل مستحیی بود یا متحرک ماقبل او مفتوح
آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تنوین الف را

بود آنرا حذف کردند بعد حذف ساکن ماند همزه وصل بکسر در اولش درآوردند
امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرف
علت شد استح گردید و در نهی با سقوط نون میشود مصدر استحیا در اصل استحیای
یا واقع شد بر طرف بعد از الف زائده آن یا را بهمزه بدل کردند استحیاء شد
و نیز جائز است که گویند استحی یستحی استحاءً فهو مستحٍ و استُحی یُستحی استحاءً فذاک
مستحی لم یستح لم یُستح لا یستحی لا یُستحی لن یستحی لن یُستحی الامر منه استح لیستح لیُستح لیستح
والنهی عنه لا تستح لا تُستح لا یستح لا یُستح الظرف منه مستحی مستحیان مستحیات ماضی
معلوم استحی استحیا استحوا استحت استحتا استحین تا آخر استحی در اصل استحیی بود
یا متحرک ماقبلش مفتوح آن یا را بالف بدل کردند استحیٰ شد بعده یا متحرک ماقبل او حرف
صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بماقبل دادند یا در اصل متحرک بود اکنون ماقبل
او مفتوح گشت آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان هر دو الف
الف اول را حذف کردند استحی شد استحیا در اصل استحییا بود یا متحرک ماقبل او حرف
صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بماقبل دادند یا در اصل متحرک بود اکنون ماقبلش
مفتوح گشت آن یا را بالف بدل کردند بعده الف را حذف کردند لاجل الخفة استحیا
شد استحوا در اصل استحیوا بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند
التقاء ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند استحیوا شد بعده یا متحرک
ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بماقبل دادند یا در اصل متحرک بود
اکنون ماقبلش مفتوح گشت آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان
الف و واو الف را حذف کردند استحوا شد برین قیاس است استحت استحتا استحین

اسم فاعل مستحی مستحییان تا آخر اسم مفعول مستحی مستحییان تا آخر الامر منه استحی استحییا
استحیوا تا آخر استحی را از تستحیی بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف
کردند بعد حذف ساکن ماند همزه وصل بکسر در اولش در آوردند امر بیان باشد
بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرف علت شد استحی
گردید و در باقی سقوط نون شد مصدر استحیاءً در اصل استحیایا بود یا و
شد بر طرف بعد از الف زایده آن یا را بهمزه بدل کردند استحیاء لفیف
مقرون از باب استفعال الاستحیاء شرم کردن استحیی یستحیی
استحیاءً فهو مستحی واستحیی یستحیی استحیاءً فذاک مستحیی لم یستحی لم یستحیی
لا یستحیی لا یستحیی لن یستحیی لن یستحیی الامر منه استحی لیستحی لیستحیی لیستحیی و
النهی عنه لا تستحی لا تستحیی لا یستحیی لا یستحیی الظرف منه مستحیی مستحییان مستحیی
ماضی معلوم استحیی استحییا استحیوا استحیت استحیتا استحیین استحییت استحییتما
استحییتم استحییت استحییتما استحییتن استحییت استحیینا ماضی مجهول استحیی استحییا
استحیوا تا آخر مضارع معلوم یستحیی یستحییان یستحیون تا آخر مضارع مجهول
یستحیی یستحییان یستحیون تا آخر اسم فاعل مستحی مستحییان مستحیون تا آخر
مستحیی در اصل مستحیی بود ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا
و تنوین یا را حذف کردند مستحی شد اسم مفعول مستحیی مستحییان مستحیون مستحیات
مستحیاتان مستحیات مستحیی در اصل مستحیی بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف
بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند مستحیی شد الامر منه استحی
استحییا استحیوا استحیین استحی را از تستحیی بنا کردند تا که علامت استقبا

صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بما قبل دادند واو در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او مفتوح
گشت آن واو را بالف بدل کردند مستقام شد بر قیاس است در باقی مگر در مستقمن و مستقمن
واو بالف بدل شد و بالتقاء ساکنین بیفتاد اسم فاعل مستقیم مستقیمان تا آخر مستقیم
در اصل مستقوم بود واو متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بما قبل دادند
بعده واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مستقیم شد بر قیاس تا آخر اسم
مفعول مستقام مستقامان مستقامون تا آخر مستقام در اصل مستقوم بود واو
متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بما قبل دادند بعده واو در اصل متحرک
بود اکنون ما قبلش مفتوح گشت آن واو را بالف بدل کردند مستقام شد بر قیاس است
باقی الامر استقم استقیما استقیموا استقیمی استقیما استقمن استقم را از تستقیم
بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حرف ساکن بود همزهٔ
وصل مکسور در اولش در آوردند امر حاضر باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت
وقفی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان یا و میم یا را حذف کردند
استقم شد و در تثنیه و جمع سقوط نون میشود ناقص یائی از باب استفعال
الاستخباء خیمه زدن استخبی یستخبی استخباءً فهو مستخبٍ وذاك مستخبًى استخبی یستخبی استخباءً فذاك
مستخبًى لم یستخب لم یستخب لا یستخبی لا یستخبی لن یستخبی لن یستخبی الامر منه
استخب لتستخب لیستخب لیستخب والنهی عنه لا تستخب لا یستخب لا
یستخب الظرف منه مستخبًى مستخبیان مستخبیات ماضی معلوم استخبی
استخبیا استخبوا الی آخره ماضی مجهول استخبی استخبیا استخبوا تا
آخر مضارع یستخبی یستخبیان تا آخر مضارع مجهول یستخبی یستخبیان تا آخر

مستقام لم یستقم لم یستقم لا یستقیم لا یستقام لن یستقیم لن یستقام الامر منه استقم
لیستقم لیستقم والنهی عنه لا تستقم لا یستقم لا یستقم لا یستقم الظرف
منه مستقام مستقامان مستقامات ماضی معلوم استقام استقاما
استقاموا تا آخر استقام در اصل استقوم بود واو متحرک ماقبل او حرف صحیح
ساکن حرکت واو را نقل کرده بماقبل دادند واو در اصل متحرک بود اکنون ماقبل
او مفتوح گشت آن واو را بالف بدل کردند استقام شد تا استقامتا صیغه استقمن
در اصل استقومن بود واو متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بماقبل
دادند واو در اصل متحرک بود اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن واو را الف ابدال کردند التقاء
ساکنین شد میان الف و میم الف را حذف کردند استقمن شد برین قیاس است تا آخر ماضی
مجهول استقیم در اصل استقوم بود واو متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو
را نقل کرده بماقبل دادند بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند
استقیم شد برین قیاس است تا استقیمتا استقمن در اصل استقومن بود واو متحرک
ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بماقبل دادند بعده واو ساکن ماقبل
او مکسور آن واو را بیا بدل کردند التقاء ساکنین شد میان یا و میم یا را حذف کردند استقمن
شد برین قیاس تا آخر مضارع یستقیم یستقیمان تا آخر یستقیم در اصل یستقوم بود واو
متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بماقبل دادند بعده واو
ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند یستقیم شد برین قیاس است تا آخر مگر در
یستقمن و تستقمن التقاء ساکنین شود میان یا و میم یا حذف شود مضارع مجهول
یستقام یستقامان یستقامون تا آخر یستقام در اصل یستقوم بود واو متحرک ماقبل او حرف صحیح

ینزوا والنهی عنه لا تنز و لا تنزوا لا تنزی لا تنزوا والظرف منه منزوی منزوان

منزویات تمام تعلیلهای این باب مانند تعلیل انمحی ینمحی است الامر منه انز انزوا

انزوا انزوی انزوا انزوین انزو را از تنزو بنا کردند تا که علامت استقبال

بود آن حذف کردند بالعد حذف ساکن با همزهٔ وصل بکسر و را ولش در آوردند

امر معانی باشد بسکون آخر آخرش با وقف کردند علامت وقفی سقوط حرف

علت شد انز و اگر دیده در تثنیه و جمع نون ساقط میشود **مضاعف از**

باب انفعال الانصباب ریخته شدن انصبّ ینصبّ انصبابًا فهو منصبّ

و انصبّ ینصبّ انصبابًا فذاک منصبّ لم ینصبّ لم ینصبّ لم ینصبب

لم ینصبب لا ینصبّ لا ینصبّ لن ینصبّ لن ینصبّ الامر منه انصبّ انصبب

لینصبّ لینصبّ لینصبّ لینصبب لینصبب والنهی عنه لا تنصبّ

لا تنصبب لا تنصبّ لا تنصبّ لا ینصبّ لا ینصبب لا تنصبّ لا ینصبب الظرف منه

منصبّ منصبّان منصبّات **مثال واوی از باب استفعال** الاستیجاب سزاوار شدن

استوجب یستوجب استیجابًا فهو مستوجب و استوجب یستوجب استیجابًا فذاک مستوجب

لم یستوجب لم یستوجب لا یستوجب لا یستوجب لن یستوجب لن یستوجب

الامر منه استوجب لتستوجب لیستوجب لیستوجب والنهی عنه لا تستوجب

لا تستوجب لا یستوجب لا یستوجب الظرف منه مستوجب مستوجبان

مستوجبات این باب مانند استخرج یستخرج است **اجوف واوی**

از باب استفعال الاستقامة راست شدن و راست ایستادن

استقام یستقیم استقامةً فهو مستقیم و استقیم یستقام استقامةً فذاک مستقام

اِنْقَادُوا اِنْقَادِي اِنْقَادَا اِنْقَدْنَ اِنْقَدْ از تنقاد بنا کردند تا که علامت استقبال بود
آنرا حذف کردند بعد حذف ساکن ماند همزهٔ وصل که بود در اولش زیاد کردند تا مر بهمان باشد
بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد
میان الف ودال الف را حذف کردند انقد شد ودر تثنیه وجمع نون ساقط میشود

ناقص از باب انفعال الانمحاء محو شدن انمحی ینمحی انمحاء فهو منمح انمحی انمحیا انمحوا فذاک
منمحی لم ینمح لم ینمحیا لا ینمحی لا ینمحی لن ینمحی لن ینمحی الامر منه انمح لتنمح لینمح لینمح
والنهی عنه لا تنمح لا تنمح لا تنمح لا ینمح الظرف منه منمحی منمحیان منمحیات ماضی معلوم
انمحی بالخ انمحوا در اصل انمحیوا بود یا متحرک ما قبلش مفتوح آن یا را بالف بدل
کردند التقاء ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند انمحوا شد انمحت
در اصل انمحیت بود الخ مصدر انمحاء در اصل انمحای بود یا واقع شد بر طرف
بعد از الف زائده آن یا را بهمزه بدل کردند انمحاء شد منمح در اصل منمحی
بود ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا وتنوین یا را
حذف کردند منمح شد الامر منه انمح انمحیا انمحوا انمحی انمحیا انمحین انمح را از تنمحی
بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند همزهٔ
وصل مکسور در اولش زیاد کردند تا مر بهمان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت
وقفی سقوط حرف علت شد انمح گردید ودر تثنیه وجمع نون ساقط میشود

لفیف مقرون از باب انفعال الانزواء یکسو شدن انزوی ینزوی انزواء
فهو منزو وانزوی ینزوی انزواء فذاک منزوی لم ینزو ولم ینزو
لا ینزوی لا ینزوی لن ینزوی لن ینزوی الامر منه انزو لتنزو لینزو

اِنْقَادَ تا همین طریق است اِنْقَدْنَ در اصل اِنْقَوَدْنَ بود واو متحرک ماقبل او مفتوح
آن واو را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و دال الف را حذف کردند
اِنْقَدْنَ شد اِنْقَدْتَ در اصل اِنْقَوَدْتَ بود واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را
بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و دال الف را حذف کردند اِنْقَدْتَ شد
بعده دال و تا هردو قریب المخرج بهم آمدند دال را تا کردند و تا در تا ادغام کردند اِنْقَدْتَّ
شد ماضی مجهول اُنْقِیدَ اُنْقِیدَا اُنْقِیدُوا تا آخر اُنْقِیدَ در اصل اُنْقُوِدَ بود کسره بر واو
ثقیل بود نقل کرده بماقبل او دادند بعد سلب حرکت ماقبل بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را
بیا بدل کردند التقاء ساکنین شد میان یا و دال یا را حذف کردند اُنْقِدْنَ شد مضارع معلوم
یَنْقَادُ یَنْقَادَانِ یَنْقَادُونَ تا آخر یَنْقَادُ در اصل یَنْقَوِدُ بود واو متحرک ماقبل او مفتوح
آن واو را بالف بدل کردند یَنْقَادُ شد بر قیاس [illegible] و در یَنْقَدْنَ و تَنْقَدْنَ التقاء
ساکنین میشود مضارع مجهول یُنْقَادُ یُنْقَادَانِ یُنْقَادُونَ تا آخر یُنْقَادُ در اصل یُنْقَوَدُ
بود واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند یُنْقَادُ شد و در یُنْقَدْنَ و تُنْقَدْنَ
التقاء ساکنین میشود مصدر اِنْقِیَادٌ در اصل اِنْقِوَادٌ بود واو واقع شد بعد از کسره آن واو را
بیا بدل کردند اِنْقِیَادٌ شد اسم فاعل مُنْقَادٌ مُنْقَادَانِ مُنْقَادُونَ مُنْقَادَةٌ مُنْقَادَتَانِ
مُنْقَادَاتٌ مُنْقَادٌ در اصل مُنْقَوِدٌ بود واو متحرک ماقبل او
مفتوح آن واو را بالف بدل کردند مُنْقَادٌ شد تا آخر اسم مفعول
مُنْقَادٌ مُنْقَادَانِ الخ مُنْقَادٌ در اصل مُنْقَوَدٌ بود واو
متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند
مُنْقَادٌ شد الامر منه اِنْقَدْ اِنْقَادَا اِنْقَادُوا

[illegible]

اول شین را ور دند امر حاضر بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط
حرف علت یافت گشت و در باب سقوط نونات میشود مضاعف از باب
افتعال الامتداد کشیده شدن و بلند بالا شدن امتدّ یمتدّ امتداداً فهو
ممتدّ و امتُدّ یُمتدّ امتداداً فذاک ممتدّ لم یمتدّ لم یُمتدّ لم یمتدِّ لم یمتدَّ لا یمتدّ لن یمتدّ
لن یمتدّ لن یُمتدّ الامر منه امتدّ امتدِّ امتدَّ لیمتدّ لیمتدَّ لیمتدِّ لیُمتدّ لیُمتدَّ لیُمتدِّ والنهی عنه
لا تمتدّ لا تمتدِّ لا تمتدَّ لا یُمتدّ لا یُمتدَّ لا یُمتدِّ الظرف منه ممتدّ ممتدّان ممتدّات
الامر منه امتدّ از تمتدّ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد
حذف ساکن ماند همزه وصل بکسر در اول شین در آوردند امر حاضر باشد بسکون آخر
آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان
هر دو دال دال اول که ساکن شده بود برای ادغام و دال ثانی که ساکن شد برای علامت
وقفی بعضی دال ثانی را حرکت فتح دادند لان الفتحة اخف الحرکات بعده اول ساکن
ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند امتدّ خواندند و بعضی دال ثانی را حرکت
کسره دادند لان الساکن اذا حرک حرک بالکسر بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را
در دوم ادغام کردند امتدّ خواندند و بعضی ترک ادغام کرده امتدد خواندند
اجوف واوی از باب انفعال الانقیاد رام شدن انقاد ینقاد انقیاداً فهو
منقاد و انقید ینقاد انقیاداً فذاک منقاد لم ینقد لم ینقد لا ینقاد لا ینقاد لن ینقاد لن ینقاد
الامر منه انقد لینقد لینقد والنهی عنه لا تنقد لا تنقد لا ینقد لا ینقد الظرف منه
منقاد منقادان منقادات ماضی معلوم انقاد انقادا انقادوا تا آخر انقاد در اصل
انقود بود واو متحرک ما قبل او مفتوح آنجا در ما بالف بدل کردند انقاد شد تا

هم فاعل مجتاب مجتابان مجتابون مجتابة مجتابتان مجتابات مجتاب در اصل
مجتوب بود واو متحرک ما قبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند مجتاب شد
برین منوال است تا آخر اسم مفعول مجتاب الخ مجتاب در اصل مجتوب بود واو متحرک
ما قبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند مجتاب شد برین قیاس است ما بقی
الامر منه اجتب اجتابا اجتابوا اجتابی اجتابا اجتبن اجتب را از تجتاب بنا
کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند بعد حرف ساکن یافتند همزه وصل
بکسر در اولش در آوردند امر بیان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت
وقفی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد درمیان الف و یا الف را حذف کردند اجتب شد
و در باقی نون ساقط شد التقاء ساکنین نمیشود اجوف یائی از باب افتعال
الاختیار برگزیدن و بخواهش دل کار کردن اختار یختار اختیارا فهو مختار واختیر
یختار اختیارا فذاک مختار لم یختر لم یختر لا یختار لا یختار لن یختار لن
یختار الامر منه اختر لیختر لتختر لیختر والنهی عنه لا تختر لا تختر لا یختر لا یختر
الظرف منه مختار مختاران مختارات این باب بقیاس اجتاب یجتاب است در حروف
تعلیل و تصریف اما فرق همین است که جتاب یجتاب واوی است این یائی است اختار در اصل اختیر
بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند اختار شد یختار در اصل یختیر بود یا
متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند یختار شد ماضی مجهول اختیر در اصل اختیر بود
کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد سلب حرکت ما قبل اختیر شد اختیرن در اصل
اختیرن بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد
یا را حذف کردند اخترن شد الامر منه اختر [illegible] اختار

معلوم اجتاب اجتابا اجتابوا الخ اجتاب در اصل اجتوب بود واو متحرک ماقبل او
مفتوح آن واو را بالف بدل کردند اجتاب شد برین وجه است اجتابا تا اجتبن
در اصل اجتوبن بود واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند التقاء
ساکنین شد میان الف و یا الف را حذف کردند اجتبن شد برین قیاس تا آخر ماضی مجهول
اجتیب اجتیبا اجتیبوا تا آخر اجتیب در اصل اجتوب بود کسره بر واو ثقیل
بود نقل کرده بماقبل او دادند بعد سلب حرکت ماقبل بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را
بیا بدل کردند اجتیب شد برین قیاس است اجتیبا اجتبن در اصل اجتوبن بود
کسره بر واو ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعد از سلب حرکت ماقبل بعده واو
ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند التقاء ساکنین شد میان یا و یا
را حذف کردند اجتبن شد برین قیاس است تا آخر مضارع معلوم یجتاب یجتابان
یجتابون تا آخر یجتاب در اصل یجتوب بود واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را
بالف بدل کردند یجتاب شد برین قیاس است باقی یجتبن در اصل یجتوبن بود واو
متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و یا
الف را حذف کردند یجتبن شد برین قیاس است یجتبن مضارع مجهول یجتاب یجتابان
یجتابون تا آخر یجتاب در اصل یجتوب بود واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو
را بالف بدل کردند یجتاب شد برین قیاس است در باقی یجتبن در اصل یجتوبن بود
واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف
و یا الف را حذف کردند یجتبن شد برین قیاس است یجتبن مصدر اجتیابا در اصل
اجتوابا بود واو متحرک ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند اجتیابا شد

بمانند ایتهب یاتهب ایتهابا میخوانند چنانچه ایتعد یاتعد ایتهب در اصل اوتهب
بود واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند ایتهب شد یاتهب
در اصل یوتهب بود واو ساکن ما قبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند یاتهب
شد بر این قیاس اند باقی مثال واوی از باب افتعال الایتعاد وعده قبول کردن
ایتعد یاتعد ایتعادا فهو موتعد واوتعد یوتعد ایتعادا فذاک موتعد لم یاتعد لم یوتعد
لا یاتعد لا یوتعد لن یاتعد لن یوتعد الامر منه ایتعد لتوتعد لیاتعد لیوتعد والنهی عنه
لا تاتعد لا توتعد لا یاتعد لا یوتعد الامر منه موتعد موتعدان موتعدات مثال
یائی از باب افتعال الاتسار شتر کشتن و اعضا او را بخش
کردن اتسر یتسر اتسارا فهو متسر واتسر یتسر اتسارا فذاک متسر لم یتسر
لم یتسر لا یتسر لا یتسر لن یتسر لن یتسر الامر منه اتسر لتتسر لیتسر لیتسر
والنهی عنه لا تتسر لا تتسر لا یتسر لا یتسر الظرف منه متسر متسران متسرات تعلیل
و صرف این باب مانند اتهب یتهب است مگر فرق این است که این باب یائی است و اتهب
یتهب واوی است اتسر در اصل ایتسر بود یا واقع شد بجای فا کلمه در باب افتعال
آن یا را بتا بدل کردند اتتسر شد بعده دو تا بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک
اول را در دوم ادغام کردند اتسر شد و بر این قیاس است در باقی اجوف واوی
از باب افتعال الاجتیاب قطع بیابان کردن اجتاب یجتاب اجتیابا فهو
مجتاب واجتیب یجتاب اجتیابا فذاک مجتاب لم یجتب لم یجتب لا یجتاب
لا یجتاب لن یجتاب لن یجتاب الامر منه اجتب لتجتب لیجتب لیجتب والنهی عنه
لا تجتب لا تجتب لا یجتب لا یجتب الظرف منه مجتاب مجتابان مجتابات لماضی

لا تُحابَبْ لا تُحابّ لا تُحابَبْ لا تُحابّ لا یُحابَبْ لا یُحابّ لا یُحابَبْ لا یُحابّ
الظرف منه مُحابّ مُحابّان مُحابّات مثال واوی از باب افتعال الاتّهاب
تهاب هبه قبول کردن اِتَّهَبَ یَتَّهِبُ اِتِّهاباً فهو مُتَّهِبٌ و اُتُّهِبَ یُتَّهَبُ اِتِّهاباً فذاک
مُتَّهَبٌ لم یَتَّهِبْ لم یُتَّهَبْ لا یَتَّهِبُ لا یُتَّهَبُ لن یَتَّهِبَ لن یُتَّهَبَ الامر منه
اِتَّهِبْ لِیَتَّهِبْ لِیُتَّهَبْ والنهی عنه لا تَتَّهِبْ لا تُتَّهَبْ لا یَتَّهِبْ لا یُتَّهَبْ
الظرف منه مُتَّهَبٌ مُتَّهَبان مُتَّهَبات ماضی معلوم اِتَّهَبَ اِتَّهَبا اِتَّهَبوا تا آخر اِتَّهَبَ
در اصل اِوْتَهَبَ بود واو واقع شد بجای فا کلمه در باب افتعال آن واو را تا
بدل کردند اِتْتَهَبَ شد بعده دو تا بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را
در دوم ادغام کردند اِتَّهَبَ شد اُتُّهِبَ در اصل اُوْتُهِبَ بود واو واقع شد
بجای فا کلمه در باب افتعال آن واو را تا بدل کردند اُتْتُهِبَ شد بعده دو تا جمع آمدند
اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند اُتُّهِبَ شد تا آخر مضارع معلوم
یَتَّهِبُ یَتَّهِبان یَتَّهِبون تا آخر یَتَّهِبُ در اصل یَوْتَهِبُ بود واو واقع شد بجای فا کلمه در
باب افتعال آن واو را تا بدل کردند یَتْتَهِبُ شد بعده دو تا در یک کلمه بهم آمدند اول
ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند یَتَّهِبُ شد مضارع مجهول یُتَّهَبُ یُتَّهَبان
یُتَّهَبون تا آخر تعلیل این مانند معلوم است الامر منه اِتَّهِبْ اِتَّهِبا اِتَّهِبوا اِتَّهِبی اِتَّهِبا
اِتَّهِبْنَ اِتَّهِبْ را از تَتَّهِبُ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند
ما بعد حذف ساکن ماند همزه وصل مکسوره در اولش در آوردند امر بیان باشد
بسکون آخر آخرش وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد اِتَّهِبْ گردید
و در باقی نون ساقط میشود وجه دوم درین باب آنست که واو را یا نیز بدل کرده

هر دو یا یا اول را حذف کردند ترامین شد مضارع مجهول یُرامی یُرامیان یُرامُون
تا آخر مصدر مُراماة در اصل مُرامیة بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف
بدل کردند مُراماة شد اسم فاعل مُرامٍ مُرامیان مُرامُون مُرامیة مُرامیتان مُرا
میات مُرامٍ در اصل مُرامیٌ بود ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا
و تنوین یا را حذف کردند مُرامٍ شد اسم مفعول مُرامی مُرامیان مُرامون مُراماة
مُراماتان مُرامیات مُراماة در اصل مُرامیة بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن
یا را بالف بدل کردند مُراماة شد برین قیاس است دیگر الامر منه رامِ رامِیا
رامُوا رامی رامیا رامین رامِ را از ترامی بنا کردند تا که علامت استقبال بود
آنرا حذف کردند ما بعد حرف متحرک ماند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را
وقف کردند علامت سقوط حرف علت شد رامِ مردید و در تثنیه و جمع نون
ساقط شود لفیف مقروق از باب مفاعلة المواسات فرو گذاشت کردن
آسی یواسی مواساة فهو مواسٍ و وُوسی یواسی مواساة فذاک مواسیً
لم یواسِ لم یواس لا یواسی لا یواسی لن یواسی لن یواسی الامر منه واسِ
لتواسِ لیواسِ لیواسِ والنهی عنه لا تواسِ لا تواسِ لا یواسِ لا یواسِ
الظرف منه مواسیً مواسیان مواسیات تعلیلات این باب مانند تعلیلات آمی یرامی است
مضاعف از باب مفاعلة المحابة با یکدیگر دوستی داشتن حابّ یحابّ
محابّة فهو محابّ و حوبّ یحابّ محابّة فذاک محابّ لم یحابّ
لم یحابب لم یحابّ لم یحابب لا یحابّ لا یحابّ لن یحابّ لن یحابّ الامر منه
حابّ حابِب لتحابّ لتحابب لیحابّ لیحابب لیحابّ لیحابب والنهی عنه

ماضی مجهول وُصِّیَ وُصِّیَا وُصُّوا تا آخر مضارع معلوم یُوَصِّی یُوَصِّیَانِ تا آخر
مضارع مجهول یُوَصّٰی یُوَصَّیَانِ تا آخر اسم فاعل مُوَصٍّ مُوَصِّیَانِ مُوَصُّونَ
مُوَصِّیَة مُوَصِّیَتَانِ مُوَصِّیَات اسم مفعول مُوَصًّی مُوَصَّیَانِ تا آخر تعلیل این باب مانند
تُثَنِّی یُثَنِّی است لفیف مقرون از باب تفعیل التطویة نوردیدن طَوَّی
یُطَوِّی تَطْوِیَة فهو مُطَوٍّ وطُوِّیَ یُطَوّٰی تَطْوِیَة فذاک مُطَوًّی لم یُطَوِّ لم یُطَوَّ لا
یُطَوِّی لا یُطَوّٰی لن یُطَوِّیَ لن یُطَوّٰی الامر منه طَوِّ لِتُطَوَّ لِیُطَوِّ لِیُطَوَّ والنهی عنه لا تُطَوِّ
لا تُطَوَّ لا یُطَوِّ لا یُطَوَّ الظرف منه مُطَوًّی مُطَوَّیَانِ مُطَوَّیَاتٌ بر قیاس تُثَنِّی یُثَنِّی در حق تعلیل
و تعریف ناقص یائی از باب مفاعلة المراماة با یکدیگر تیر انداختن رَامٰی یُرَامِی مُرَامَاةً
فهو مُرَامٍ و رُومِیَ یُرَامٰی مُرَامَاةً فذاک مُرَامًی لم یُرَامِ لم یُرَامَ لا یُرَامِی لا یُرَامٰی
لن یُرَامِیَ لن یُرَامٰی الامر منه رَامِ لِتُرَامَ لِیُرَامِ لِیُرَامَ والنهی عنه لا تُرَامِ لا تُرَامَ لا یُرَامِ
لا یُرَامَ الظرف منه مُرَامًی مُرَامَیَانِ مُرَامَیَاتٌ ماضی معلوم رَامٰی رَامَیَا رَامَوْا
تا آخر ماضی مجهول رُومِیَ رُومِیَا رُومُوا تا آخر رُومُوا در اصل رُومِیُوا بود
ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین میان
یا و واو یا را حذف کردند رُومُوا شد مضارع معلوم یُرَامِی یُرَامِیَانِ یُرَامُونَ تا آخر
یُرَامِی در اصل یُرَامِیُ بود ضمه بر یا ثقیل بود انداختند یُرَامِی شد بر قیاس یُرَامُونَ
در اصل یُرَامِیُونَ بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد از سلب حرکت
ما قبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند یُرَامُونَ شد بر قیاس تُرَامُونَ
تُرَامِینَ واحده مؤنث مخاطب در اصل تُرَامِیِینَ بود کسره بر یا ثقیل بود انداختند
کسره یا نقل کرده بما قبل دادند بعد سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان

مؤمن مؤمنان مؤمنون مؤمنة مؤمنتان مؤمنات الامر منه آمن آمنا آمنوا
آمنی آمنا آمن آمن را از تؤمن بنا کردند تا که علامت استقبال بود آن را حذف
کردند بعد حذف ساکن ماندند قطعی محذوفه را باز آوردند امر همان باشد بسکون
آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد آمن گشت بعد همزه
ساکن ما قبل مفتوح آن همزه را بالف بدل کردند آمن شد **ناقص از باب**
تفعیل التثنیة دایم ثنا گفتن و دو گردانیدن و مثنی کردن کلمه را ثنّی یثنّی تثنیة فهو
مثنٍّ ثُنّی یُثنّی تثنیة فذاک مثنًّی لم یثنّ لم یثنّ لا یثنّی لا یثنّی لن یثنّی لن یثنّی
الامر منه ثنّ لتثنّ لیثنّ لیثنّ والنهی عنه لا تثنّ لا تثنّ لا یثنّ لا یثنّ الظرف منه
مثنًّی مثنّیان مثنّیات ماضی معلوم ثنّی ثنّیا ثنّوا ثنّت ثنّتا ثنّین ثنّیت الخ ماضی
مجهول ثُنّی ثُنّیا ثُنّوا ثُنّیت ثُنّیتا ثُنّین الی آخره مضارع معلوم یثنّی یثنّیان یثنّون
مضارع مجهول یثنّی یثنّیان یثنّون تا آخر اسم فاعل مثنٍّ مثنّیان مثنّون مثنّیة
مثنّیتان مثنّیات اسم مفعول مثنًّی مثنّیان مثنّون مثنّاة مثنّاتان مثنّیات الامر منه
ثنّ ثنّیا ثنّوا ثنّی ثنّیا ثنّین ثنّ را از تثنّی بنا کردند تا که علامت استقبال بود آن را
حذف کردند بعد حذف متحرک ماند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقفی کردند علامت
وقفی سقوط حرف علت شد ثنّ گردید **لفیف مفروق از باب تفعیل**
التوصیة اندرز کردن و کسی را وصی خود داشتن وصّی یوصّی توصیة فهو موصٍّ و وُصّی
یوصّی توصیة فذاک موصًّی لم یوصّ لم یوصّ لا یوصّی لا یوصّی لن یوصّی لن یوصّی
الامر منه وصّ لتوصّ لیوصّ لیوصّ والنهی عنه لا توصّ لا توصّ لا یوصّ لا یوصّ
الظرف منه موصًّی موصّیان موصّیات ماضی معلوم وصّی وصّیا وصّوا تا آخر

مُحِبّة مُحِبّتان مُحِبّات واصل مُحْبِبٌ بود دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت
اول را نقل کرده با قبل دادند و اول را در دوم ادغام کردند مُحِبّ شد
همان نهج باقی الامر منه أَحِبَّ أَحْبِبْ أَحِبَّا أَحِبُّوا أَحِبِّي أَحِبَّا أَحْبِبْنَ أَحِبَّ
[illegible] کردند بسوی اصلش که تُحْبِبُ بود تا که علامت استقبال
بود آنرا حذف کردند ما بعد حرف ساکن مانند همزهٔ قطعی محذوفه را باز آوردند امر
همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد
التقاء ساکنین شد میان هر دو با با اول که ساکن شده بود برای ادغام و با
ثانی که ساکن شده برای علامت وقفی بعضی با ثانی را حرکت فتحه دادند لان الفتحة
اخف الحرکات بعده اول ساکن ثانی متحرک اول در دوم ادغام کردند أَحِبَّ
شد و بعضی با ثانی را حرکت کسره دادند لان الساکن اذا حرکت حرک بالکسر بعده
اول ساکن ثانی متحرک اول در دوم ادغام کردند أَحِبِّ خواندند و بعضی بترک ادغام
أَحْبِبْ خواندند و در تثنیه و جمع نون ساقط شد مهموز الفا صحیح از باب افعال الایمان
گردیدن و ایمن شدن و امان دادن و آمین گفتن آمَنَ یُؤمِنُ ایماناً فهو مؤ
منٌ و ذاک مؤمنٌ یُؤمَنُ ایماناً فذاک مؤمَنٌ لم یؤمِن لم یُؤمَن لا یؤمِن لا یُؤمَن لن
یؤمِن لن یُؤمَن الامر منه آمِن لِتُؤمِن لِتُؤمَن والنهی عنه لا تُؤمِن لا تُؤمَن لا
یُؤمِن لا یُؤمَن الظرف منه مؤمَن مؤمَنان مؤمَنات ماضی معلوم آمَنَ آمَنا آمَنوا
تا آخر ماضی مجهول اُومِنَ اُومِنا اُومِنوا تا آخر مضارع معلوم یؤمِن یؤمِنان یؤ
مِنون تا آخر مضارع مجهول یُؤمَن یُؤمَنان یُؤمَنون تا آخر اسم فاعل
مؤمِن مؤمِنان مؤمِنون مؤمِنة مؤمِنتان [illegible] اسم مفعول

هو ین تعلیلهای این باب مانند تعلیلهای اوجی یوجی ست مضاعف از باب
افعال الاحباب دوست داشتن احبّ یحبّ احباباً فهو محبّ واحبّ یحبّ
احباباً فذاک محبّ لم یحبّ لم یحبّا لم یحبّوا لم یحبّ لا یحبّ لا یحبّ لن یحبّ
لن یحبّ الامر منه احبّ احبّا لتحبّ لتحبّا لتحبّوا لیحبّ لیحبّا لیحبّوا و
النهی عنه لا تحبّ لا تحبّا لا تحبّوا لا تحبّ لا یحبّ لا یحبّا لا یحبّوا لا یحبّ
الظرف منه محبّ محبّان محبّات ماضی معلوم احبّ احبّا احبّوا تا آخر احبّ
در اصل احبب بود دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت
اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را
در دوم ادغام کردند احبّ شد برین قیاس ست تا احببنا باقی بر اصل خود است
ماضی مجهول احبّ احبّا احبّوا تا آخر احبّ در اصل احبب بود دو حرف از یک
جنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده اول ساکن ثانی
متحرک اول را در دوم ادغام کردند احبّ شد بر قیاس تا احببنا باقی بر اصل خود است
مضارع معلوم یحبّ یحبّان یحبّون تا آخر یحبّ در اصل یحبب بود دو حرف از
یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده اول ساکن ثانی
متحرک اول را در دوم ادغام کردند یحبّ شد همبرین منوال ست باقی مضارع مجهول یحبّ
یحبّان یحبّون تا آخر بهر نهج تعلیل مضارع معلوم ست اسم فاعل محبّ محبّان محبّون
محبّة محبّتان محبّات محبّ در اصل محبب بود دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو
متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم
ادغام کرد محبّ شد باقی نیز برین قیاس ست اسم مفعول محبّ محبّان محبّون

را بیا بدل کردند و یا را بالف بطریق مذکور رضاة شد بر بن قیاس رضاتان
مرضیاة در اصل مرضواة بود واو بود در موضع ثالث چون یا بعد گشت ماقبل او
ضمه بود آن را او را بیا بدل کردند مرضیات شد الامر منه ارض ارضیا ارضوا
ارضی ارضیا ارضین ارضن ارضن از ترضی بنا کردند تا کر علامت استقبال بود آنرا
حذف کردند ما بعد حذف ساکن باند همزه قطعی محذوفه باز آوردند امر همان باشد
بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرف علت شد ارض شد
و در تثنیه و جمع نون ساقط میشود لفیف مفروق از باب افعال الایجاء
بخیلی کردن اوجی یوجی ایجاء فهو موجی واوجی یوجی ایجاء فذاک موجی
لم یوج لم یوجا لا یوج لا یوجی لن یوجی لن یوجی الامر منه اوج لیوج لیوج
لیوج والنهی عنه لا توج لا توج لا یوج الظرف منه موجی موجیان موجیات
ماضی معلوم اوجی اوجیا اوجوا اوجت اوجتا اوجین اوجیت اوجیتما اوجیتم اوجیت
اوجیتما اوجیتن اوجیت اوجینا ماضی مجهول اوجی اوجیا اوجوا اوجیت اوجیتا
اوجین اوجیت اوجیتما اوجیتم اوجیت اوجیتما اوجیتن اوجیت اوجینا مضارع
معلوم یوجی یوجیان یوجون تا آخر یوجی در اصل یوجی بود ضمه بر یا ثقیل
بود انداختند یوجی شد یوجیان بر اصل خود است یوجون در اصل یوجیون
بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد سلب حرکت ماقبل التقاء ساکنین
شد میان یا و واو یا را حذف کردند یوجون شد بر ین قیاس است توجون توجین
در اصل توجیین بود کسره بر یا ثقیل بود بما قبل دادند بعد سلب حرکت ماقبل
التقاء ساکنین شد میان هر دو یا یاء اول را حذف کردند توجین شد

یرضون ترضی ترضیان ترضین ترضی ترضیان ترضون ترضین ترضیان ترضین
ارضی نرضی یرضی در اصل یرضو بود واو بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او
ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند یرضی شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف
بدل کردند یرضی شد بر ینقیاس در باقی مصدر ارضاء در اصل ارضایا بود یا واقع
شد بعد الف زائده آن یا را بهمزه بدل کردند ارضاء شد اسم فاعل مرض مرضیان
مرضون مرضیة مرضیتان مرضیات مرض در اصل مرضو بود واو واقع شد بعد از
کسره آن واو را بیا بدل کردند مرضی شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای
ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مرض شد مرضیان در اصل مرضوان
بود واو واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند مرضیان شد بر ینقیاس است
تا آخر اسم مفعول مُرضیً مرضیان مرضون مرضاة مرضاتان مرضیات مرضیً
در اصل مرضوٌ بود واو بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو
را بیا بدل کردند مرضی شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند
التقاء ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند مرضیً شد مرضیان در اصل
مرضوان بود واو بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو
بیا بدل کردند مرضیان شد مرضون در اصل مرضوون بود واو بود در کلمه ثالث
چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مرضیون شد
بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقای ساکنین شد
میان الف و واو الف را حذف کردند مرضون شد مرضاة در اصل مرضوة
بود واو بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو

سلب حرکت ماقبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند ارضَوا شد ارضَیتا
در اصل ارضوتا بود ارضیتا در اصل ارضوتا بود ارضین در اصل ارضون بود تا آخر
تعلیل تمامی شد تعلیل ارضی است تعلیل دوم ارضی در اصل ارضو بود واو رابعه شد بعد
از کسره آن واو را بیا بدل کردند ارضی شد برین قیاس است باقی مضارع معلوم یرضی
یرضیان یرضون ترضی ترضیان یرضین ترضی ترضیان ترضون ترضین
ترضیان ترضین ارضی نرضی یرضی در اصل یرضو بود واو بود در کلمه ثالث
چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند یرضی شد ضمه بر یا ثقیل بود
انداختند یرضی شد یرضیان در اصل یرضوان بود واو بود در کلمه ثالث چون رابع
گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند یرضیان شد یرضون در اصل یر
ضوون بود واو بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا
بدل کردند یرضیون ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعد سلب حرکت ماقبل
التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند یرضون شد ترضی مانند یرضی
است ترضیان مانند یرضیان است ترضین در اصل ترضوین بود واو ساکن ماقبل او
مکسور آن واو را بیا بدل کردند ترضیین شد ترضین واحده مونث مخاطبه در اصل تر
ضوین بود واو بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا
بدل کردند ترضیین شد بعده کسره بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان
هر دو یا، یا اول را حذف کردند ترضین شد تعلیل دوم یرضی در اصل یرضو بود
واو واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند یرضی شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود
انداختند یرضی گردید برین قیاس است باقی مضارع مجهول یرضی یرضیان یرضون

آن یارا بالف بدل کردند ارضی شد ارضیا در اصل ارضو بود واو بود در کلمه
ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند ارضیا شد ارضوا
در اصل ارضوو بود واو بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو
را بیا بدل کردند ارضیوا شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند
التقاء ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند ارضوا شد ارضت
در اصل ارضوت بود واو بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود
آن واو را بیا بدل کردند ارضیت شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف
بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تا الف را حذف کردند ارضت شد
ارضتا در اصل ارضوتا بود واو بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل
او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند ارضیتا شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح
آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تا الف حقیقةً
ساکن و تا حکماً ساکن الف را حذف کردند ارضتا شد ارضین در اصل ارضون
بود واو بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل
کردند ارضین شد بر قیاس است تا آخر ماضی مجهول ارضی ارضیا ارضو
ارضیت ارضیتا ارضین ارضیت ارضیتما ارضیتم ارضیت ارضیتما
ارضیتن ارضیت ارضینا ارضی در اصل ارضو بود واو بود در کلمه ثالث چون
رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند ارضی شد برین وجه است ارضینا
ارضوا در اصل ارضووا بود واو بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود
آن واو را بیا بدل کردند ارضیوا شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده با ماقبل دادند بعد

و عوض او تا در آخرش را در دند اِطّارَة شد اسم فاعل مُطَّیِر مُطَّیِرانِ مُطَّیِرُونَ
مُطَّیِرَةٌ مُطَّیِرَتَانِ مُطَّیِرَاتٌ مُطَّیِر در اصل مُطَّیِرٌ بود یا متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن
حرکت یا را نقل کرده بما قبل دادند مُطَّیِر شد برین قیاس است باقی صیغها اسم مفعول مُطَّارٌ مُطَّارَانِ
مُطَّارُونَ مُطَّارَةٌ مُطَّارَتَانِ مُطَّارَاتٌ مُطَّارٌ در اصل مُطَّیَرٌ بود یا متحرک ما قبل او
حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل دادند یا در اصل متحرک بود اکنون ما قبلش
مفتوح گشت آن یا را بالف بدل کردند مُطَّارٌ شد باقی نیز برین قیاس است الامر منه اَطِرْ
اَطِیْرَا اَطِیْرُوْا اَطِیْرِیْ اَطِرَا اَطِرْنَ اَطِرْ را از تُطِیْرُ بنا کردند تا که علامت استقبال
بود آنرا حذف کردند بعد حذف ساکن ماند همزۂ قطعی محذوفه را باز آوردند مرچنان
باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد بعده یا متحرک
ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقلکرده بما قبل دادند التقاء ساکنین شد میان
یا و را، یا را حذف کردند اَطِرْ شد و در تثنیه و جمع نون ساقط میشود مگر یک
نون مبنی که بر حال بماند ناقص واوی از باب افعال الارضاء خوشنود
گردانیدن اَرْضَی یُرْضِیْ اِرْضَاءً فهو مُرْضٍ و اُرْضِیَ یُرْضٰی اِرْضَاءً فذاک
مُرْضًی لَمْ یُرْضِ لَمْ یُرْضَ لَا یُرْضِیْ لَا یُرْضٰی لَنْ یُرْضِیَ لَنْ یُرْضٰی الامر منه
اَرْضِ لِتُرْضَ لِیُرْضِ لِیُرْضَ والنهی عنه لَا تُرْضِ لَا تُرْضَ لَا یُرْضِ لَا یُرْضَ
الظرف منه مُرْضًی مُرْضَیَانِ مُرْضَیَاتٌ ماضی معلوم اَرْضٰی اَرْضَیَا اَرْضَوْا اَرْضَتْ
اَرْضَتَا اَرْضَیْنَ اَرْضَیْتَ اَرْضَیْتُمَا اَرْضَیْتُمْ اَرْضَیْتِ اَرْضَیْتُمَا اَرْضَیْتُنَّ اَرْضَیْتُ اَرْضَیْنَا اَرْضٰی
در اصل اَرْضَوَ بود واوے بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ما قبل او ضمه نه بود
آن واو را بیا بدل کردند اَرْضَیَ شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح

اصل اُطیر بود یا متحرک ما قبل حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل دادند
یا در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او مفتوح گشت آن یا را با لف بدل کردند اُطار
شد قیاس برین است تا اُطارَ تا اُطِرنَ در اصل اُطیِرنَ بود یا متحرک ما قبل او حرف صحیح
ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل دادند یا در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او
مفتوح گشت آن یا را با لف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و را الف
را حذف کردند اُطِرنَ شد برین قیاس تا آخر ماضی مجهول اُطیر اُطیرا اُطیروا تا آخر اُطیر
در اصل اُطیر بود یا متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل
دادند اُطیر شد برین وجه است تا اُطیر تا اُطِرنَ در اصل اُطیرن بود یا متحرک
ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل دادند التقاء ساکنین شد
میان یا و را، یا را حذف کردند اُطرن شد تا آخر برین نهج است مضارع معلوم
یطیر یطیران یطیرون تا آخر یطیر در اصل یطیر بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل
دادند یطیر شد برین قیاس در باقی سوای جمع مؤنث غائبات و مخاطبات یطرن در
اصل یطیرن بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند التقاء ساکنین شد
میان یا و را، یا را حذف کردند یطرن شد برین وجه است تطرن مضارع مجهول یطار یطاران
یطارون تا آخر تعلیل یطار مانند اطار ماضی معلوم است برین قیاس در باقی سوای
جمع مؤنث غائبات و مخاطبات تعلیل یطرن و تطرن مانند تعلیل اطرن ماضی معلوم است
مصدر اطارة در اصل اطیار بود یا متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکنین حرکت یا را نقل
کرده بما قبل دادند یا در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او مفتوح گشت آن یا را
با لف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان هر دو الف الف اول را حذف کردند

جمع مونث غائبات و مخاطبات تعلیل یُقَمْنَ و تُقَمْنَ مانند تعلیل اُقِمْنَ ماضی مجهول است
مضارع مجهول یُقَامُ یُقَامَانِ یُقَامُونَ تا آخر تعلیل مانند اَقَامَ ماضی معلوم است سوائے
جمع مونث غائبات و مخاطبات تعلیل یُقِمْنَ و تُقِمْنَ مانند تعلیل اَقَمْنَ ماضی معلوم است
اسم فاعل مُقِیْمٌ مُقِیْمَانِ مُقِیْمُونَ مُقِیْمَةٌ مُقِیْمَتَانِ مُقِیْمَاتٌ مُقِیْمٌ در اصل مُقْوِمٌ بود
واو متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده با قبل دادند بعده واو ساکن
ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مُقِیْمٌ شد برین وجه است تا آخر اسم مفعول
مُقَامٌ مُقَامَانِ مُقَامُونَ مُقَامَةٌ مُقَامَتَانِ مُقَامَاتٌ تعلیل اسم مفعول مذکر
و مونث مانند تعلیل اَقَامَ ماضی معلوم است الامر منه اَقِمْ اَقِیْمَا اَقِیْمُوا الخ اَقِمْ را از
تُقِیْمُ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند بعد حذف ساکن
ماند همزه قطعی محذوفه را باز آوردند امر سماعی باشد بسکون آخر آخرش را وقف
کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان یا و میم یا را حذف
کردند اَقِمْ شد و در تثنیه و جمع نون ساقط میشود و مصدر اِقَامَةٌ در اصل اِقْوَامًا بود
واو متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده با قبل داده بر واو در اصل
متحرک بود اکنون ما قبل او مفتوح گشت آن واو را بالف بدل کردند التقاء ساکنین
شد میان هر دو الف الف را حذف کردند و عوض او تاء آخرش در آوردند اِقَامَةٌ
شد اجوف یائی از باب افعال اَلْاِطَارَةُ پرانیدن اَطَارَ یُطِیْرُ اِطَارَةً
فهو مُطِیْرٌ و اُطِیْرَ یُطَارُ اِطَارَةً فذاک مُطَارٌ لم یُطِرْ لم یُطَرْ لا یُطِیْرُ لا یُطَارُ لن یُطِیْرَ لن یُطَارَ
الامر منه اَطِرْ لِتُطِرْ لِیُطِرْ لِیُطَرْ والنهی عنه لا تُطِرْ لا تُطَرْ لا یُطِرْ لا یُطَرْ الظرف منه مُطَارٌ
مُطَارَانِ مُطَارَاتٌ ماضی معلوم اَطَارَ اَطَارَا اَطَارُوا الخ اَطَارَ در

معلوم یُوسِرُ یُوسِرانِ یُوسِرُونَ تا آخر یُوسِرُ در اصل یُیْسِرُ بود یا ساکن ماقبل او
مضموم آن یا را بواو بدل کردند یُوسِرُ شد همین قیاس است در باقی مضارع مجهول
یُوسَرُ یُوسَرانِ یُوسَرُونَ تا آخر یُوسَرُ در اصل یُیْسَرُ بود الخ تعلیل مضارع مجهول
و اسم فاعل و اسم مفعول همین وجه که تعلیل ماضی است الامر منه اَیْسِرْ اَیْسِرا اَیْسِرُوا تا آخر
بر اصل خود است اجوف واوی از باب افعال الاقامة بر پا داشتن اَقامَ یُقِیمُ اِقامَةً
فهو مُقِیمٌ و اُقِیمَ یُقامُ اِقامَةً فذاک مُقامٌ لم یُقِمْ لم تُقِمْ لا یُقِیمُ لا یُقامُ لن یُقِیمَ لن
یُقامَ الامر منه اَقِمْ لِتُقَمْ لِیُقِمْ لِیُقَمْ والنهی عنه لا تُقِمْ لا تُقَمْ لا یُقِمْ لا یُقَمْ الظرف منه
مُقامٌ مُقامانِ مُقاماتٌ ماضی معلوم اَقامَ اَقاما اَقامُوا الی آخره اَقامَ در اصل
اَقْوَمَ بود واو متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بماقبل دادند واو
در اصل متحرک بود اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن واو را بالف بدل کردند اَقامَ شد
همچنین است اَقامَتا اَقَمْنَ در اصل اَقْوَمْنَ بود واو متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت
واو را نقل کرده بماقبل دادند واو در اصل متحرک بود اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن واو را
بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و میم الف را حذف کردند اَقَمْنَ شد برین
قیاس تا آخر ماضی مجهول اُقِیمَ اُقِیما اُقِیمُوا تا آخر اُقِیمَ در اصل اُقْوِمَ بود کسره بر واو
ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل
کردند اُقِیمَ برین قیاس تا اُقِیمَتا اُقِمْنَ در اصل اُقْوِمْنَ بود کسره بر واو ثقیل
بود نقل کرده بماقبل دادند بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند التقاء
ساکنین شد میان یا و میم یا را حذف کردند اُقِمْنَ شد برین وجه است تا آخر مضارع معلوم
یُقِیمُ یُقِیمانِ یُقِیمُونَ تا آخر تعلیل یُقِیمُ مانند تعلیل اُقِیمَ است برین قیاس تا سوای

مجهول بُرَّ بُرّا بُرّوا تا آخر مضارع معلوم یَبُرُّ یَبُرّان تا آخر یَبُرُّ در اصل
یَبْرُرُ بود دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل
دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند یبرّ شد برین قیاس
است در باقی صیغها مضارع مجهول یُبَرُّ یُبَرّان یُبَرّون الی آخره یُبَرُّ در اصل
یُبْرَرُ بود دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل
دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند یُبَرُّ شد الامر منه بَرَّ
اِبْرُرْ بَرّا اِبَرّوا بَرّی بَرّا اِبْرُرْنَ **مثال واوی از باب افعال** الایعاد بیم کردن
اَوْعَدَ یُوعِدُ ایعادًا فهو مُوعِدٌ و اُوعِدَ یُوعَدُ ایعادًا فذاک مُوعَدٌ لم یُوعِدْ لم یُوعَدْ
لا یُوعِدُ لا یُوعَدُ لن یُوعِدَ لن یُوعَدَ الامر منه اَوْعِدْ لِتُوعَدْ لِیُوعِدْ لِیُوعَدْ والنهی عنه لا تُوعِدْ
لا تُوعَدْ لا یُوعِدْ لا یُوعَدْ الظرف منه مُوعَدٌ مُوعَدان مُوعَدات ماضی معلوم
اَوْعَدَ اَوْعَدا اَوْعَدوا الخ ماضی مجهول اُوعِدَ اُوعِدا اُوعِدوا تا آخر مضارع معلوم
یُوعِدُ یُوعِدان یُوعِدون تا آخر مضارع مجهول یُوعَدُ یُوعَدان یُوعَدون تا
آخر الامر منه اَوْعِدْ اَوْعِدا اَوْعِدوا اَوْعِدی اَوْعِدا اَوْعِدْنَ سوای مصدر دیگر تمام
بر اصل خود اند **مثال یائی از باب افعال** الایسار توانگر شدن اَیْسَرَ یُوسِرُ
ایسارًا فهو مُوسِرٌ و اُوسِرَ یُوسَرُ ایسارًا فذاک مُوسَرٌ لم یُوسِرْ لم یُوسَرْ لا یُوسِرُ لا
یُوسَرُ لن یُوسِرَ لن یُوسَرَ الامر منه اَیْسِرْ لِتُوسَرْ لِیُوسِرْ لِیُوسَرْ والنهی عنه لا تُوسِرْ
لا تُوسَرْ لا یُوسِرْ لا یُوسَرْ الظرف منه مُوسَرٌ مُوسَران مُوسَرات ماضی معلوم اَیْسَرَ اَیْسَرا
اَیْسَروا تا آخر ماضی مجهول اُوسِرَ اُوسِرا اُوسِروا تا آخر اُوسِرَ در اصل اُیْسِرَ بود یا ساکن
ما قبل او مضموم آن یا را بواو بدل کردند اُوسِرَ شد برین قیاس است تا آخر مضارع

تفر لا یفر لا یفر لا یفر الظرف منه مفر مفران مفار مفیر والآلة منه مفر مفران مفار
مفیر مفرة مفرتان مفار مفیرة مفر مفراران مفار مفیر مفیر افعل التفضیل منه
افر افران افرون افار افیر والمؤنث منه فری فریان فریات فر
فریری تعلیلات این باب مانند تعلیلات مد یمد است مگر در جحد و امر و نهی
درین باب سه وجه است ماضی معلوم فر فرا فروا تا آخر ماضی مجهول
فر فرا فروا تا آخر مضارع معلوم یفر یفران یفرون تا آخر مضارع
مجهول یفر یفران یفرون تا آخر الامر منه فر افرر فرا فروا فری فرا افررن
مضاعف ثلاثی از باب فعل یفعل البر نکوئی کردن و بخشودن
مادر و پدر زندگانی کردن و راست شدن سوگند و راست گفتن بر یبر برا فهو بار باران
بارون بررة برار بررة [illegible] بار تان بارات
[illegible] مبرور مبروران مبرورون مبرورة
مبرورتان مبرورات مبار [illegible] لم یبر لم یبرا لم یبروا لم یبر لم یبر
لا یبر لا یبر لن یبر لن یبر الامر منه بر ابرر لتبر لیبر لیبرر لیبرر
والنهی عنه لا تبر لا تبرر لا تبر لا تبرر لا یبر لا یبرر لا یبر لا یبرر الظرف منه
مبر مبران مبار مبیر مبرة مبرتان مبار مبیرة مبرار مبراران مبار مبیر
افعل التفضیل منه ابر ابران ابرون ابار ابیر والمؤنث منه بری بریان بریات بر
بریری ماضی معلوم بر برا بروا تا آخر بر در اصل برر بود دو حرف از یک جنس بهم آمدند
هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند بر شد برین قیاس تا برنا ماضی
مجهول بر برا بروا تا آخر مضارع معلوم یبر یبران یبرون تا آخر یبر در اصل

است ثانی را فتح داده الف و حدانرا حذف کردند مَدٌ شد بعده دو حرف از یکجنس
بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند مَدٌّ شد مدیدے
تصغیر ازآن مُدَیّ است مُدَیّ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند
رد کردند بسوی اصلش که مُدَوِیْ بود حرف اول مضموم است ثانی را فتح دادند
سوم جا یاء تصغیر در آوردند مُدَیْدِیْ شد الثلاثی باب چون مَدَّ یَمُدُّ است الازّ فراهم
آوردن و بگناه دلالت کردن و از جا بجنبانیدن اَزَّ یَؤُزُّ اَزًّا فهو آزٌّ آزّان آزّون آزّة
آزّتان آزّات اُزّز اُزّاز اُزّار اُزّان اِزاز اُزّز و زُرّاد یزٌ اَزّة اَزّتان آزّة اَوازّ آزّراو یزٌ
وازیز یازّ ازّا فذاک مَازُوزٌ مَازُوزان مَازُوزُون مَازُوزة مَازُوزتان مَازُوزات
مَآزِیزُ مَازِیزٌ مَازِیزة لم یَؤُزّ لم یَؤُزُّ لم یَأْزُز لم یُؤْزَز لا یَؤُزّ لا یُؤَزّ لن یَؤُزَّ لن
یُؤَزَّ الامر منه اُزَّ اُزُز لِیَؤُزَّ لِیَؤْزُز لِیُؤَزَّ لِیُؤْزَز لِیُؤَزّ لِیُؤْزَز والنهی عنه
لا تَؤُزَّ لا تَأْزُز لا تُؤَزّ لا تُؤْزَز لا یُؤَزّ لا یَأْزُز لا یَأْزُز لا یُؤْزَز الظرف منه مَازٌّ مَازّان
مَآزُّ مَآزِیزُ والآلة منه مِئَزٌّ مِئَزّان مَآزّ مَآزِیزُ مِئَزّة مِئَزّتان مَآزّ مَآزِیزُ مِئْزار مِئْزاران
مَآزِیزُ مُوَیْزِیْزٌ افعل التفضیل منه اَزّ اَزّان اَزّون اَوازّ اَوازِیزُ والمؤنث منه
اُزّی اُزّیان اُزّیات اُزَز اُزَیْزی مضاعف ثلاثی از باب فَعَلَ
یَفْعِلُ الفرّ گریختن و دندان اسپ نگاه کردن برای دانستن سال
فَرَّ یَفِرُّ فِرارًا و فَرًّا فهو فارٌّ فارّان فارّون فرّة فُرّار فُرَّر فُرّا فُرّان فِرار فُرُور
فُوَیْرٌّ فارّة فارّتان فارّات فَوارُّ فُرَّر فُوَیْرَة فُرّ یُفَرّ فَرًّا و فُرارًا فذاک مَفْرُورٌ
لم یَفِرَّ لم یَفْرِرْ لم یَفِرِّ لم یُفَرَّ لا یَفِرُّ لا یُفَرُّ لن یَفِرَّ لن یُفَرَّ الامر منه فِرَّ اِفْرِرْ لِتَفِرَّ
لِتَفْرِرْ لِیَفِرَّ لِیَفْرِرْ لِیُفَرَّ لِیُفْرَرْ و النهی عنه لا تَفِرَّ لا تَفْرِرْ لا تُفَرَّ لا

دردوم ادغام کردند ممادّ شد ممیّد تصغیر ازان ممدّ است ممدّ اسم مکبر بود چون خواستند
که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که ممدد بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح
سوم جا یاء تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند ممیدد
شد بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم
ادغام کردند ممیّد شد وجه دوم ممیّد تصغیر ازان ممدّ است ممدّ اسم مکبر بود چون
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح دادند سوم جا
یاء تصغیر در آوردند ممیّد شد مَمَدّه مَمَدّتان ممادّ ممیّده مَمَدّه در اصل ممدده
بود دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بماقبل دادند بعده اول
ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مَمَدّه شد برین قیاس باقی ممادّ جمع تکسیر
ازان مَمَدّه است مَمَدّه اسم واحد ان بود چون خواستند که اسم واحد را جمع
تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که ممدده بود حرف اول و ثانی را فتح دادند سوم
جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند و تاء وحدانرا
حذف کردند ممادد شد بعده دو حرف از یکجنس جمع شدند اول را ساکن کرده
در دوم ادغام کردند ممادّ شد ممیّده تصغیر ازان مَمَدّه است مَمَدّه اسم مکبر بود چون
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که ممدده بود حرف اول را
ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یاء تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یاء تصغیر بود آنرا
کسره دادند ممیدده شد بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را
ساکن کرده در دوم ادغام کردند ممیّده شد وجه دوم ممیّده تصغیر ازان
مُمِدّه است مُمِدّه اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول

که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوح بدل
کردند سوم جا یای تصغیر درآوردند مویدة شد الظرف منه ممد ممدان ماد ممید ممد
در اصل ممدد بود دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده
بما قبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند ممد شد برین قیاس است
ممدان ماد جمع تکسیر از آن ممد است ممد اسم واحدان بود چون خواستند که اسم
واحد انرا جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که ممدد بود حرف اول مفتوح است
وثانی را نیز فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر درآورده حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر
بود آنرا کسره دادند مادد شد بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک
اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند ماد شد ممید تصغیر از آن ممد است
ممد اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش
که ممدد بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتحه سوم جا یا تصغیر درآوردند حرفیکه
مابعد یا تصغیر بود آنرا کسره دادند ممیدد شد بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو
متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند ممید شد والآلة منه ممد ممدان ماد
ممید ممد در اصل ممدد بود دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را
نقل کرده بما قبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند ممد شد
برین قیاس است ممدان ماد جمع تکسیر از آن ممد است ممد اسم واحدان بود چون
خواستند که اسم واحد انرا جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که ممدد بود حرف اول و ثانی
را فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر درآوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا
کسره دادند مادد شد بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده

چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مادّ بود حرف اول را
ضم دادند ثالث را فتح و در آخرش الف ممدوده در آوردند الف وحدانرا حذف
کردند مَدَدٌ واُ شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده
در دوم ادغام کردند مَدّا شد مَدّا ن جمع تکسیر ازان آمده است ماد اسم وحدان
بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع کنند رد کردند بسوی اصلش که مادِد بود حرف
اول را ضم دادند ثالث را سکون ساختند در آخرش الف و نون مزیدتان در آوردند الف
وحدانرا حذف کردند مُدْدَان شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن
ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مُدّان شد مُدّانٌ مانند ضِرابٌ ضُروبٌ
است اما بسوی اصلش رد میکنند مُوَیْدٌ تصغیر ازان مادٌ است مادٌّ اسم مکبر بود چون
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مادِدٌ بود حرف اول را
ضم دادند ثانی قابل حرکت بود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سوم جای یای تصغیر
در آوردند مُوَیْدِدٌ شد مادَّةٌ مادّتان مادّات مَوادُّ مُدَدٌ مُوَیْدَةٌ مَوادُّ جمع تکسیر ازان
مادّةٌ است مادّةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند رد کردند
بسوی اصلش که مادِدَةٌ بود حرف اول مفتوح است ثانی قابل حرکت بود آنرا بواو مفتوحه
بدل کردند سوم جای الف جمع تکسیر در آوردند و تاء وحدان
را حذف کردند مَوادِدُ شد بعده دو حرف از یک جنس در
یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم
ادغام کردند مَوادُّ شد مَدَّةٌ مانند ضَرْبَةٌ است اما بسوی اصل رد میکنند
مُوَیْدَةٌ تصغیر ازان مادّةٌ است مادّةٌ اسم مکبر بود چون خواستند که

چون دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول را ساکن کرده در دوم ادغام [illegible]
کردند موید شد

تا آخر یمدّ در اصل یمدُدُ بود دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت
اول را نقل کرده بما قبل دادند و اول را در دوم ادغام کردند یمدُّ شد بر این قیاس است
باقی مادّ در اصل مادِدٌ بود دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را
ساکن کرده در دوم ادغام کردند مادٌّ شد بر این طریق باقی است مَدّةٌ جمع
تکسیر از ان مادٌّ است مادٌّ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع
تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مادِدٌ بود حرف اول مفتوح است
ثالث را نیز فتح دادند و در آخرش تا در آورده الف وحدان را حذف کردند
مَدَدَةٌ شد بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده
در دوم ادغام کردند مَدّةٌ شد مُدّادٌ جمع تکسیر از ان مادٌّ است مادٌّ اسم وحدان
بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش
که مادِدٌ بود حرف اول را ضم دادند ثالث را هم ضم ساخته فتح بعد ثالث الف
جمع تکسیر در آورده الف وحدان را حذف کردند مُدّادٌ شد مُدَّدٌ جمع تکسیر از ان مادٌّ است
مادٌّ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند
بسوی اصلش که مادِدٌ بود حرف اول را ضم دادند ثالث را هم ضم ساخته فتح و الف
وحدان را حذف کردند مُدُدٌ شد مُدَّدٌ جمع تکسیر از ان مادٌّ است مادٌّ اسم وحدان
بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مادِدٌ
بود حرف اول را ضم دادند ثالث را سکون ساخته الف وحدان را حذف کردند
مُدْدٌ شد بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را
در دوم ادغام کردند مُدٌّ شد مُدّادٌ جمع تکسیر از ان مادٌّ است مادٌّ اسم وحدان بود

دای وایا تا آخر چون رمی رمیا تا آخر دنی دنیا تا آخر چون رمی رمیا تا آخر یا ہی
بیسیان تا آخر چون بلی بلیان تا آخر یوسی یوسیان تا آخر چون یوقی یوقیان تا آخر
الامر منہ ارایا اوای ایا این **مضاعف ثلاثی از باب فَعَلَ یَفْعُلُ**
المکشیدن مَدَّ یَمُدُّ مَدًّا فهو مادٌّ مادّان مادّون مادّة مدادٌ مُدُدٌ مُدٌّ مُدّاد امدان
مُدّاد مُدُدٌ مُوَیْدٌ مادّة مادّتان مادّات مَوادُّ مُدٌّ مُوَیْدَة و مُدَّ یُمَدُّ مَدًّا فذاک
ممدودٌ ممدودان ممدودون ممدودة ممدودتان ممدودات مَمادٌّ مُمَیْدٌ
مُمَیْدَة لم یَمُدَّ لم یَمُدّا لم یَمُدّوا لم یُمَدَّ لا یَمُدُّ لا یُمَدُّ لن یَمُدَّ لن یُمَدَّ الامر منہ مُدَّ
مُدّا مُدّوا لِیَمُدَّ لِیُمَدَّ والنهی عنه لا تَمُدَّ لا تَمُدّا لا تَمُدّوا لا تَمُدَّ لا تَمُدّ
لا یُمَدَّ لا یُمَدّوا لا یُمَدَّ لا یُمَدّوا الظرف منه مَمَدٌّ مَمَدّان مَمادُّ مُمَیْدٌ والالة منه مِمَدٌّ
مِمَدّان مَمادُّ مُمَیْدٌ مِمَدَّة مِمَدّتان مَمادُّ مُمَیْدَة مِمْداد مِمْدادان مَمادید مُمَیْدید افعل
التفضیل منه اَمَدُّ اَمَدّان اَمَدّون اَمادُّ اُمَیْدٌ والمؤنث منه مُدّی مُدَّیان مُدَّیات
مُدَد مُدَّیای ماضی معلوم مَدَّ مَدّا مَدّوا مَدَّتْ مَدَّتا مَدَدْنَ مَدَدْتَ مَدَدْتُما مَدَدْتُم
مَدَدْتِ مَدَدْتُما مَدَدْتُنَّ مَدَدْتُ مَدَدْنا مَدَّ در اصل مَدَدَ بود دو حرف از یکجنس بهم آمدند
هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند مَدَّ شد برین قیاس
است تا مَدَدْنا مَدَّتْ در اصل مَدَدَتْ بود دال و تا هر دو قریب المخرج بهم آمدند
دال را تا کردند و تا در تا ادغام کردند مَدَّتْ شد ماضی مجهول مُدَّ مُدّا مُدّوا مُدَّتْ
مُدَّتا مُدِدْنَ مُدِدْتَ مُدِدْتُما مُدِدْتُم مُدِدْتِ مُدِدْتُما مُدِدْتُنَّ مُدِدْتُ مُدِدْنا مُدَّ در
اصل مُدِدَ بود دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم
ادغام کردند مُدَّ شد برین قیاس است تا مُدِدْنا مضارع معلوم یَمُدُّ یَمُدّان یَمُدّون

وأوى يأوي أيا فذاك ناوٍ ناويان ناوون ناوية ناويتان ناويات
ناوٍ ناوي ناوية لم يأوِ لم يأويا لم يأووا لا يأوي لا يأويا لا يأووا لن يأوي لن يأويا لن يأووا
الامر منه ايو ليأوِ ليأويا ليأووا والنهي عنه لا تأوِ لا تأويا لا تأووا الظرف منه
مأوى مأويان مآوٍ والآلة منه ميوى ميويان مياوٍ والمسماة ميواة ميواتان مآوٍ
مائية با واو ميوا مان مآوٍ افعل التفضيل منه آوى آويان آوون آوٍ
أوي والمؤنث منه أوى أويان أويات أوى أوي اين باب مانند طوى يطوي
است ماضي معلوم أوى أويا أووا تا آخر مانند تعليل رمى رميا رموا ماضي
مجهول أُوِيَ أُوِيا أُوُوا تا آخر مانند رُمِيَ رُمِيا رُمُوا تا آخر يأوي يأويان تا آخر
مانند يرمي يرميان تا آخر يؤوي يؤويان تا آخر مانند يرمي يرميان تا آخر امر حاضر
معلوم ايو ايويا ايووا ايوي ايويا ايوين **مهموز العين ولفيف مفروق**
از باب فعل يفعل الوأي وعده كردن وجب شدن وأى يأي وأيا
فهو وائي وائيان واؤون وائية وائيتان وائيات وأي وأيان وأوون وأية وأيتان وأيات
وائي أوي وأية وأيتان وائيات أوأيا وأى أوأية وأي يوأى وأيا
فذاك موئي موئيان موئيون موئية موئيتان موئيات مواءٍ موئي موئية
لم يأي لم يأيا لم يأوا لا يأي لا يأيا لا يأوا لن يأي لن يأيا لن يأوا الامر منه ليأي ليأيا ليأوا والنهي عنه لا تأي
لا تأيا لا تأوا الظرف منه موأى موأيان مواءٍ والآلة منه
ميأى ميأيان مياءٍ ميأاة ميأاتان مياءٍ ميآءٍ موأى موئى
موئي افعل التفضيل منه أوأى أوأيان أوأون أوأى أوئي والمؤنث
منه وُئيى وُئييان وُئيات وُئي وُئيى جون وقي يقي است واي

والمونث منه اتية اتيتان اتيات اتى اتي ماضى معلوم اتى اتيا اتوا مانند رمى
رميا رموا ماضى مجهول اُتى اُتيا اُتوا مانند رُمى رُميا رُموا مضارع معلوم يأتى
يأتيان يأتون الخ مانند يرمى يرميان يرمون مضارع مجهول يُؤتى يؤتيان
يؤتون مانند يُرمى يُرميان يُرمون الامر منه ائت ائتيا ائتوا ائتى ائتيا ائتين
بعضے هر دو همزه را حذف كنند لكثرت الاستعمال تِ تيا توا تى تيا تين [illegible]
مهموز العين و مثال واوى از باب فَعَلَ يَفْعِلُ الوأد زنده در گور
كردن وآواز سخت كردن وأد يئد وأدا فهو وائد وائدان وائدون
وائدة وائدتان وائدات [illegible] وائدة [illegible]
وائدات اوائد [illegible] وئيدة [illegible] يوأد [illegible] فذاك موءود موءودان
موءودة موءودتان موءودات موائد مويئد مويئدة لم يئد لم يوأد لا يئد لا يوأد
لن يئد لن يوأد الامر منه لتئد ليوأد والنهى عنه لا تئد لا يوأد لا يئد لا يوأد
الظرف منه موئد موئدان موائد مويئد والآلة منه ميئد ميئدان موائد مويئيد
ميئدتان موائد مويئدة ميئاد ميئادان [illegible] افعل التفضيل منه اوأد اوأدان
اوأدون اوائد اويئد والمونث منه وُؤدى وُؤديان وُؤديات [illegible]
[illegible] يئد يئدان يئدون الخ [illegible]
يؤدان [illegible] تا آخر [illegible] **مهموز الفا**
و لفيف مقرون از باب فَعَلَ يَفْعِلُ الأَوْى جا گرفتن
[illegible] آوٍ آويان آوون آوية آويتان آويات [illegible]
[illegible] آوى آويا [illegible] آويات [illegible]

سوم جا الف جمع تکسیر درآوردند حرفی که بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند
بعده الف ساکن ما قبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مَحَايِيْ شد بعده همزه واقع
شد بعد یا مده زائده آن همزه را بیا بدل کردند مَحَايِيْ شد بعده دو حرف از
یکجنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مَحَابِيّ شد
مُحَيِّيّ تصغیر از آن مَحْيَا است مَحْيَا اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر
کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر درآوردند حرفی که ما بعد
یای تصغیر بود آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ما قبل او مکسور آن الف را بیا بدل
کردند مُحَيْيِيْ شد بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود
اول را در دوم ادغام کردند مُحَيِّيْ شد بعده همزه واقع شد بعد یا مده زائده آن
همزه را بیا بدل کردند دو حرف از یکجنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را
در دوم ادغام کردند مُحَيِّيّ شد افعل التفضیل منه أَحْيَا أَحْيَانِ أَحْيَوْنَ أَحَايَا
أُحَيِّيّ أَحَايَا جمع تکسیر از آن أَحْيَا است أَحْيَا اسم واحد بود چون خواستند
که اسم واحد را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح است ثانی را نیز فتح دادند سوم جا
الف جمع تکسیر درآوردند حرفی که بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند
أَحَايِئُ شد بعده قلب مکانی کرده همزه را بجای یا بردند و یا را بجای همزه
أَحَائِيُ شد بعده همزه مکسور واقع شد میان الف و یا آن همزه را بیای مفتوحه
بدل کردند أَحَايِيُ شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند
أَحَايَا شد أُحَيِّيّ تصغیر از آن أَحْيَا است أَحْيَا اسم مکبر بود چون خواستند که
اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر درآوردند

مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مجائئ شد بعد قلب مکانی کردند همزه را
بجای یا بردند و یا را بجای همزه مجایئ شد بعده همزه مکسوره واقع شد میان الف
و یا آن همزه را بیاء مفتوحه بدل کردند مجاییی شد بعده یا متحرک ماقبلش مفتوح
آن یا را بالف بدل کردند مجایا شد مجیئ تصغیر از آن مجیئ است مجیئ اسم مکبر بود چون
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یاء تصغیر را درآوردند
حرفیکه مابعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند مجییئ شد بعده دو حرف از یک جنس بهم
اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مجیئ شد مجیئة مجیئتان مجائئ
مجیئة مجایا جمع تکسیر از آن مجیئة است مجیئة اسم وحدان بود چون خواستند که
اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول و ثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر
درآوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مجائئة شد قلب مکانی
کردند همزه بجای یا بردند و یا را بجای همزه مجایئة شد بعده همزه مکسوره
واقع شد میان الف و یا آن همزه را بیاء مفتوحه بدل کردند مجاییة شد بعده
یا متحرک ماقبلش مفتوح آن یا را بالف بدل کردند مجایاة شد بعده تاء وحدانرا
حذف کردند مجایا گردید مجیئة تصغیر از آن مجیئة است مجیئة اسم مکبر بود چون خواستند
که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یاء تصغیر درآوردند حرفیکه
مابعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند مجییئة شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند یکی
حرف از ایشان ساکن اول را در دوم ادغام کردند مجیئة شد مجیا مجیا آن [illegible]
مجیی مجایی جمع تکسیر از آن مجیا است مجیا اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند حرف اول و ثانی را [illegible] دادند سوم

مُحَیَّیَۃٌ تصغیر ازان مُحَیَّۃٌ است مُحَیَّۃٌ اسم مکبر بود چون خواستند کہ اسم مکبر را مصغر
کنند رد کردند بسوی اصلش کہ مُحَیْیُوَۃٌ بود حرف اول را ضمہ دادند و ثانی را فتح سوم
جا یاء تصغیر در آوردند حرفیکہ مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُحَیَیْیِوَۃٌ شد بعده
واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مُحَیَیْیِیَۃٌ شد بعده دو حرف از یکجنس
بہم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن اول را در دوم ادغام کردند مُحَیِّیَۃٌ شد
بعده یاء ثالث را حذف کردند مُحَیَّیَۃٌ شد و ترا رسد کہ گوئی همزه مفتوح ماقبل
او مکسور آن همزه را بیا بدل کردند مُحَیِّیَۃٌ شد بعده یاء ثالث را حذف کردند
مُحَیِّیَۃٌ شد بعده کسره یا را بفتح بدل کردند برای مناسبت تاء تانیث مُحَیَّیَۃٌ شد
لم یَحْیَ در اصل یَحْیِئُ بود چون لم جازمہ در اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم
کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان یا و همزه یا را حذف
کردند لم یَحْیِئْ شد و ترا رسد کہ گوئی همزه ساکن ماقبل او مکسور آن همزه را بیا بدل
کردند لم یَحْیِیْ شد بر همین قیاس است در صیغهای واحد معلوم و مجهول و در یَحْیِئْنَ و
تَحْیِئْنَ الامر منه حَیِّ حَیِّیَا حَیِّیُوا حَیِّی حَیِّیَا حَیِّیْنَ حَیِّ را از تحیی بنا کردند
تا کہ علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف متحرک ماند همچنان
باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد
التقاء ساکنین شد میان یا و همزه یا را حذف کردند حَیِّ و ترا رسد کہ گوئی
همزه ساکن ماقبل او مکسور آن همزه را بیا بدل کردند حَیِّ شد تعلیل دوم حَیِّ در اصل
حَیِّیْ بود ماخوذ از تحیی تا کہ علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف
ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه عین کلمه او مکسور بود همزه وصل مکسور در اولش

جوایا شد تعلیل دوم جوایا جمع تکسیر از جائیۃ است جائیۃ اسم وحدان بود چون
خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که جائیۃ بود حرف اول
مفتوح است ثانی قابل حرکت نبود آن را بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا الف جمع
تکسیر در آوردند تاء وحدان را حذف کردند جوائی شد بعده قلب مکانی کرده همزه را
بجای یا بردند و یا بجای همزه جوایی شد بعده همزه مکسوره واقع شد میان الف
و یا آن همزه را بیاء مفتوحه بدل کردند جوایی شد بعده یا متحرک ماقبل مفتوح آن
یا را بالف بدل کردند جوایا شد جبیّ جمع تکسیر از جائیۃ است جائیۃ اسم وحدان
بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که جائیۃ
بود حرف اول را ضم دادند ثالث را شد ساخته فتح الف و تاء وحدان را حذف کردند
جبیّ شد جوییّۃ تصغیر از جائیۃ است جائیۃ اسم مکبر بود چون خواستند
که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که جائیۃ بود حرف اول را
ضم دادند ثانی قابل حرکت نبود آن را بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا یای تصغیر
در آوردند جوییئۃ شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول
ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند جوییّئۃ شد و تا رسد که گوئی
همزه مفتوح ماقبل او مکسور آن همزه را بیا بدل کردند جوییّیۃ شد بعده یاء ثالث
را حذف کردند جوییّۃ شد بعده کسره یا را بفتح بدل کردند برای مناسبت تاء
تانیث جوییّۃ شد مُجبّی مُجبّیان مُجبّیون مجابی مُجبّیۃ مُجبّی در اصل مُجبّیوٌ بود ضمه
بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند التقاء ساکنین شد میان یا و واو نزد بعضی اول
فقادلان الثانی علامة والعلامة لا تحذف مُجبّوٌ شد بعده ضمه جیم را بکسره بدل کردند تا دلالت کند

اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدا را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش
که جائی بود حرف اول را ضم دادند ثالث را مشدد ساخته فتح دادند و الف وحدا را
حذف کردند جُیَّیٌ شد جُیَّیٌ جمع تکسیر از آن جائی است جائی اسم وحدان بود چون
خواستند که اسم وحدا را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که جائی بود حرف
اول را ضم دادند ثالث را سکون ساخته الف وحدا را حذف کردند جُیْئٌ شد
بعده ضمه جیم را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا جِیْئٌ شد جِیْئٌ جمع تکسیر
از آن جائی است جائی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدا را جمع تکسیر
کنند رد کردند بسوی اصلش که جائی بود حرف اول را ضم دادند ثالث را فتحه دادند
و در آخر او الف ممدوده در آورده الف وحدا را حذف کردند جُیَآءٌ شد
بعده ضمه جیم را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا و یا را ساکن کردند از
جهت تخفیف جِیْآءٌ شد جِیْآءٌ جمع تکسیر از آن جائی است جائی اسم وحدان
بود چون خواستند که اسم وحدا را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که
جائی بود حرف اول را ضم دادند ثالث را سکون ساخته در آخر او الف و نون مزیدتان
در آورده الف وحدا را حذف کردند جُیْئَانٌ شد بعده ضمه جیم را بکسره بدل
کردند از جهت مناسبت یا جِیْئَانٌ شد جِیْئَانٌ جمع تکسیر از آن جائی است جائی اسم
وحدان بود چون خواستند که اسم وحدا را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش
که جائی بود حرف اول را کسره دادند ثالث را فتح بعد ثالث الف جمع تکسیر
در آورده الف وحدا را حذف کردند جِیَاءٌ شد جِیَاءٌ جمع تکسیر از آن
جائی است جائی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع

همزه بجای یا از تحرز عن اجتماع الاعلالین جایی شد بعده اعلال قالیض کردند جاء
شد جایان در اصل جایان بود یا واقع شد بعد الف اسم فاعل و در اصل بسلامت
نمانده است آن یا را بهمزه بدل کردند جاء آن شد بعده دو همزه در یک کلمه
بهم آمدند یکی از ایشان مکسور بود ثانی را بیا بدل کردند جائیان شد یا قلب مکانی کردند
جاءون در اصل جایئون بود یا واقع شد بعد الف اسم فاعل و در اصل بسلامت
نمانده است آن یا را بهمزه بدل کردند جاءون شد بعده دو همزه در یک کلمه بهم
آمدند یکی از ایشان مکسور ثانی را بیا بدل کردند جائیون شد بعده ضمه بر یا ثقیل
بود نقل کرده بما قبل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو
یا را حذف کردند جاءون شد تعلیل دوم جاءون در اصل جایئون بود قلب مکانی
کرده همزه را بجای یا آوردند و یا را بجای همزه جائیون شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود
نقل کرده بما قبل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو
یا را حذف کردند جاءون شد جاءٍ جمع تکسیر از آن جاءٍ است جاء اسم وحدان
بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که جایئ بود
حرف اول مفتوح است ثالث را نیز فتحه دادند و در آخر شی تا در آوردند الف وحدانی
حذف کردند جیایئة شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با لف بدل کردند
جاءة شد جیاءة جمع تکسیر از آن جاء است جاء اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که جایئ بود حرف اول را
ضمه دادند ثالث را مشدد ساخته فتحه دادند بعد شد الف جمع تکسیر در آوردند و الف
وحدان را حذف کردند جیاء شد جُیّئ جمع تکسیر از آن جاءٍ است جاءٍ

کرده بماقبل دادند بعد سلب حرکت ماقبل التقاء ساکنین شد میان یا و همزه یا را
حذف کردند جِئْنَ شد بر قیاس است تا جئنا یجیءُ در اصل یجیءُ بود کسره بر یا ثقیل
بود نقل کرده بماقبل دادند یجیءُ شد بر قیاس است در باقی مگر در یجئن و تجئن که یا
بالتقاء ساکنین افتاد چنانچه در جئن یجئن در اصل یجیئن بود کسره بر یا ثقیل بود
نقل کرده بماقبل دادند التقاء ساکنین شد میان یا و همزه یا را حذف کردند
یجئن شد و ترا رسد که گوئی همزه ساکن ماقبل او مکسور آن همزه را بیا بدل کردند
یجین شد یجاءُ در اصل یجیاءُ بود یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را
نقل کرده بماقبل او دادند بعده یا در اصل متحرک بود اکنون ماقبل او مفتوح گشت
آن یا را بالف بدل کردند یجاءُ شد بر قیاس است در باقی مگر در یجاءن و تجاءن
که در اصل یجیأن و تجیأن بود یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا نقل
کرده بماقبل او دادند بعده یا در اصل متحرک بود اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن یا را
بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و همزه الف را حذف کردند یجأن
و تجأن شد و ترا رسد که گوئی همزه ساکن ماقبل او مفتوح آن همزه را بالف
بدل کردند یجان و تجان شد جاءٍ در اصل جایئ بود بتقدیم الیاء علی الهمزة
یا واقع شد بعد از الف زائده و در اصل سلامت نمانده است آن یا را بهمزه
بدل کردند جائئ شد بعده دو همزه در یک کلمه بهم آمدند یکی از ایشان مکسور
بود ثانی را بیا بدل کردند جائیٌ شد ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء
ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند جاءٍ شد و این مذهب سیبویه
است اما بر مذهب امام خلیل قلب مکانی نموده یا را بجای همزه بردند و

آدِبُونَ اَوَادِبُ اُوَيْدِبٌ والمؤنث منه اُدْبَى اُدْبَيَانِ اُدْبَيَاتٌ اُدَبٌ اُدَيْبَى
ماضى معلوم اَدَبَ اَدَبَا اَدَبُوا اَدَبَتْ اَدَبَتَا اَدَبْنَ اَدَبْتَ اَدَبْتُمَا اَدَبْتُمْ اَدَبْتِ اَدَبْتُمَا
اَدَبْتُنَّ اَدَبْتُ اَدَبْنَا ماضى مجهول اُدِبَ اُدِبَا اُدِبُوا اُدِبَتْ اُدِبَتَا اُدِبْنَ اُدِبْتَ اُدِبْتُمَا اُدِبْتُمْ
اُدِبْتِ اُدِبْتُمَا اُدِبْتُنَّ اُدِبْتُ اُدِبْنَا مضارع معلوم يَأْدِبُ يَأْدِبَانِ يَأْدِبُونَ تا آخر
مضارع مجهول يُؤْدَبُ يُؤْدَبَانِ يُؤْدَبُونَ تا آخر الامر منه اِيْدِبْ اِيْدِبَا اِيْدِبُوا
اِيْدِبِي اِيْدِبَا اِيْدِبْنَ اِيْدِبْ را از تَأْدِبُ بنا كردند تا كه علامت استقبال بود
آنرا حذف كردند ما بعد حذف ساكن ماند نظر كردند بعين كلمه عين كلمه او مكسور بود
همزهٔ وصل مكسور در اولش در آوردند امر حاضر شد بسكون آخر آخرش را وقف
كردند علامت وقفى سقوط حركت شد اِئْدِبْ گرديد بعده همزه ساكن ما قبل او
مكسور آن همزه را بيا بدل كردند اِيْدِبْ شد مهموز العين از باب فَعَلَ يَفْعَلُ
الزَّأْرُ بانگ كردن شير زَأَرَ يَزْأَرُ زَأْرًا فهو زَائِرٌ زَائِرَانِ زَائِرُونَ زَائِرَةٌ
زُؤَّارٌ زُوَّارٌ زُؤَّرٌ زُؤَّرٌ زُؤَّارٌ زُؤْرَانٌ زُؤَّارٌ زُوَيْئِرٌ زُوَيْئِرَةٌ زَائِرَتَانِ
زَائِرَاتٌ زَوَائِرُ زُؤَّرٌ زُوَيْئِرَةٌ زُوَيْئِرٌ زَأْرًا فذاك مَزْءُورٌ مَزْءُورَانِ
مَزْءُورُونَ مَزْءُورَةٌ مَزْءُورَتَانِ مَزْءُورَاتٌ مَزَائِيرُ مُزَيْئِيرٌ مُزَيْئِيرَةٌ لَمْ يَزْأَرْ
لَمْ يُزْأَرْ لَا يَزْأَرُ لَا يُزْأَرُ لَنْ يَزْأَرَ لَنْ يُزْأَرَ الامر منه اِزْأَرْ لِتُزْأَرْ لِيَزْأَرْ لِيُزْأَرْ والنهى
عنه لَا تَزْأَرْ لَا تُزْأَرْ لَا يَزْأَرْ لَا يُزْأَرْ الظرف منه مَزْأَرٌ مَزْأَرَانِ مَزَائِرُ مُزَيْئِرٌ والالة منه
مِزْأَرٌ مِزْأَرَانِ مَزَائِرُ مُزَيْئِرٌ مِزْأَرَةٌ مِزْأَرَتَانِ مَزَائِرُ مُزَيْئِرَةٌ مِزْآرٌ مِزْآرَانِ مَزَائِيرُ
مُزَيْئِيرٌ افعل التفضيل منه اَزْأَرُ اَزْأَرَانِ اَزْأَرُونَ اَزَائِرُ اُزَيْئِرٌ والمؤنث
منه زُؤْرَى زُؤْرَيَانِ زُؤْرَيَاتٌ زُؤَرٌ زُؤَيْرَى الامر منه لِتُزْأَرْ

[illegible]

آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ما قبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند
مَطَاوِیْ شد بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم
ادغام کردند مَطَاوِیّ شد مُطَیّ تصغیر ازان مِطْوَاءٌ است مِطْوَاءٌ اسم مکبر بود چون
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مِطْوَایٌ بود حرف اول را
ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه ما بعد یای تصغیر بود آنرا
کسره دادند بعده الف ساکن ما قبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مُطَیْوِیْیٌ شد
بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام
کردند مُطَیْوِیٌّ شد بعده واو و یا بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را
یا کردند و یا را در یا ادغام کردند مُطَیِّیٌّ شد بعده هر دو یا آخر حذف کردند مُطَیٌّ
شد فعل التفضیل منه اَطْوَی اَطْوَیَانِ اَطْوَوْنَ اَطَاوٍ اُطَیٌّ تعلیل اَطْوَی مانند
اَرْمَی است اَطْوَیَانِ بر اصل خود است تعلیل اَطْوَوْنَ مانند اَرْمَوْنَ تعلیل اَطَاوٍ
مانند اَرَامٍ است اُطَیٌّ تصغیر ازان اَطْوَی است اَطْوَی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم
مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که اَطْوَیُ بود حرف اول را ضم دادند ثانی را
فتح سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه ما بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند اُطَیْوِیُ
شد بعده ضمه بر یای ثقیل بود انداختند و یا را نیز حذف کردند عوض او تنوین در آخرش
در آوردند اُطَیْوٍ شد و نزد بعضی ادغام میکنند و اُطَیٌّ میخوانند والمونث منه طُوْبَی
طُوْبَیَانِ طُوْبَیَاتٌ طُوًی طُوَیَّی طُوْبَی در اصل طُوْیَی بود واو و یا بهم آمدند نخستین حرف
از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا را در یا ادغام کردند طُیَّی شد بعده ضمه را بکسره
بدل کردند از جهت مناسبت یا طِیَّی شد طِیَّیَانِ در اصل طُوْیَیَانِ بود واو و یا

دراوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مطیوی شد بعده واو
ویا بهم آمدند نخستین حرف ازیشان ساکن بود واو را یا کردند ویا در یا ادغام کردند
مطیی شد بعده یاء ثالث حذف کردند مطی شد مطواة مطواتان مطاو مطیة مطواة
دراصل مطویة بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند مطواة
شد برین قیاس است مطواتان مطاو جمع تکسیر از ان مطواة است مطواة اسم
وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش
که مطویة بود حرف اول وثانی را فتح دادند سیوم جا الف جمع تکسیر دراوردند
حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مطاویة شد بعده تاء وحدان را
حذف کردند مطاوی شد ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان
یا و تنوین یا را حذف کردند مطاو شد مطیة تصغیر از ان مطواة است مطواة اسم
تکبیر بود چون خواستند که اسم تکبیر را تصغیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مطویة بود
حرف اول را ضم دادند وثانی را فتح سیوم جا یاء تصغیر دراوردند حرفیکه مابعد یاء
تصغیر بود آنرا کسره دادند مطیویة شد بعده واو ویا بهم آمدند نخستین حرف ازیشان
ساکن بود واو را یا کردند ویا در یا ادغام کردند مطییة شد بعده یاء ثالث را حذف
کردند مطیة شد مطواء مطواءان مطاوی مطیوی مطواء دراصل مطوای بود یا
واقع شد بعد الف زائده آن یا را بهمزه بدل کردند مطواء شد برین قیاس است مطواءان
مطاوی جمع تکسیر از ان مطواء است مطواء اسم وحدان بود چون خواستند که اسم
وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مطوای بود حرف اول وثانی را فتح
دادند سیوم جا الف جمع تکسیر دراوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا

مطوی شد مطویان بر اصل خود است مطاو جمع تکسیر از آن مطوی است مطوی
اسم واحد ان بود چون خواستند که اسم واحد از را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی
اصلش که مطوی بود حرف اول مفتوح است ثانی را نیز فتحه دادند سوم جا الف
جمع تکسیر در آوردند حرفیکه ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مطاوی شد بعده ضمه
بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند
مطاو شد مطیّ تصغیر از آن مطوی است مطوی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را
مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مطوی بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح
سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه ما بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مطیوی شد
بعده واو و یا بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام
کردند مطیی شد بعده یای ثالث را حذف کردند مطیّ شد والآلة منه مِطوی مِطویان
مطاو مطیّ مطوی در اصل مطوی بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را الف کردند
التقای ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند مطوی شد مطویان بر اصل
خود است مطاو جمع تکسیر از آن مطوی است مطوی اسم واحد ان بود چون
خواستند که اسم واحد ان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مطوی بود
حرف اول و ثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه ما بعد الف
جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مطاوی شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند
التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مطاو شد مطیّ تصغیر
از آن مطوی است مطوی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند
بسوی اصلش که مطوی بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر

[illegible]

وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم دادند و ثالث را شد و ساختند الف و قما و وحدان را
حذف کردند طوی شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء
ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند طوی شد طویّة تصغیر از ان طاویة
است طاویة اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند
ثانی را قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا یاء تصغیر درآوردند
طویّیة شد بعده واو و یا بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام
کردند طویّة شد بعده یا ثالث را حذف کردند طویّة شد مطوی مطویان مطویون
مطاوی مطی مطوی در اصل مطووی بود واو و یا بهم آمدند نخستین از ایشان ساکن
بود واو را یا کردند و یا را ادغام کردند مطوی شد بعده ضمه واو را بکسره بدل کردند از جهت
مناسبت یا مطوی شد بر قیاس ست باقی مطاوی جمع تکسیر از ان مطوی
است مطوی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند
بسوی اصلش که مطووی بود حرف اول مفتوح است ثانی را نیز فتح دادند سوم
جا الف جمع تکسیر درآوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مطاووی
شد بعده واو ساکن ما قبل مکسور آن واو را بیا بدل کردند مطاویی شد بعده دو
حرف از یکجنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مطاوی
شد و تنوین تمکن را حذف کردند بر اسم منصرف مطاوی شد مطی تصغیر از ان
مطوی است مطوی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی
اصلش که مطووی بود حرف اول را ضم دادند و ثانی را فتح سوم جا یاء تصغیر
درآوردند حرفیکه مابعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند مطیوی شد بعده واو

اول فتح ثالث را ضم دادند بعد ثالث واو مسکونه درآورده الف وحدانرا حذف
کردند طُوَوِیٌ شد بعده واو و یا بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود
واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند طُوَیِّیٌ شد بعده واو را بکسره بدل کردند
از جهت مناسبت یا طُوِیِّیٌ و نزد بعضے ضمه طا را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت
مابعد طِوِیِّیٌ شد طُوَیِّیٌ تصغیر از ان طاوِیست طاوی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم
مکبر را مصغر کنند رد کردند سوے اصلش که طاوِیٌ بود حرف اول را ضم دادند ثانی
قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا یائے تصغیر درآوردند طُوَیْوِیٌ
شد بعده واو و یا بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا را
یا ادغام کردند طُوَیِّیٌ شد بعده یاء ثالث را حذف کردند طُوَیٌّ شد و نزد بعضے
اعلال طُوَیِّیٌ از جانب آخر میکنند بدین طریق که ضمه بر یا ثقیل بود انداختند
التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند طُوَیْیٌ شد بعده واو و یا
بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند
طُوَیٌّ شد مکسر یا طاوِیَتهٖ طاوِیَتانِ طاوِیاتٌ یا طُوَاءٍ طُوِیٌّ طُوَیْتَهٖ طُوَاءٍ جمع تکسیر از ان
طاوِیَتهٖ است طاوِیَتهٖ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند حرف
اول مفتوح است ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا الف جمع
تکسیر درآوردند و تاء وحدانرا حذف کردند طَوَاوِیُ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود
انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند طَوَاوٍ شد بعده
واو واقع شد بعد الف زائده آنواو را بهمزه بدل کردند طَوَاءٍ شد طُوِیٌّ جمع
مکسر از ان طاوِیَتهٖ است طاوِیَتهٖ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا

کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند طوی شد طی جمع تکسیر ان
طاو نست طاو اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند
بسوی اصلش که طاوی بود حرف اول را ضم دادند ثالث را بسکون ساختند الف وحدان را
حذف کردند طووی شد بعده واو و یا بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را
یا کردند و یا در یا ادغام کردند طُیّ شد بعده ضمه طا را بکسره بدل کردند بجهت مناسبت
یا طِیّ شد طویا جمع تکسیر از ان طاء است طاو اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که طاوی بود حرف
اول را ضم دادند ثالث را فتح در آخرش الف ممدوده دادند و الف وحدان را
حذف کردند طَوَیا شد طیان جمع تکسیر از ان طاء است طاو اسم وحدان بود
چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که طاوی بود حرف
اول را ضم دادند ثالث را بسکون ساختند در آخرش الف و نون در آوردند الف وحدان را
حذف کردند طویان شد بعده واو و یا بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند
و یا در یا ادغام کردند طُیّان شد بعده ضمه طا را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا
طِیّان شد طوائی جمع تکسیر از ان طاء است طاو اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که طاوی بود حرف اول را
کسره دادند ثالث را فتح بعد حرف ثالث الف جمع تکسیر در آوردند الف وحدان را حذف
کردند طوائی شد بعده یا واقع شد بر طرف بعد الف زائده آن یا را بهمزه بدل
کردند طوائی شد طوی جمع تکسیر از ان طاء است طاو اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که طاوی بود حرف

اَطْوِی نَطْوِی تا آیَرْمِی است مضارع مجهول یُطْوٰی یُطْوَیَانِ یُطْوَوْنَ تُطْوٰی تُطْوَیَانِ
یُطْوَیْنَ تُطْوٰی تُطْوَیَانِ تُطْوَوْنَ تُطْوَیْنَ تُطْوَیَانِ تُطْوَیْنَ اُطْوٰی نُطْوٰی مانند
یُرْمٰی یُرْمَیَانِ است الامر منه اِطْوِ اِطْوِیَا اِطْوُوا اِطْوِی اِطْوِیَا اِطْوِیْنَ اسم فاعل طَاوٍ
طَاوِیَانِ طَاوُوْنَ طَاوٍ در اصل طَاوِیٌ بود ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین
شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند طَاوٍ شد طَاوِیَانِ بر اصل خود است
طَاوُوْنَ در اصل طَاوِیُوْنَ بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد
از سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند طَاوُوْنَ
شد باقی بر اصل خود است طُوَاةٌ جمع تکسیر از طَاوٍ است طَاوٍ اسم وحدان بود چون
خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که طَاوِیٌ بود حرف
اول مفتوح است ثالث را فتحه دادند و در آخرش تا در آوردند الف وحدان را حذف
کردند طُوَیَةٌ شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند طُوَاةٌ شد
بعده فتح طا را بضمه بدل کردند تا مشتبه نشود بصلوة و قناة که مفرد اند طُوَاةٌ شد طُوَّاءٌ جمع
تکسیر از طَاوٍ است طَاوٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد
کردند بسوی اصلش که طَاوِیٌ بود حرف اول را ضمه دادند ثالث را مشدد ساخته فتح دادند
بعد حرف مشدد الف جمع تکسیر در آوردند الف وحدان را حذف کردند طُوَّایٌ شد بعده یا واقع
شد بعد از الف زائده آن یا را بهمزه بدل کردند طُوَّاءٌ شد طُوًّی جمع تکسیر از طَاوٍ
است طَاوٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی
اصلش که طَاوِیٌ بود حرف اول را ضمه دادند ثالث را مشدد ساخته فتح دادند الف وحدان
حذف کردند طُوَّیٌ شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند

ولیتْ ولیتا ولِین ولیتَ ولیتما ولیتم ولیتِ ولیتما ولیتنّ ولیتُ ولینا انتہی
آه مضارع معلوم یلی یلیان یلون تلی تلیان یلین تلون تلین تلیان تلین
الی نلی مضارع مجهول یولی یولیان یولون تولی تولیان یولین تولے تولیان
تولون تولین تولیان تولین اولے تولی ورحق تعلیل و تصریف مانند یقی
یقیان ویوقی یوقیان است الی آخره تعلیل اسم فاعل واسم مفعول وظرف
واسم آله واسم تفضیل مانند وقی یوقیان است الامر منه لیا لوا لی لیا لین لفیف
مقرون از باب فعل یفعل الطّی در نوردیدن وانباشتن وگرسنگی کشیدن
طوی یطوی طیاً فهو طاوٍ طاویان طاوون طواة طوات طوی طویا طیان
طواءٌ طوی طوی طاویة طاویتان طاویات طواءٌ طوی طوییة وطوی
یطوی طیاً فذاک مطوی مطویان مطویون مطویة مطویتان مطویات مطاوی
مطی مطیة لم یطو لم یطو لا یطوی لا یطوی لن یطوی لن یطوی الامر منه اطو
لتطو لیطو لیطو والنهی عنه لا تطو لا تطو لا یطو لا یطو الظرف منه مطوی مطویان
مطاوٍ مطی والالة منه مطوی مطویان مطاو مطی مطواة مطواتان مطاو مطیة
مطواء مطواءان مطاوی مطی افعل التفضیل منه اطوی اطویان اطوون اطاو
اطی والمؤنث منه طی طیان طیات طوی طویی ماضی معلوم طوی طویا طووا
طوت طوتا طوین طویت طویتما طویتم طویت طویتما طویتن طویت طوینا مانند
رمی رمیا الخ ماضی مجهول طُوی طُویا طُووا طُویت طُویتا طُوین طُویت طُویتما طُویتم
طُویت طُویتما طُویتن طُویت طُوینا مانند رمی رمیا الخ مضارع معلوم یطوی یطویان
یطوون تطوی تطویان یطوین تطوی تطویان تطوون تطوین تطویان تطوین

وجوا شد باقی بر اصل خود ماند تعلیل وجوا مجهول نیز چون تعلیل وجوا معلوم
مضارع معلوم یوجی یوجیان یوجون توجی توجیان یوجین توجی توجیان توجون
توجین توجیان توجین اوجی نوجی مضارع یوجی یوجیان یوجون توجی توجیان
یوجین توجی توجیان توجون توجین توجیان توجین اوجی نوجی تعلیل مانند تجشی است
تعلیل اسم فاعل واسم مفعول وظرف وآلة واسم تفضیل هم چون باب رمی یرمی است
الامر منه ایج ایجیا ایجوا ایجی ایجیا ایجین امر را از توجی بنا کردند تا که علامت استقبال بود
آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه او مفتوح بود همزه وصل بکسر اولش
درآوردند امر سهان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرف
علة شد اوج گردید بعده واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند ایج شد
لفیف مفروق از باب فَعِلَ یَفْعِلُ الوَلْیُ نزدیک شدن و حاکم شدن و الولایة
یاری کردن و والی شدن وَلِیَ یَلِی وَلْیاً و وَلایةً فهو والٍ والیان والون وُلاة
وُلّاءٌ و ولیٌ ولیا، ولیان ولاء ولی اولی فالیة والیتان والیات اوال و
اولیة و وُلِیَ یُولَی وَلْیاً و وِلایةً فذاک مَوْلِیٌّ مَوْلِیّان مَوْلِیُّون مَوْلِیَّة مَوْلِیَّتان
مَوْلِیّات مَوالٍ مُوَیْلِیٌّ مُوَیْلِیَّة لم یَلِ لم یُوْلَ لا یَلِی لا یُوْلَی لن یَلِیَ لن یُوْلَی الامر منه
لِ لِتَلِ لِیَلِ لِیُوْلَ والنهی عنه لا تَلِ لا تُوْلَ لا یَلِ لا یُوْلَ الظرف منه مَوْلیً مَوْلَیان مَوالٍ
مُوَیْلٍ والآلة منه مِیْلیً مِیْلَیان مَوالٍ مُوَیْلٍ مِیْلاة مِیْلاتان مَوالٍ مُوَیْلِیَة مِیْلاءٌ
مِیْلاءان مَوالٍ مُوَیْلِیٌّ افعل التفضیل منه اَوْلیٰ اَوْلَیان اَوْلَوْن اَوالٍ اُوَیْلٍ
والمؤنث منه وُلْییٰ وُلْیَیان وُلْیَیات وُلیً وُلَیّیٰ ماضی معلوم وَلِیَ وَلِیا وَلُوا وَلِیَتْ وَلِیَتا
وَلِیْنَ وَلِیْتَ وَلِیْتُما وَلِیْتُم وَلِیْتِ وَلِیْتُما وَلِیْتُنَّ وَلِیْتُ وَلِیْنا ماضی مجهول وُلِیَ وُلِیا وُلُوا

دُقیان شد دُقیات در اصل دُقیَیات بود دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک
حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اولی را در دوم ادغام کردند
دُقیات شد دُقیّ جمع تکسیر از آن دُقیّ است دُقیّ اسم وحدان بود چون خواستند که
اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مضموم است ثانی را فتحه دادند واو و الف وحدان حذف
کردند دُقَی شد بعده یا متحرک ما قبل مفتوح آن یا را با الف بدل کردند دُقی شد دُقَیّ
تصغیر از آن دُقَی است دُقی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف
اول مضموم است ثانی را فتحه دادند سیوم جا یای تصغیر درآوردند دُقَیْیَی شد بعده دو
حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند دُقَیّ شد

لفیف مفروق از باب فَعِلَ یَفْعَلُ الوجی سوده شدن سم ستور
وَجِیَ یَوْجَی وَجًی فهو وَجٍ وَجِیان وَجُون وَجاة وَجاء وَجی وُجّی وَجِیاء
وَجیان وَجاء وُجی اَوْجِیَة وَاجِیَة وَجِیَّتان وَاجِیات اَوَاجٍ وَجی اَوْجِیَة
وُوجِیَ یُوجَی وَجْیاً فذاک مَوْجِیٌّ مَوْجِیان مَوْجِیُّون مَوْجِیَّة مَوْجِیَّتان مَوْجِیّات
مَوَاجٍ مُوَیْجٍ مُوَیْجِیَة لم یَوْجَ لم یُوجَ لا یَوْجَی لا یُوجَی لن یَوْجَی لن یُوجَی الامر منه
اِیْجَ لِتَوْجَ لِیَوْجَ لِیُوجَ والنهی عنه لا تَوْجَ لا تُوجَ لا یَوْجَ لا یُوجَ الظرف منه مَوْجًی مَوْجَیان مَوَاج
مُوَیْجٍ والآلة منه مِیْجی مِیْجَیان مَوَاجٍ مُوَیْجٍ مِیْجاة مِیْجاتان مَوَاجٍ مُوَیْجِیَة مِیجاء مِیجاءان مَوَاجی
مُوَیْجِیّ افعل التفضیل منه اَوْجَی اَوْجَیان اَوْجَوْن اَوَاجٍ اُوَیْجٍ والمؤنث منه وُجْیَی وُجْیَیان
وُجًی وَجِیَ حیی ماضی معلوم وَجِیَ وَجِیا وَجُوا وَجِیَت وَجِیَتا وَجِین وَجِیتَ وَجِیتُما وَجِیتُم وَجِیتِ
وَجِیتُما وَجِیتُنّ وَجِیتُ وَجِینا وَجُوا در اصل وَجِیُوا بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند
بعد از سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند

اول را در سوم ادغام کردند موافق شد مویقی تصغیر از ان میقاء است میقاء اسم
مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که موقامی بود حرف
اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود
آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل مکسور آن الف را بیا بدل کردند مویقیی شد بعده
دو حرف از یکجنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مویقی
شد افعل التفضیل منه اوقی اوقیان اوقون اواق اویق اوقون در اصل اوقیون
بود یا متحرک ماقبل مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقای ساکنین شد
میان الف و واو الف را حذف کردند اوقون شد اواق جمع تکسیر از ان اوقی
است اوقی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند
بسوی اصلش که اوقی بود حرف اول مفتوح است ثانی را نیز فتح دادند سوم جا الف
جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند اواقی شد ضمه بر یا
ثقیل بود انداختند و یا را نیز حذف کردند و عوض او تنوین در آخرش در آوردند اواق
شد اویق تصغیر از ان اوقی است اوقی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر
کنند رد کردند بسوی اصلش که اوقی بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا
یای تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند اویقی شد بعده
ضمه بر یا ثقیل بود انداختند و یا را نیز حذف کردند و عوض او تنوین در آخرش
در آوردند اویق شد و المؤنث وقیی وقییان وقییات وقی وقیی وقییان
در اصل وقییان بود دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را [illegible]
با ماقبل واو دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند وقیان

ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مُوثِق شد مِیثاقة مِیثاقتان مَواثِق
مُوَیثِقیَّة مِیثاقة در اصل مِوثقیَّة بود واو ساکن ما قبل او مکسور او را بیا بدل کردند مِیثقیَّة
شد بعده یا متحرک ما قبل او مکسور آن یا را با الف بدل کردند مِیثاقة شد مِیثاقتان در اصل
مِوثقتان بود واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مِیثاقتان شد بعده یا متحرک
ما قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند مِیثاقتان شد مَواثِق جمع تکسیر از آن مِیثاقة است
مِیثاقة اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش
که مِوثقیّة بود حرف اول و ثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه ما بعد
الف جمع تکسیر بود آن را کسره دادند تا ر وحدان را حذف کردند مَواثِقی شد بعده ضمه بر
یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مَواثِق
شد مُوَیثِقیَّة تصغیر از آن مِیثاقة است مِیثاقة اسم مکبر بود چون خواستند که اسم
مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مِوثقیّة بود حرف اول را ضم دادند
ثانی را فتح سوم جا یاء تصغیر در آوردند حرفیکه ما بعد یاء تصغیر بود آن را کسره دادند
مُوَیثِقیَّة شد مِیثاقٌ مِیثاقان مَواثِیق مُوَیثِیق مِیثاقٌ در اصل مِوثاقٌ بود واو ساکن ما قبل
او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مِیثاقٌ شد بعده یا واقع شد بعد الف زائده آن یا
را بهمزه بدل کردند مِیثاقٌ شد بر قیاس است مِیثاقان مَواثِیق جمع تکسیر از آن مِیثاق
است مِیثاق اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی
اصلش که مِوثاقٌ بود حرف اول و ثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند
حرفیکه ما بعد الف جمع تکسیر بود آن را کسره دادند بعده الف ساکن ما قبل او مکسور آن الف را
بیا بدل کردند مَواثِیق شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک

مستقبال ... را حذف کردند مابعد حذف متحرک ماند امر بهان شد باسکون آخر آخرش را وقف کردند
علامت وقفی بلفظ طرح حرف علة شد در یک صیغه وسقوط نونات اعرابیه شد در چهار صیغه و
سقوط هیچ نشد در یک صیغه زیرا که مبنی است ق قیا الی آخره شد الظرف منه
موقی موقیان مواق مویق تعلیل موقی مانند مرمی وتعلیل مواق مانند
مرام مویق تصغیر از آن موقی است موقی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر
کنند رد کردند بسوی اصلش که موقی بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای
تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مویقی شد بعده ضمه بر
یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا وتنوین یا را حذف کردند مویق شد
والاله منه میقی میقیان مواق مویق میقی در اصل موقی بود واو ساکن ماقبل او
مکسور آن واو را بیا بدل کردند میقی شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف
بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف وتنوین الف را حذف کردند میقی شد
میقیان در اصل موقیان بود واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند میقیان
شد مواق جمع تکسیر از آن میقی است میقی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که موقی بود حرف اول وثانی را فتح دادند سوم جا الف
جمع ... در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مواقی شد بعده ضمه بر
یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا وتنوین یا را حذف کردند مواق
شد مویق تصغیر از آن میقی است میقی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر سازند
رد کردند بسوی اصلش که موقی بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر در آوردند
حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مویقی شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء

نیز فتحه دادند سیوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند
مواقویٌ شد بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آنوا را بیا بدل کردند مواقییٌ شد بعده دو
حرف از یکجنس بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود اول را در دوم ادغام کردند مواقیٌ
شد مُوَیْقِیٌ تصغیر ازان مُوقٍ است مُوقٍ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر
کنند رد کردند بسوی اصلش که مُوْقُوْیٌ بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سیوم جا
یاء تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند مُوَیْقُوْیٌ شد بعده
واو ساکن ماقبل او مکسور آنوا را بیا بدل کردند مُوَیْقِیْیٌ شد بعده دو حرف از یکجنس بهم
آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مُوَیْقِیٌّ شد مُوْقِیَةٌ مُوْقِیَتَان
مُوْقِیَاتٌ مَوَاقٍ مُوَیْقِیَةٌ مَوَاقِیْ جمع تکسیر ازان مُوْقِیَةٌ است مُوْقِیَةٌ اسم وحدانی بود چون
خواستند که اسم وحدانی را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مُوْقُوْیَةٌ بود حرف اول مفتوح
است ثانی را نیز فتحه دادند سیوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا
کسره دادند مَوَاقُوْیَةٌ شد بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آنوا را بیا بدل کردند مَوَاقِیْیَةٌ
شد بعده تاء وحدانی را حذف کردند مواقیٌ شد مُوَیْقِیَةٌ تصغیر ازان مُوْقِیَةٌ است
مُوْقِیَةٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مُوْقُوْیَةٌ بود حرف
اول را ضم دادند ثانی را فتح سیوم جا یاء تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند مُوَیْقُوْیَةٌ
شد بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آنوا را بیا بدل کردند مُوَیْقِیْیَةٌ شد بعده دو حرف از یکجنس
بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مُوَیْقِیَّةٌ شد الامر منه قِ قِیَا
قُوا قِی قِیَا قِیْنَ را از تَقِیْ تَقِیَانِ تَقُوْنَ تَقِیْنَ
تَقِیَانِ تَقِیْنَ بنا کردند تا که علامت استقبال ...

دو حرف از یکجنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند ...

کسره آوردند وَ وُقِیٌّ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود از حذف کردند التقاء ساکنین شد میان یا و
تنوین یا را حذف کردند وُ وُقٍ شد بعده دو واو در اول کلمه بهم آمدند واو اول را
بهمزه بدل کردند اُوقٍ شد وَ اُوْقِیَّة وَاُوْقِیَتانِ وَاَوَاقِیُّ اَوَاقٍ وُقِیٌّ اُوَیْقِیَة اَوَاقٍ
جمع تکسیر از آن وَاُوْقِیَّة است اُوْقِیَّة اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر
کنند حرف اول مفتوح است ثانی قابل حرکت نبود آن را بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا
الف جمع تکسیر در آوردند تا را وحدان را حذف کردند وَ وَاقِیُ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود
از حذف کردند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند وَ وَاقٍ شد بعده دو واو
در اول کلمه بهم آمدند اول را بهمزه بدل کردند وَ اَوَاقٍ شد وُقِیٌّ جمع تکسیر از آن وَاُوْقِیَّة است
وَاُوْقِیَّة اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را
مشدد و ثالث فتحه دادند و الف و تاء وحدان را حذف کردند وُقِیٌّ شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح
آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند وُقیً
شد اُوَیْقِیَة تصغیر از آن وَاُوْقِیَّة است وَاُوْقِیَّة اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را
مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی قابل حرکت نبود آن را بواو مفتوحه بدل کردند
سوم جا یاء تصغیر در آوردند وُ وَیْقِیَة شد بعده دو واو در اول کلمه بهم آمدند اول را
بهمزه بدل کردند اُوَیْقِیَة شد مُوَقٍّ مُوَقِّیَانِ مُوَقُّوْنَ مُوَاقٍ مُوَیْقٍ مُوَقًّى اصل
مُوَقْوِیٌ بود واو و یا بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا را در یا ادغام
کردند مُوَقُّیٌ شد بعده ضمه قاف را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا مُوَقِّیٌ شد بر قیاس
است باقی صیغها مُوَاقٍ جمع تکسیر از آن مُوَقٍّ است مُوَقٍّ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم
وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مُوَقْوِیٌ بود حرف اول مفتوح است ثانی را

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL

بدل کردند وقائم شد وقی جمع تکسیر از ان واق است واق اسم وعدان بود چون خواستند
که اسم وعدا را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که واقی بود حرف اول را ضم دادند
ثالث را شد و ساخته فتحه دادند و الف وعدا را حذف کردند وقی شد بعده یا متحرک
ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف
کردند وقی شد وقی جمع تکسیر از ان واق است واق اسم وعدان بود چون خواستند
که اسم وعدا را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که واقی بود حرف اول را ضم
دادند ثالث را سکون ساخته الف وعدا را حذف کردند وقی شد وقیا و وقیان
مانند ضربا ضربان است اما بسوی اصل ومسکیند وقا جمع تکسیر از ان واق است
واق اسم وعدان بود چون خواستند که اسم وعدا را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی
اصلش که واقی بود حرف اول را کسره دادند ثالث را فتح بعد ثالث الف جمع
تکسیر در آوردند الف وعدا را حذف کردند وقای شد بعده یا واقع شد بر طرف بعد الف
زائده آن یا را بهمزه بدل کردند وقاء شد وقی جمع تکسیر از ان واق است واق اسم
وعدان بود چون خواستند که اسم وعدا را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش
که واقی بود حرف اول و ثالث را ضم دادند بعد ثالث واو ساکنه در آوردند الف
وعدا را حذف کردند وقوی شد بعده واو و یا بهم آمدند نخستین ایشان ساکن بود
واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند وقی شد بعده ضمه قاف را بکسره بدل کردند
از جهت مناسبت یا وقی شد اویق تصغیر از ان واق است واق اسم مکبر بود چون
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که واقی بود حرف اول را
ضم دادند ثانی قابل حرکت نبود آن را بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا یای تصغیر

بود انداختند تَقَی شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند تَقِی شد بر قیاس است
باقی تَقِیُون در اصل تَقْیُون بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعد از سلب
حرکت ماقبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند تَقُون شد تَقِین در اصل تَقْیُون بود
ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل او دادند بعد از سلب حرکت ماقبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو
یا را حذف کردند تَقُون شد تَقِیِین در اصل تَقْیِیِین بود کسره بر یا ثقیل بود انداختند التقاء
ساکنین شد میان هر دو یا یا اول را حذف کردند تَقِین شد تَقِیان تَقِیِین اتقی تقی
یُوقِی یُوقِیان بر اصل خود اند یُوقُون در اصل یُوقَیُون بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن
یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند یُوقَون
شد تُوقَون مانند یُوقَون است تُوقَین در اصل تُوقَیِین بود یا متحرک ماقبل او
مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و یا الف را حذف
کردند تُوقَین شد باقی بر اصل خود اند تعلیل وَاقٍ مانند رامٍ است واقیان بر اصل خود
است واقُون مانند رامُون است وُقاة جمع تکسیر از ان واقٍ است واقٍ اسم واحد ان بود
چون خواستند که اسم واحد را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که وَاقِی بود حرف اول مفتوح
بود ثالث را متحد دادند تا در آخرش در آورده الف واحد را حذف کردند وُقَیَة شد یا متحرک
ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند وُقاة شد بعده فتحه واو را بضمه بدل کردند تا ملتبس
نشود بصلوة وقناة که مفرد اند وُقاة شد وُقّای جمع تکسیر از ان واقٍ است واقٍ اسم واحد ان
بود چون خواستند که اسم واحد را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که واقِی بود حرف اول را
ضم دادند ثالث مشدد ... فتحه دادند بعد از ان شد الف جمع تکسیر در آورده الف مد
حذف کردند وُقّای شد بعده یا واقع شد بر طرف بعد از الف زائده آنچنان را همزه

واقیان واقون وقاة وقاة وقی وقی وقیاء وقیان وقاء وقی اواق واقیة واقیتان
واقیات اواق اواقیة وقی یوقی وقیا وقایة فذاک موقی موقیان موقون
موقیة موقیتان موقیات مواق موقی موقیة لم یق لم یوق لا یقی لا یوقی لن یقی
لن یوقی الامر منه ق لتق لیق لیوق والنهی عنه لا تق لا توق لا یق لا یوق
الظرف منه موقی موقیان مواق موقی والآلة منه میقی میقیان مواق میقات
میقاتان مواق موقیة میقاة میقاتان موقی موقیان افعل التفضیل منه اوقی
اوقیان اوقون اواق اوق والمونث منه وقیی وقییان وقییات وقی وقی
ماضی معلوم وقی وقیا وقوا وقت وقتا وقین وقیت وقیتما وقیتم وقیت
وقیتما وقیتن وقیت وقینا ماضی مجهول وقی وقیا وقوا وقیت وقیتا
وقین وقیت وقیتما وقیتم وقیت وقیتما وقیتن وقیت وقینا مضارع معلوم
یقی یقیان یقون تقی تقیان یقین تقی تقیان تقون تقین تقیان تقین
اقی نقی مضارع مجهول یوقی یوقیان یوقون توقی توقیان یوقین توقی
توقیان توقون توقین توقیان توقین اوقی نوقی وقی وقیا مانند رمی
رمیا وقوا در اصل وقیوا بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند
التقاء ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند وقوا شد وقت وقتا
مانند رمت رمتا وقین تا آخر بر اصل خود است وقی وقیا بر اصل خود اند وقوا در
اصل وقیوا بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده ما قبل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل التقاء
ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند وقوا شد باقی بر اصل خود اند
یقی در اصل یوقی بود واو واقع شد میان یاء مفتوحه و کسره لازمی نقل بود

ترخوان ترخون ترخو ترخوان ترخون ترخين ترخوان ترخون ارخو نرخو مضارع
مجهول يرخى يرخيان يرخون ترخى ترخيان يرخين ترخى ترخيان ترخون ترخين
ترخيان ترخين ارخى نرخى مانند دعا يدعو

ناقص يائى از باب فَعَلَ يَفْعَلُ الرعى

چريدن و چرانيدن و نگهداشتن رعى يرعى رعيا فهو راعٍ راعيان راعون رعاة رعاء
رعى رعيان رعاء رعّى رُوّع راعية راعيتان راعيات رواعٍ رعّى ورعية
ورعى يرعى رعيا فذاك مرعى مرعيان مرعيون مرعية مرعيتان مرعيات
مراعى ومرعى مرعية لم يرع لم يرع لا يرعى لا يرعى لن يرعى لن يرعى الامر منه
ارع لترع ليرع ليرع والنهى عنه لا ترع لا ترع لا يرع لا يرع الظرف منه مرعى مرعيان
مراعٍ مريع والالة منه مرعى مرعيان مراعٍ مريع مرعاة مرعاتان مراعٍ مريعية مرعاء
مرعاءان مراعى مريعى افعل التفضيل منه ارعى ارعيان ارعون اراعٍ اريع والمؤنث
منه رعيى رعييان رعييات رعى رعى ماضى معلوم رعى رعيا رعوا رعت رعتا رعين
رعيت رعيتما رعيتم رعيت رعيتما رعيتن رعيت رعينا ماضى مجهول رعى رعيا رعوا
رعيت رعيتا رعين رعيت رعيتما رعيتم رعيت رعيتما رعيتن رعيت رعينا تعليل
ماضى معلوم و مجهول مانند رمى يرمى ست مضارع معلوم يرعى يرعيان يرعون ترعى
ترعيان يرعين ترعى ترعيان ترعون ترعين ترعيان ترعين ارعى نرعى مضارع
مجهول يرعى يرعيان يرعون ترعى ترعيان يرعين ترعى ترعيان ترعون ترعين
ترعيان ترعين ارعى نرعى تعليل مضارع معلوم و مجهول مانند خشى يخشى
است الامر منه ارع ارعيا ارعوا ارعى ارعيا ارعين **لفيف مفروق**

از باب فَعَلَ يَفْعِلُ الوقى والوقاية نگهداشتن وقى يقى وقاية فهو واقٍ

خشیات خشی خشّے ماضی معلوم خشی خشیا خشوا خشیت خشیتا خشین خشیت خشیتما خشیتم
خشیت خشیتما خشیتن خشیت خشینا خشوا در اصل خشیوا بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده
بما قبل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان یاء و واو یا را حذف کردند خشوا
شد و باقی تمام بر اصل خود اند و همبرین قیاس است مجهول صرف این باب مانند
رضی یرضی است و تعلیل مانند رمی یرمی است الامر منه اخش اخشیا اخشوا اخشی
اخشیا اخشین **ناقص واوی از باب فعل یفعل** الرخو سست شدن رخو
یرخو رخوا فهو راخ راخیان راخون راخیة راخیتان راخیات رخی رخی رخواء رخوان رخاة
رخی رُوّخ راخیة راخیتان راخیات رواخ رخی رویخیة رخی یرخی رخوا فذاک
مرخو مرخوان مرخوون مرخوة مرخوتان مرخوات مراخی مریخی مریخیة لم یرخ لم یرخ
لا یرخو الا یرخی لن یرخو لن یرخی الامر منه ارخ لترخ لیرخ لیرخ والنهی عنه لا ترخ لا ترخ
لا یرخ لا یرخ الظرف منه مرخی مرخیان مراخ مریخ والالة منه مرخی مرخیان مراخ مریخ
مرخاة مرخاتان مراخ مریخیة مرخاء مرخاوان مراخی مریخی افعل التفضیل منه ارخی
ارخیان ارخون اراخ اریخ والمونث منه رخیی رخییان رخیات رخی رخی ماضی
معلوم رخو رخوا رخوا رخوت رخوتا رخون رخوت رخوتما رخوتم رخوت رخوتما رخوتن
رخوت رخونا رخوا در اصل رخووا بود ضمه بر واو ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد
میان هر دو واو واو اول را حذف کردند رخوا شد باقی تمام صیغها بر اصل خود اند ماضی
مجهول رخی رخیا رخوا رخیت رخیتا رخین رخیت رخیتما رخیتم رخیت رخیتما رخیتن رخیت
رخینا تعلیل این مانند دعی دعیا است تا آخر و تمام تعلیلهای این باب مانند دعا
یدعو است مضارع معلوم یرخو یرخوان یرخون ترخو ترخوان یرخون

متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم
ادغام کردند رضیّان شد رضیّات در اصل رضوات بود واو را یا کردند لاطراد
الباب رضیّات شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را
نقل کرده بما قبل دادند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند رضیّات شد
رُضَّی جمع تکسیر از آن رَضِیّ است رَضِیّ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
جمع تکسیر کنند حرف اول مضموم بود ثانی را مفتوح واو و الف وحدان را حذف کردند
رُضَی شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند رُضًی
شد رُضَیِّیّ تصغیر از آن رَضِیّ است رَضِیّ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم
مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که رَضُوِی بود حرف اول مضموم بود ثانی را فتح
دادند سوم جای یا التصغیر درآوردند رُضَیْوِی شد بعده واو و یا در یک کلمه بهم آمدند
نخستین ساکن واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند رُضَیِّیّ شد ناقص یائی از باب
فَعِلَ یَفْعَلُ الخشی ترسیدن خشی یخشی خشیاً فهو خاشٍ خاشیان خاشون خاشیة خاشیتان
خشیات خشی خشیا خشیان خشاة خشی خواشٍ خاشیة خاشیتان خاشیات خواش خشی
خشیة وخشی یخشی خشیا فذاک مخشیّ مخشیان مخشیون مخشیة مخشیتان مخشیات
مخاشی ومخشی مخشیة لم یخش لم یخشیا لا یخشی لا یخشی لن یخشی لن یخشی الامر منه
اخش لتخش لیخش لیخش والنهی عنه لا تخش لا تخش لا یخش لا یخش الظرف منه مخشی
مخشیان مخاش مخیش والآلة منه مخشی مخشیان مخاش مخیش مخشاة مخشاتان
مخاش مخیشیة مخشاء مخشاءان مخاشی مخیشی افعل التفضیل منه
اخشی اخشیان اخشون اخاش اخیش والمؤنث منه خشیی خشیان

بود واو بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند ارضی
شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند ارضی شد ارضیان در
اصل ارضوان بود واو بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را
بیا بدل کردند ارضیان شد ارضون در اصل ارضوون بود واو بود در کلمهٔ ثالث
چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند ارضیون شد بعده یا متحرک ماقبل
او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف
کردند ارضون شد اراض جمع تکسیر از آن ارضی است ارضی اسم وحدان بود چون
خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که ارضو بود حرف اول
مفتوح بود ثانی را نیز فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه بعد الف جمع تکسیر بود
آنرا کسره دادند اراضو شد بعده واو واقع شد بر طرف ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل
کردند اراضی شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند و یا را نیز حذف کردند عوض او
تنوین بآخرش در آوردند اراض شد اریض تصغیر از آن ارضی است ارضی اسم مکبر
بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که ارضو بود حرف اول
ضمه دادند ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند
اریضو شد بعده واو واقع شد بر طرف پیش از وی ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند اریضی
شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند و یا را نیز حذف کردند عوض او تنوین بآخرش
در آوردند اریض شد والمونث منه رضیٰ رضیان رضیات رضیی رضیٰ رضیتی در اصل
رضوی بود واو را یا کردند طرداً للباب رضیی شد رضیان در اصل رضویان
بود واو را یا کردند طرداً للباب رضیان شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند

بعده واو واقع شد فصاعد ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مرضیة شد مرضاء
مرضاءان مراضی [illegible] مرضاء که در اصل مرضاو بود واو واقع شد بر طرف ماقبل او
ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مرضای شد بعده یا واقع شد بعد از الف زائده آن
یا را بهمزه بدل کردند مرضائی شد مرضاءان در اصل مرضاوان بود واو واقع شد
فصاعد ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مرضایان شد بعده یا واقع شد بعد الف
زائده آن یا را بهمزه بدل کردند مرضاءان شد مراضی جمع تکسیر از ان مرضاء است مرضاء
اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که
مرضاو بود حرف اول را فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه بعد الف
جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مراضیو
شد بعده واو که بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند
مراضیی شد بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود اول را
در دوم ادغام کردند تنوین تمکن را برای منع صرف حذف کردند مراضی شد مریضی تصغیر
از ان مرضاء است مرضاء اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند
بسوی اصلش که مرضاو بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سیوم جا یای تصغیر در آوردند
حرفیکه بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا
بدل کردند مریضیو شد بعده واو که بود در کلمه ثالث چون فصاعد گشت ماقبل او ضمه نبود
آن واو را بیا بدل کردند مریضیی شد بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند اول
از ایشان ساکن بود اول را در دوم ادغام کردند مریضی شد فعل التفضیل
منه ارضی ارضیان ارضون اراض رضیی ارضی در اصل ارضو بود

مراضی شد بعده ضمه بر یاء ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا
حذف کردند مراض شد مریّض تصغیر ازان مرضیٌ است مرضیٌ اسم مکبر بود چون خواستند
که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مرضوٌ بود حرف اول را ضم دادند ثانی را
فتح سیوم جای یای تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مریضوٌ
شد بعده واو واقع شد فصاعد ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مریضیٌ شد
بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا حذف کردند
مریّض شد مرضاةٌ مرضاتان مراض مریضیة مرضاةٌ در اصل مرضوةٌ بود واو بود
در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مرضیةٌ شد بعده
یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند مرضاةٌ شد مرضاتان در اصل
مرضوتان بود واو بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل
کردند مرضیتان شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند مرضاتان شد
مراض جمع تکسیر ازان مرضاةٌ است مرضاةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع
تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مرضوةٌ بود حرف اول و ثانی را فتحه دادند سیوم جا الف جمع تکسیر
در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مراضوةٌ شد بعده واو واقع شد
فصاعد ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مراضیةٌ شد بعده تاء وحدان حذف کردند مراضیٌ
شد ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا حذف کردند مراضٍ شد مریضیة
تصغیر ازان مرضاةٌ است مرضاةٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند
بسوی اصلش که مرضوةٌ بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سیوم جای یای
تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مریضوةٌ شد

واو را بیا بدل کردند مرضیان شد مراضی جمع تکسیر از آن مرضی است مرضی اسم و اصل آن
بود چون خواستند که اسم و صفت را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مرضو بود حرف اول
مفتوح است ثانی را ضمه فتحه دادند سوم بالف جمع تکسیر دادند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا
کسره دادند مراضو شد بعده واو واقع شد بعد ضمه ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل
کردند مراضی شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین
یا را حذف کردند مراض شد مریضی تصغیر از آن مرضی است مرضی اسم مکبر بود چون
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مرضو بود حرف اول
را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا
کسره دادند مریضو شد بعده واو واقع شد بعد ضمه ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل
کردند مریضی شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین
یا را حذف کردند مریض شد و الله اعلم منه مرضی مرضیان مراض مریض مرضی در اصل
مرضو بود واو در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را
بیا بدل کردند مرضی شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء
ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند مرضی شد مرضیان در اصل مرضوان بعد
واو بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مرضیان شد
مراضی جمع تکسیر از آن مرضی است مرضی اسم و صفت بود چون خواستند که اسم و صفت را جمع تکسیر
کنند رد کردند بسوی اصلش که مرضو بود حرف اول و ثانی را فتحه دادند سوم جا الف
جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مراضو شد بعده
واو واقع شد بعد ضمه ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مراضی

ثانی را نیز فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه بالعبد الف جمع تکسیر بود آنرا
کسره دادند مَرَاضِوُوْ شد بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آنواو را بیا بدل کردند
مَرَاضِیُوْ شد بعده واو بود در کلمه ثالث چون بضم عد گشت ماقبل او ضمه نبود آنواو را بیا
بدل کردند مَرَاضِیَیْ شد بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را
در دوم ادغام کردند مَرَاضِیَّةٌ شد تا را وحدان و تنوین تمکن را حذف کردند مَرَاضِی
شد مُرَیْضِیَّةٌ تصغیر از آن مَرْضِیَّةٌ است مَرْضِیَّةٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم
مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَرْضُوْوَةٌ بود حرف اول را ضم دادند ثانی
را فتح سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه بالعبد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند
مُرَیْضِوْوَةٌ شد بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آنواو را بیا بدل کردند مُرَیْضِیْوَةٌ شد
بعده واو بود در کلمه ثالث چون بضاعد گشت ماقبل او ضمه نبود آنواو را بیا بدل
کردند مُرَیْضِیَیَةٌ شد دو حرف از یکجنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام
کردند مُرَیْضِیَّةٌ شد لَنْ یَرْضَی در اصل یَرْضَی بود چون لن ناصبه بر اول فعل مضارع
در آمد آخرش را نصب کرد علامت نصب نصب تقدیرا گشت لن یرضی شد بر این قیاس
است مجهول و در تثنیه و جمع نون اعرابی ساقط میشود مگر دو نون که سالم میمانند الامر منه
ارض ارضیا ارضوا ارضی ارضیا ارضین الظرف منه مَرْضًی مَرْضَیَان
مَرَاضٍ مُرَیْضٍ مُرَیْضِیٌّ در اصل مَرْضَوٌ بود واو بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او
ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مَرْضَیٌ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف
بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند مَرْضًی شد مَرْضَیَان
در اصل مَرْضَوَان بود واو بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آنرا

[illegible]

وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که رضو
بود حرف اول را ضم دادند ثالث را سکون ساختند در آخرش الف و نون مزید تان
در آورده الف وحدان را حذف کردند رُضوان شد رِضا جمع تکسیر از آن راضٍ است
راضٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی
اصلش که راضو بود حرف اول را کسره دادند ثالث را فتح بعد ثالث الف جمع تکسیر در آورده
الف وحدان را حذف کردند رِضاو شد بعده واو واقع شد فصاعد ماقبل او ضمه نبود آن
واو را بیا بدل کردند رِضائی شد بعده یا واقع شد بر طرف بعد از الف زائده آن یا
را بهمزه بدل کردند رِضاء شد رُضّی جمع تکسیر از آن راضٍ است راضٍ اسم وحدان بود
چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که راضو بود حرف
اول و ثالث را ضم دادند بعد ثالث واو ساکن در آورده الف وحدان را حذف کردند
رُضوو شد بعده واو واقع شد در اسم متمکن بر طرف پیش از و ضمه نبود آن واو را بیا بدل
کردند رُضوی شد بعده واو و یا بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن واو را یا کردند و یا در
یا ادغام کردند رُضیّ شد بعده ضمه ضاد را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا رُضیّ
شد و نزد بعضی ضمه را را نیز بکسره بدل کردند از جهت مناسبت مابعد رِضیّ شد رُوَیضٍ
تصغیر از آن راضٍ است راضٍ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند
بسوی اصلش که راضو بود حرف اول را ضم دادند ثانی قابل حرکت نبود آن را بواو مفتوحه
بدل کردند سوم جا یای تصغیر در آوردند رُوَیضو شد بعده واو واقع میشد بشرط
ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند رُوَیضی شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود اندا
التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند رُوَیضٍ شد رَاضِیَةٌ رَاضِیَتَان

شد بعده واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند رضا شد بعده فتح
را را بضمه بدل کردند تا ملتبس نشود بصلوة و قناة که مفرد اند رُضاة شد رضا جمع
تکسیر از آن راضی است راضی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند
رد کردند بسوی اصلش که راضو بود حرف اول را ضم دادند ثالث را مشدد ساختند فتح
دادند بعد از مشدد الف جمع تکسیر در آورده الف وحدان را حذف کردند رُضّاو شد
بعده واو واقع شد و ضا عد ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند رُضّای شد بعده
یا واقع شد بطرف بعد از الف زائده آن یا را بهمزه بدل کردند رُضّاء شد رُضّی
جمع تکسیر از آن راضی است راضی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع
تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که راضو بود حرف اول را ضم دادند ثالث را مشدد
ساختند فتح الف وحدان را حذف کردند رُضّو شد بعده واو واقع شد بطرف ماقبل او
ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند رُضّی شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را
بالف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند رُضّی شد رُضّی
جمع تکسیر از آن راضی است راضی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر
کنند رد کردند بسوی اصلش که راضو بود حرف اول را ضم داده ثالث را سکون ساختند
والف وحدان را حذف کردند رُضْو شد بعده واو واقع شد بطرف در اسم متمکن ماقبل
او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند رُضْی شد رُضَواء جمع تکسیر از آن راضی است راضی
اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که راضو
بود حرف اول را ضم دادند ثالث را فتح در آخرش الف ممدوده در آورده الف وحدان را
حذف کردند رُضَواء شد رُضوان جمع تکسیر از آن راضی است راضی اسم

آن یا را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند تُرضَون
شد تُرضَی مانند یُرضَی است تُرضَیانِ مانند یُرضَیانِ است تُرضَینَ در اصل تُرضَوُونَ بود واو
بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند تُرضَیِینَ شد تُرضَونَ
در اصل تُرضَوُونَ بود واو بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را
بیا بدل کردند تُرضَیُونَ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند التقاء
ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند تُرضَونَ شد تُرضَیِینَ در اصل تُرضَوِینَ بود
واو بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند تُرضَیِینَ شد بعده
یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و یا الف حذف
کردند تُرضَینَ شد تُرضَینَ جمع مونث در اصل تُرضَوْنَ بود واو بود در کلمهٔ ثالث چون
رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند تُرضَینَ شد اَرضَی تُرضَی مانند
یُرضَی است اسم فاعل راضٍ راضیانِ راضُونَ راضٍ در اصل راضِوٌ بود واو واقع شد بعد
از کسره آن واو را بیا بدل کردند راضِیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین
شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند راضٍ شد راضیانِ در اصل راضِوانِ بود واو واقع
شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند راضیانِ شد راضُونَ در اصل راضِوُونَ بود واو
واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند راضِیُونَ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود نقل
کرده بما قبل دادند بعد از سلب حرکت ماقبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف
کردند راضُونَ شد رُضاةٌ جمع تکسیر از راض است راضٍ اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که راضِوٌ بود حرف اول مفتوح بود
ثالث را فتحه دادند و تا در آخرش آوردند الف وحدان را حذف کردند رَضَوَةٌ

[illegible]

مابعد یاء التصغیر بود آن را کسره دادند اُرَیْمِیٌ شد ضمه بر یا ثقیل بود انداختند و عوض او
تنوین در آخرش در آوردند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند اُرَیْمٍ شد
رُمَیّ رُمَیّان رُمَیّات رُمَیّ رُمَیّ رُمَیّ بر اصل خود است رُمَیّان در اصل رُمَیْیان بود
دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده اول ساکن
ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند رُمَیّان شد رُمَیّات مانند رُمَیّان است اُرَیْمِیّ جمع
تکسیر از آن رُمَیّ است رُمَیّ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر
کنند حرف اول مضموم بود ثانی را فتحه دادند الف وحدان را حذف کردند رُمَیّ شد یا
متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند رُمًی شد رُمَیّ تصغیر از آن رَمْیی
است رَمْیی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول مضموم بود ثانی
را فتحه دادند سوم جا یاء التصغیر در آوردند بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی
متحرک اول را در دوم ادغام کردند رُمَیّ شد ناقص واوی از باب فَعِلَ یَفْعَلُ اَلرِّضیٰ
والرِّضاء والرِّضوان خوشنود شدن رَضِیَ یَرْضیٰ رِضیً و رِضاءً و رِضواناً فهو راضٍ راضیان
راضون رُضاة رِضاء رُضّیٰ رُضّیٰ رُضّو او رُضوان رِضاء رُضّیٰ رُوَیْضٍ راضیة راضیتان
راضیات رواضٍ رُضّیٰ رُوَیْضِیَة و رُضِیَ یُرْضیٰ رِضیً رُضِیاً و رِضاءً و رِضواناً فذاک
مَرْضِیّ مَرْضِیّان مَرْضِیّون مَرْضِیّة مَرْضِیّتان مَرْضِیّات مَرَاضِی مُرَیْضِی مُرَیْضِیَة
لم یَرْضَ لم یُرْضَ لا یَرْضیٰ لا یُرْضیٰ لن یَرْضیٰ لن یُرْضیٰ الامر منه اِرْضَ لِتَرْضَ لِیَرْضَ
لِیُرْضَ والنهی عنه لا تَرْضَ لا تُرْضَ لا یَرْضَ لا یُرْضَ الظرف منه مَرْضیً مَرْضَیان مَرَاضٍ
مُرَیْضٍ و الآلة منه مِرْضیً مِرْضَیان مَرَاضٍ مُرَیْضٍ مِرْضاة مِرْضاتان مَرَاضٍ مُرَیْضِیَة
مِرْضاء مِرْضاءان مَرَاضِی مُرَیْضِی افعل التفضیل منه اَرْضیٰ اَرْضَیان اَرْضَون

ردکردند بسوی اصلش که مرائی بود حرف اول وثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع
تکسیر درآوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او
مکسور آن الف را بیا بدل کردند مرائیی شد بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند اول ساکن
ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مرائیّ شد مُرَیمی تصغیر ازان مرائی است
مرائی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح
سوم جا یاء تصغیر درآوردند حرفیکه مابعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند بعده الف
ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مُرَیمیی شد بعده دو حرف از یکجنس
بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مُرَیمّی شد افعل التفضیل منه
اَرمی اَرمیان اَرمون اَرام اُرَیم اَرمی در اصل اَرمیُ بود یا متحرک ماقبل
او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند اَرمی شد اَرمیان بر اصل خود است اَرمون
در اصل اَرمیون بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء
ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند اَرمون شد اَرام جمع تکسیر ازان
اَرمی است اَرمی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند
بسوی اصلش که اَرمیُ بود حرف اول مفتوح بود ثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر
درآوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند اَرامیُ شد بعده ضمه بر یا ثقیل
بود انداختند وعوض او تنوین در آخرش درآوردند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین
یا را حذف کردند اَرام شد اُرَیم تصغیر ازان اَرمی است اَرمی اسم مکبر بود چون
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که اَرمیُ بود حرف
اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یاء تصغیر درآوردند حرفیکه مابعد

[illegible]

حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را
بیا بدل کردند مُرَیْمِیَة شد دو حرف از یکجنس بهم آمدند نخستین ازیشان ساکن بود اول
را در دوم ادغام کردند مُرَیْمِیَّة شد تا وحدا را نیز حذف کردند و تنوین را برای منع
صرف مرامی گردید مُرَیْمِیَّة تصغیر ازان مَرْمِیَّة است مَرْمِیَّة اسم مکبر بود چون خواستند
که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَرْمُوِیَة بود حرف اول را ضم دادند
ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر در اوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره
دادند بعده واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مُرَیْمِیَة شد دو حرف
از یکجنس بهم آمدند نخستین حرف ازایشان ساکن اول را در دوم ادغام کردند مُرَیْمِیَّة
شد ارْمِ را از تَرْمِی بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف
ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه عین کلمه او مکسور بود همزه وصل بکسره در اولش
در اوردند ارْمِ همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط
حرف علة شد ارْمِ گردید الظرف منه مَرْمًی مَرْمَیان مَرَامٍ مُرَیْمٍ مَرْمًی در اصل مَرْمَی
بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف
و تنوین الف حذف کردند مَرْمًی شد مَرْمَیان صیغه اصل خود است مَرَامٍ جمع تکسیر ازان مَرْمًی
است مَرْمًی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند
بسوی اصلش که مَرْمَی بود حرف اول مفتوح بود ثانی را نیز فتحه دادند سوم جا الف جمع
تکسیر در اوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مَرَامِی شد بعده ضمه بر یا
ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مَرَامٍ شد
مُرَیْمٍ تصغیر ازان مَرْمًی است مَرْمًی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش

بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند مرمیٰ شد مُرَیْمِیَة
تصغیر از آن مرمیّة است رمیّة اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف
اول را ضم دادند و ثانی را قبل حرکت بنود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا یای
تصغیر در آوردند رُوَیْمِیَة شد اسم مفعول مَرْمِیّ مَرْمِیّان مَرْمِیُّون مَرامِیّ
مُرَیْمِیّ مَرْمِیّ در اصل مَرْمُوْیٌ بود واو و یا بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن
بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند مرمُیّ شد بعد ضمه میم را بکسره
بدل کردند از جهت مناسبت یا مَرْمِیّ شد الی آخره مَرامِیّ جمع تکسیر از آن
مَرْمِیّ است مُرَیْمِیّ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند
رد کردند بسوی اصلش که مَرْمُوْیٌ بود حرف اول مفتوح بود ثانی را نیز فتحه دادند سوم جا الف
جمع تکسیر در آوردند حرفیکه بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده واو ساکن
ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مرامیی شد بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند
اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مَرامِیّ شد مُرَیْمِیّ تصغیر از آن مَرْمِیّ است
مرمیّ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَرْمُوْیٌ
بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتحه سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه بعد یای تصغیر
بود آنرا کسره دادند مُرَیْمُوْیٌ شد بعده واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند
مُرَیْمِیّ شد بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام
کردند مُرَیْمِیّ شد مَرْمِیَّة مَرْمِیَّتان مَرْمِیّات مَرامِیّ مُرَیْمِیَّة مَرامِیّ جمع تکسیر از آن مَرْمِیَّة
است مُرَیْمِیَّة اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش
که مَرْمُوْیَة بود حرف اول مفتوح بود ثانی را نیز فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند

میان یا و واو یا را حذف کردند رموشد باقی بر اصل خود اند تیرمی در اصل تیرمی بود
ضمه بر یا ثقیل بود انداختند تیرمی شد تیرمیان بر اصل خود است تیرمو تیرمونو در اصل تیرمیو بود
ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده باقبل دادند بعد از سلب حرکت ماقبل بعده التقاء ساکنین شد
میان یا و واو یا را حذف کردند تیرمون شد ترمی مانند تیرمی است ترمون مانند تیرمون
است ترمین در اصل ترمیین بود کسره بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان
هر دو یا یا اول را حذف کردند ترمین شد تعلیل دوم ترمین در اصل ترمیین بود کسره
بر یا ثقیل بود نقل کرده باقبل دادند بعد از سلب حرکت ماقبل التقاء ساکنین شد میان
هر دو یا یا اول را حذف کردند ترمین شد ارمی ترمی مانند تیرمی است مضارع
مجهول ترمی در اصل تیرمی بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند تیرمی
شد ترمی ارمی ترمی مانند تیرمی است تیرمیان و ترمیان بر اصل خود اند تیرمون
در اصل تیرمیون بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین
شد میان الف و واو الف را حذف کردند تیرمون شد ترمون مانند تیرمون است
تیرمین و ترمین بر اصل خود اند صیغه واحده مونث مخاطبه ترمین در اصل ترمیین بود
یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و یا
الف را حذف کردند ترمین شد فاسلم علی رام در اصل رامی بود ضمه بر یا ثقیل بود انداختند
التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند رام شد رامیان بر اصل خود است
رامون در اصل رامیون بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده باقبل دادند بعد از سلب
حرکت ماقبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند رامون شد باقی
بر اصل خود اند رماة جمع تکسیر از آن رام است رام اسم و صداق بود چون حرف

که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که رامی بود حرف اول مفتوح است
ثالث و رابع را نیز فتحه دادند و الف وحدانرا حذف کرده بعوض او تا در آخرش در آوردند
رمیتة شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند رماة شد
بعده فتحه را را بضمه بدل کردند تا ملتبس نشود بصلوة و قضاة که ایشان مفرد اند رماة
شد بعضی حرف اول را ضم دادند ثالث را فتح و تا در آخرش در آوردند و الف وحدانرا
حذف کردند رمیتة شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند رماة
شد رماة جمع تکسیر از آن رام است رام اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا
جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که رامی بود حرف اول را ضم دادند ثالث را مشدد
ساخته فتحه دادند بعد مشدد الف جمع تکسیر در آوردند و الف وحدانرا حذف کردند رمّای
شد بعده یا واقع شد بر طرف بعد از الف زائده آن یا را بهمزه بدل کردند رمّاء شد رمّی
رمّی جمع تکسیر از آن رام است رام اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع
تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که رامی بود حرف اول را ضم دادند ثالث را مشدد ساخته
فتح دادند و الف وحدانرا حذف کردند رمّی شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا
را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند
رمّی شد رمّی جمع تکسیر از آن رام است رام اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا
جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که رامی بود حرف اول را ضم دادند ثالث را مسکون
ساخته الف وحدانرا حذف کردند رمی شد رمیا و رمیان مانند ضربا و ضربان
است لیکن بسوی اصل رد میکنند یا نه جمع تکسیر از آن رام است رام اسم وحدان بود چون
خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که رامی بود حرف اول را کسره

ماقبل او مفتوح بود یا را بالف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف
کردند ادعون شد ادع جمع تکسیر ازان ادعی است ادعی اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رو گردند بسوی اصلش که ادعو بود حرف اول مفتوح است
ثانی را نیز فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه بعد الف جمع تکسیر بود آن را
کسره دادند اداعو شد بعده واو واقع شد بر طرف ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند
اداعی شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند و یا را نیز حذف کردند و عوض او تنوین در
آخرش در آوردند اداع شد ادیع تصغیر ازان ادعی است ادعی اسم مکبر بود چون
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رو گردند بسوی اصلش که ادعو بود حرف اول را ضم دادند ثانی
را فتح سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه بعد یای تصغیر بود آن را کسره دادند ادیعو شد
واو واقع شد بر طرف ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند ادیعی شد بعده ضمه بر یا
ثقیل بود انداختند و یا را حذف کردند و عوض او تنوین در آخرش در آوردند ادیع
شد دعوی دعویان دعویات دعی دعی دعی جمع تکسیر ازان دعوی است دعوی
اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مضموم است ثانی را
فتح دادند و الف وحدان را حذف کردند دعو شد بعده واو متحرک ماقبل او مفتوح آن
واو را بالف بدل کردند دعی شد دعی تصغیر ازان دعوی است دعوی اسم مکبر بود
چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول مضموم است ثانی را فتح دادند سوم جا
یای تصغیر در آوردند دعیوی شد بعده واو و یا در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف ازیشان
ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند دعیی شد **ناقص یائی از باب**
فعل یفعل الرمی والرمایة تیر انداختن و دشنام دادن رمی یرمی رمیا

ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای التصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا
کسره دادند مدیعوة شد بعده واو واقع شد بر طرف ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند
مدیعیة شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را
حذف کردند مداع شد مدعاة مدعاتان مداع مدیعیة مدعاة در اصل مدعوة بود واو بود
در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مدعیة شد
بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند مدعاة شد مدعاتان در اصل
مدعوتان بود واو بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا
بدل کردند مدعیان شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند مدعاتان
شد مداع جمع تکسیر از آن مدعاة است مدعاة اسم وحدان بود چون خواستند که اسم
وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مدعوة بود حرف اول و ثانی را فتحه دادند
سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده واو واقع
شد در موضع چهارم ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مداعیة شد تا وحدان را
حذف کردند مداعی شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان یا و
تنوین یا را حذف کردند مداع شد مدیعیة تصغیر از آن مدعاة است مدعاة اسم مکبر
بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مدعوة بود حرف اول را
ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا
کسره دادند مدیعوة گردید بعده واو واقع شد در موضع چهارم ماقبل او ضمه نبود
آن واو را بیا بدل کردند مدیعیة شد مدعاة مدعاتان مداع مدیعیة مدعاة در اصل
مدعوة بود واو واقع شد بر طرف ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مدعیة

مابعد الف جمع تکسیر بود آن را کسره دادند مداعو شد بعد واو واقع شد بر طرف ثقل
او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مداعی شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای
ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مداع شد مدیع تصغیر از آن مدعی است
مدعی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او
مدعو بود حرف اول را ضم دادند و ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفی که
مابعد یای تصغیر بود آن را کسره دادند مدیعو شد بعده واو واقع شد بر طرف ماقبل او ضمه
نبود آن واو را بیا بدل کردند مدیعی شد ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان
یا و تنوین یا را حذف کردند مدیع شد و الآیة تثنیه مدعیان مداع مدیع مدعی در اصل
مدعو بود واوی بود در کلمه ثالث جای رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند
مدعی شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقای ساکنین شد
میان الف و تنوین الف را حذف کردند مدعی شد مدعیان در اصل مدعوان بود واوی بود
در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مدعیان شد مداع
جمع تکسیر از آن مدعی است مدعی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را جمع تکسیر
کنند رد کردند بسوی اصلش که مدعو بود حرف اول و ثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع
تکسیر در آوردند حرفی که مابعد الف جمع تکسیر بود آن را کسره دادند مداعو شد بعده واو
واقع شد بر طرف ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مداعی شد بعده ضمه
بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف
کردند مداع شد مدیع تصغیر از آن مدعی است مدعی اسم مکبر بود چون خواستند
که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مدعو بود حرف اول

اعرابی بود ربیشود اُدعُ را از تدعو بنا کردند تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند
مابعد حذف ساکن باند نظر کردند بعین کلمه عین کلمه او مضموم بود همزه وصل بضم در او
امر بیان شد باسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرف علت شد اُدعُ
گشت با نون ثقیله اُدعُونَّ اُدعُوانِّ اُدعِنَّ اُدعِنَّ اُدعُوانِّ اُدعُونانِّ اُدعُونَّ
در اصل اُدعُ بود چون نون تاکید ثقیله بدو متصل شد واو را که محذوف شده بود باز آوردند
التقای ساکنین شد میان واو و نون مدغم واو را حرکت فتح دادند زیرا که ماقبل نون
ثقیله مبنی بر فتح میباشد اُدعُوَنَّ شد لِتَدعُونَّ لِتَدعِنَّ لِتَدعُوانِّ لِتَدعُونَّ لِتَدعِنَّ
لِتَدعُوانِّ لِتَدعُونانِّ لِتَدعُونَّ در اصل لِتَدعُوا بود چون نون تاکید ثقیله بدو متصل
شد التقای ساکنین شد میان واو و نون مدغم واو را حرکت ضمه دادند لعدم ضمة ماقبلها
لِتَدعُونَّ شد لِتَدعِنَّ در اصل لِتَدعِی بود چون نون تاکید ثقیله بدو متصل شد التقای
ساکنین شد میان یا و نون مدغم یا را حرکت کسره دادند لعدم کسرة ماقبلها لِتَدعِنَّ
شد و بر این قیاس است در مجهولهای دیگر الظرف مَدعًی مَدعَیانِ مَدَاعٍ مُدَیعٍ
مَدعًی در اصل مَدعَوٌ بود واوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت پیش از وضمه نبود
آن واو را بیا بدل کردند مَدعَیٌ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل
کردند التقای ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند مَدعًی شد مَدعَیانِ
در اصل مَدعَوانِ بود واوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را
بیا بدل کردند مَدعَیانِ شد مَدَاعٍ جمع مکسر از مَدعًی است مَدعًی اسم وحدان بود
چون خواستند که اسم وحدان را جمع مکسر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَدعَوٌ بود حرف اول
مفتوح است ثانی را نیز فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر درآوردند حرفی که مابعد

حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند
مدیعیة شد مدعوة مدعوتان مدعوات مداعی مدیعیة مدعوة در اصل مدعووة بود دو
از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مدعوة
شد تا آخر مداعی جمع تکسیر از آن مدعوة است مدعوة اسم وحدان بود چون خواستند که
اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مدعووة بود حرف اول مفتوح
بود ثانی را نیز فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه ما بعد الف جمع تکسیر بود
آن را کسره دادند مداعووة شد بعده واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند
مداعیوة شد بعده واوی واقع شد در موضع ششم ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل
کردند مداعییة شد دو حرف از یکجنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام
کردند مداعیة شد تاء وحدان را حذف کردند مداعی شد مدیعیة تصغیر از آن مدعوة
است مدعوة اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش
که مدعووة بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر در آوردند
حرفیکه ما بعد یای تصغیر بود آن را کسره دادند مدیعووة شد بعده واو ساکن ما قبل او مکسور آن
واو را بیا بدل کردند مدیعیوة شد بعده واو واقع شد بطرف ما قبل ضمه نبود آن واو را
بیا بدل کردند مدیعییة شد دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را
در دوم ادغام کردند مدیعیة شد لم یدع لم یدعوا لم یدع در اصل یدعو بود
چون لم جازمه در اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرف علت
شد لم یدع گردید لن یدعو در اصل یدعو بود چون لن ناصبه بر اول فعل مضارع در آمد
آخرش را نصب کرد علامت نصبی نصب تقدیری گشت لن یدعو شد و در تثنیه و جمع نون

بر طرف ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند دُعِیَ شد بعد یا متحرک ماقبل او
مفتوح یا را بالف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف وتنوین الف را حذف کردند
دُعًی شد دُعَیَّة تصغیر از آن دعوة است دعوة اسم مکبر بود چون خواستند که
اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که دعوة بود حرف اول را ضم دادند ثانی را مایل
حرکت نبود آن را بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا یای تصغیر در آوردند دُعَیْوَة
شد بعده واو واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند دُعَیَّة شد اسم مفعول
مَدْعُوّ مَدْعُوَّان مَدْعُوُّون مَدَاعِیّ مُدَیْعِیّ مَدْعُوّ بود دو حرف از یک جنس در یک کلمه
بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مَدْعُوّ شد تا آخر مَدَاعِیّ جمع
تکسیر از آن مَدْعُوّ است مَدْعُوّ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع
تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَدْعُوْو بود حرف اول مفتوح است ثانی را فتح دادند
سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آن را کسره دادند مَدَاعِو
شد بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مَدَاعِیْو شد واو ی
بود در کلمه ثالث چون فصاعد گشت پیش از وضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مَدَاعِیْی
شد دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند
مَدَاعِیّ شد مُدَیْعِیّ تصغیر از آن مَدْعُوّ است مَدْعُوّ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم
مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَدْعُوْو بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح
سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آن را کسره دادند مُدَیْعِوْو شد
بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مُدَیْعِیْو شد بعده واو ی بود در
کلمه ثالث چون فصاعد گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مُدَیْعِیّ شد بعضا

از بنیان سالن بود واو را یا کردند یا در یاء ادغام کردند دُعِیّ شد بعده ضمه عین را بکسره
بدل کردند از جهت مناسبت یا دُعِیّ شد و نزد بعضی ضمه اول نیز بکسره بدل کردند از جهت
مناسبت ما بعد دِعِیّ شد و دُوَیع تصغیر از ان دَاعٍ است داع اسم مکبر بود چون خواستند که
اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که داعو بود حرف اول را ضم دادند ثانی
قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا یای التصغیر در آوردند دُوَیعو شد
بعده واو واقع شد بر طرف پیش از کسره آن واو را بیا بدل کردند دُوَیعی شد بعده ضمه بر یا
ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند دُوَیع شد دَاعِیَة
دَاعِیَتَانِ دَاعِیَات دَوَاعٍ دُعًی دُوَیعِیَة دَاعِیَة در اصل دَاعِوَة بود واو واقع شد بعد
از کسره آن واو را بیا بدل کردند دَاعِیَة شد دَاعِیَتَان در اصل دَاعِوَتَان بود واو واقع شد
بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند دَاعِیَتَان شد دَاعِیَات در اصل دَاعِوَات بود واو واقع
شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند دَاعِیَات شد دَوَاعٍ جمع تکسیر از ان دَاعِیَة است
دَاعِیَة اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش
که دَاعِوَة بود حرف اول مفتوح است ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند
سوم جا الف جمع تکسیر را آوردند تاء وحدان را حذف کردند دَوَاعِو شد بعده واو واقع
شد بر طرف ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند دَوَاعِی شد ضمه بر یا ثقیل بود
انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند دَوَاعٍ شد دُعًی جمع
تکسیر از ان دَاعِیَة است دَاعِیَة اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر
کنند رد کردند بسوی اصلش که دَاعِوَة بود حرف اول را ضم دادند ثالث را مشدد ساختند
فتحه دادند الف و تاء وحدان را حذف کردند دُعَّوٌ شد بعده واو واقع شد بر طرف

بساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند دُعًی شد دُعًی جمع تکسیر ازان داعٍ است
داعٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش
که دُعْوٌ بود حرف اول را ضم دادند ثالث را سکون ساختند الف وحدان را حذف کردند دُعُوٌ
شد بعده واو واقع شد بر طرف در اسم متمکن پیش از وضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند
دُعًی شد دُعَواءُ جمع تکسیر ازان داعٍ است داعٍ اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که داعِوٌ بود حرف اول
را ضم دادند ثالث را فتح در آخرش الف ممدوده در آورده الف وحدان را حذف
کردند دُعَواءُ شد دُعَوانُ جمع تکسیر ازان داعٍ است داعٍ اسم وحدان بود چون
خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که داعِوٌ بود حرف اول
را ضم دادند ثالث را سکون و رابع را مفتوح ساختند در آخرش الف و نون مزیدتان
در آورده الف وحدان و تنوین تمکن را حذف کردند دُعوان شد دُعَاةٌ جمع تکسیر ازان
داعٍ است داعٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند
بسوی اصلش که داعِوٌ بود حرف اول را کسره دادند ثالث را فتح بعد از حرف ثالث
الف جمع تکسیر در آورده الف وحدان را حذف کردند دِعَاوٌ شد بعده واو واقع شد بر طرف
پیش از الف زائده آن واو را بهمزه بدل کردند دِعَاءٌ شد دُعًی جمع تکسیر ازان داعٍ است
داعٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی
اصلش که داعِوٌ بود حرف اول و ثالث را ضم دادند بعد ثالث واو ساکنه در آورده
الف وحدان را حذف کردند دُعُوُوٌ شد بعده واو واقع شد در اسم متمکن بر طرف پیش از و
ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند دُعُوِیٌ شد بعده واو و یا بهم آمدند بحکم حرف اد

التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا حذف کردند داعٍ شد داعیان در اصل
داعوان بود واو واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند داعیان شد داعون
در اصل داعوون بود واو واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند داعیون
شد ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد
میان یا و واو یا را حذف کردند داعون شد دُعاة جمع تکسیر از داعٍ است داعٍ اسم
وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که داعو
بود حرف اول مفتوح است ثالث را فتحه دادند و الف وحدان را حذف کرده عوض او
تا در آخرش در آوردند دَعَوَة شد بعده واو متحرک ما قبل او مفتوح آن واو را بالف
بدل کردند دَعاة شد بعده فتح دال را بضمه بدل کردند تا ملتبس نشود بعلوة وقناة که
ایشان مفرد اند نه جمع دعاة شد دُعّاء جمع تکسیر از داعٍ است داعٍ اسم وحدان بود
چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که داعو بود حرف اول را
ضم دادند ثالث را مشدد ساخته فتح دادند بعد از ان الف جمع تکسیر در آوردند و الف وحدان را
حذف کردند دُعّاو شد بعده واو واقع شد بر طرف پیش از وضمه نبود آن واو را بیا بدل
کردند دُعّای شد بعده یا واقع شد بر طرف و پیش از و الف اسم فاعل بود آن
یا را بهمزه بدل کردند دُعّاء شد دُعّیٌ جمع تکسیر از داعٍ است داعٍ اسم وحدان
بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که داعو
بود حرف اول را ضم دادند ثالث را مشدد ساخته فتح دادند و الف وحدان را حذف
کردند دُعّوٌ شد بعده واو واقع شد در اسم متمکن طرف پیش از وضمه نبود آن
واو را بیا بدل کردند دُعّیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود دادند التقاء

[illegible]

تدعو تدعوان تدعون تدعین تدعوان تدعوان ادعو ندعو مضارع مجهول یُدعی
یُدعیان یُدعون تُدعی تُدعیان یُدعین تُدعی تُدعیان تُدعون تُدعین تُدعیان
تُدعین اُدعی نُدعی دعا در اصل دعو بود واو متحرک ما قبل او مفتوح آن واو را بالف
بدل کردند دعا شد دعوا در اصل دعوو بود واو متحرک ما قبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند
التقاء ساکنین شد میان الف و واو الف حذف کردند دعوا شد دعت در اصل دعوت
بود واو متحرک ما قبل او مفتوح آن واو را بالف کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تا
الف را حذف کردند دعت شد دعتا در اصل دعوتا بود واو متحرک ما قبل او مفتوح
آن واو را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تا الف حقیقةً ساکن و تا حکماً
ساکن الف را حذف کردند دعتا شد از دعون تا دعونا بر اصل خود اند دُعی در اصل دُعو
بود واو واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند دُعی شد دُعیا در اصل دُعوا بود واو
واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند دُعیا شد دُعوا در اصل دُعوو بود واو واقع
شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند دُعیوا شد ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل او دادند
بعد از سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند دُعوا شد دُعیت
در اصل دُعوت بود واو واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند دُعیت شد دُعیتا در اصل
دُعوتا بود واو واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند دُعیتا شد دُعین در اصل
دُعون بود واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند دُعین شد تا دُعینا همین تعلیلست
مضارع معلوم یدعو در اصل یدعو بود ضمه بر واو ثقیل بود انداختند یدعو شد یدعوان
بر اصل خود است یدعون در اصل یدعوون بود ضمه بر واو ثقیل بود انداختند التقاء
ساکنین شد میان هر دو واو واو اول را حذف کردند یدعون شد تدعو در اصل تدعو

تاکید ثقیله مبنی بر فتح گشت الف محذوف را باز آوردند لعدم قاعدة الحذف علیها
خافنّ شد با نون خفیفه خافن خافن خافن تثنیه وجمع مونث با نون خفیفه نیامده و
تعلیل لم تخفیفه بر قیاس نون ثقیله است الظرف منه مخاف مخافان مخاوف مخیف
مخاف در اصل مخوف بود واو متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده
بماقبل دادند بعد واو در اصل متحرک بود اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن واو را با الف
بدل کردند مخاف شد والالة منه مخوف مخوفان محاوف مخیف مخوفة
مخوفتان مخاوف مخیفة مخواف الخ تعلیل هر یک از ما سبق می برآید ناقص واوی
از باب فعل یفعل الدعاء والدعوة خواندن دعا یدعو دعاء ودعوة
ودعوی فهو داع داعیان داعون دعاة دعاء دعی دعی دعوار دعوان
دعاء دعی دویع داعیة داعیتان داعیات دواع دعی دویعیة ودعی
یدعی دعاء ودعوة ودعوی فذاک مدعو مدعوان مدعون مدعوة مدعوتان مدعوات
مداعی مدیعی مدیعیة لم یدع لما یدع لا یدعو لا یدعی لن یدعو لن یدعی الامر منه ادع
لتدع لیدع لیدع والنهی عنه لا تدع لا تدع لا یدع لا یدع الظرف منه مدعی
مدعیان مداع مدیع والالة منه مدعی مدعیان مداع مدیع مدعاة مدعاتان مداع مدیعیة
مدعاء مدعاءان مداعی مدیعی فعل التفضیل منه ادعی ادعیان ادعون اداع ادیع والمونث
منه دعوی دعویان دعویات دعی دعیی ماضی معلوم دعا دعوا دعوا دعت دعتا
دعون دعوت دعوتما دعوتم دعوت دعوتما دعوتن دعوت دعونا ماضی مجهول
دعی دعیا دعوا دعیت دعیتا دعین دعیت دعیتما دعیتم دعیت دعیتما دعیتن
دعیت دعینا مضارع معلوم یدعو یدعوان یدعون تدعو تدعوان یدعون

تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف متحرک ماند امر بهمان شد باز بسکون
آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد خا خا شد تعلیل دوم
خف در اصل اخوف بود ماخوذ از تخوف تا که علامت استقبال بود آنرا حذف
کردند مابعد حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه عین کلمه او مفتوح بود همزه وصل بکسر
در اولش درآوردند امر بهمان شد باسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی
سقوط حرکت شد اخوف گشت بعده واو متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت
واو را نقل کرده بما قبل دادند واو در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او مفتوح گشت
آن واو را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و فا الف را حذف
کردند خف شد بعد بحرکت خا استغنا از همزه وصل حاصل شد همزه را نیز
حذف کردند خف شد خافا در اصل اخوفا بود ماخوذ از تخوفان تا که علامت
استقبال بود الخ خافی در اصل اخوفی بود ماخوذ از تخوفین الی آخره خفن در
اصل اخوفن بود ماخوذ از تخوفن تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد
حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه عین کلمه او مفتوح بود همزه وصل بکسر در اول او
درآوردند امر بهمان باشد بسکون آخر آخرش را هیچ نکرد زیرا که مبنی است بعده واو
متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بما قبل دادند واو در اصل متحرک بود
اکنون ما قبل او مفتوح گشت آن واو را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف
و فا الف را حذف کردند اخفن شد بعده بحرکت خا از همزه وصل مستغنی شدند
همزه را نیز حذف کردند خفن شد بنون تاکید ثقیله خافنّ خافانّ خافنّ خافنّ
خافانّ خفنانّ خافنّ در اصل خف بود چون نون تاکید ثقیله بدو متصل شد ما قبل نون را

جزمی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان الف و فا الف را حذف کردند لم یخف شد
لم یخافا در اصل یخافان بود چون لم جازمه در اول فعل مضارع غائب معلوم در آمد آخرش
را جزم کرد علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد لم یخافا گردید اسم فاعل خائف
در اصل خاوِف بود واو واقع شد بعد الف اسم فاعل آن واو را بهمزه بدل کردند خائف
الخ خافة جمع تکسیر از آن خائف است خائف اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که خاوِف بود حرف اول مفتوح
است ثانی را نیز فتح دادند و الف وحدان را حذف کردند و عوض او تا در آخرش
در آوردند خَوَفَة شد بعده واو متحرک ما قبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند
خافة شد مَخُوف در اصل مَخْوُوف بود ضمه بر واو ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند
التقاء ساکنین شد میان هر دو واو نزد بعضی واو اول را حذف کردند لان الثانی
علامة والعلامة لا تحذف مخوف شد بر وزن مَفُول و نزد بعضی واو ثانی
را حذف کردند لانه زائدة والزائدة احق بالحذف مخوف شد بر وزن مَفُعل
بر همین قیاس باقیست لن یخافَ در اصل یخافُ بود چون لن ناصبه بر اول فعل
مضارع معلوم در آمد آخرش را نصب کرد علامت نصبی نصب ظاهر گشت لن یخافَ
شد لن یخافا در اصل یخافان بود چون لن ناصبه در اول فعل مضارع معلوم
در آمد آخرش را نصب کردند علامت نصبی سقوط نون اعرابی شد لن یخافا گردید خَف
را از یخافُ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف متحرک
ماند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد التقاء
ساکنین شد میان الف و فا الف را حذف کردند خَف شد خافا را از یخافان بنا کردند تا که

الظرف منه مَخاف مَخافان مَخاوِف مُخَيِّف والآلة منه مِخوَف مِخوَفان مَخاوِف مُخَيِّف
مِخوَفة مِخوَفتان مَخاوِف مُخَيِّفة مِخواف مِخوافان مَخاوِيف مُخَيِّف افعل التفضیل منه
أخوَف أخوَفان أخوَفون أخاوِف أُخَيِّف والمؤنث منه خُوفى خُوفَيان خُوفَيات خُوَف
خُوَيفى خاف در اصل خَوَف بود واو متحرک ما قبل او مفتوح آن واو را با الف بدل کردند
خاف شد بر بقیاس تا خافا خفن در اصل خَوِفن بود کسره بر واو ثقیل بود نقل کرده بما قبل
دادند بعد سلب حرکت ما قبل بعده واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند التقاء
ساکنین شد میان یا و فا یا را حذف کردند خفن شد بر بقیاس تا خفن خیف در اصل
خَوِف بود کسره بر واو ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد سلب حرکت ما قبل بعده واو
ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند خیف شد همین قیاس است تا خفنا خفن
در اصل خوِفن بود کسره بر واو ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد سلب حرکت
ما قبل بعده واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند التقاء ساکنین شد میان یا و فا
یا را حذف کردند خفن شد همچنین است تا خفنا مضارع معلوم یخاف یخافان الخ یخاف
در اصل یَخوَف بود واو متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بما قبل
دادند واو در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او مفتوح گشت آن واو را با الف بدل کردند یخاف
شد بر بقیاس دیگر صیغها یخفن در اصل یَخوَفن بود واو متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن
حرکت واو را نقل کرده بما قبل دادند واو در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او مفتوح گشت
آن واو را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و فا الف را حذف کردند یخفن
شد و بر قیاس مضارع معلوم است مضارع مجهول لم یخف در اصل یخاف
بود چون لم جازمه در اول فعل مضارع غائب در آمد آخرش را جزم کرد علامت

اَبَايِعُ جمع تکسیر از آن ابیع است ابیع اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا
جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح است ثانی را نیز فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند
حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند ابایع شد اُبَیِّع تصغیر از آن ابیع است
ابیع اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتح
سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند ابییع شد
بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود اول را در دوم ادغام
کردند اُبَیِّع شد والمؤنث منه مَبِیعی مبیعیان مبیعیات مبیع مبیعی مبیعی در اصل مُبیعی
بود ضمه با را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا مبیعی شد و در باقی دو وجه همه بر این
قیاس است مبایع جمع تکسیر از آن مبیعی است مبیعی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم
وحدانرا جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مبیعی بود حرف اول مضموم است ثانی
را فتحه داده الف وحدانرا حذف کردند مبیع شد مبیعی تصغیر از آن مبیعی است مبیعی
اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مبیعی بود حرف
اول مضموم است ثانی را فتحه داده سوم جا یای تصغیر در آوردند مبیعی شد

صرف صغیر ثلاثی مجرد اجوف واوی از باب فَعِلَ یَفْعَلُ الخوف

ترسیدن خَافَ یَخَافُ خَوْفًا فهو خائف خائفان خائفون خائفة خُوّاف خُوَّف
خُوَّف خوفا خوفان خواف خُووف خُوَیف خائفة خائفتان خائفات خوائف
خُوَف خُوَیفة وخیف یخاف خوفا فذاک مخوف مخوفان مخوفون مخوفة مخوفتان
مخوفات مخاوف مُخَیِّف مُخَیِّفة لم یخف لم یخف لا یخاف لا یخاف لن یخاف لن
یخاف الامر منه خف لتخف لیخف لیخف والنهی عنه لا تخف لا تخف لا یخف لا یخف

که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند حرف اول و ثانی را فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند
حرفیکه بابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مَبایِع شد مُبَیِّع تصغیر ازان مَبیع
است مَبیع اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضمه دادند
ثانی را فتحه سوم جا یاء تصغیر در آوردند حرفیکه بابعد یاء تصغیر بود آنرا کسره
دادند مُبَیْیِع شد بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند نخستین از ایشان ساکن اول را در
دوم ادغام کردند مُبَیِّع شد مَبیعَة مَبیعَتان مَبائِع مُبَیِّعَة و در مَبائِع که جمع تکسیر
مَبیعَة است تاء وحدانرا حذف کردند باقی بر همان قیاس مُبَیِّعَة تصغیر ازان مَبیعَة
است مَبیعَة اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضمه دادند ثانی
را فتحه سوم جا یاء تصغیر در آوردند حرفیکه بابعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند مُبَیْیِعَة
شد بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند نخستین از ایشان ساکن بود اول را در دوم ادغام کردند
مُبَیِّعَة شد مِبْیاع مِبْیاعان مَبایِیع مُبَیْیِیع مَبایِیع جمع تکسیر ازان مِبْیاع است مِبْیاع
اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند حرف اول و ثانی را فتحه دادند
سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه بابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده
الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مَبایِیع شد مُبَیْیِیع تصغیر ازان
مِبْیاع است مِبْیاع اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضمه
دادند ثانی را فتحه سوم جا یاء تصغیر در آوردند حرفیکه بابعد یاء تصغیر بود آنرا کسره
دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مُبَیْیِیع شد بعده دو حرف از یک
جنس بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود اول را در دوم ادغام کردند مُبَیِّیع شد بعده یاء
ثالث را حذف کردند مُبَیِّع شد افعل التفضیل منه اَبْیَع اَبْیَعان اَبْیَعُون اَبایِع اُبَیِّع

لتعلیل لیتبعن در اصل لیتبعین بود ماخوذ از تتبعین تا که علامت استقبال بود
آنرا حذف کردند بعده حذف ساکن یاند نظر کردند بعین کلمه او مکسور بود همزهٔ
وصل مکسور در اولش در آوردند امر بهمان باشد بسکون آخر آخرش را هیچ نکرد زیرا که
مبنی است اتبعین شد بعده کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند التقاء ساکنین
شد میان یا و عین یا را حذف کردند اتبعن شد بعده بحرکت یا از همزهٔ وصل استغنا حاصل
شد همزه را حذف کردند تبعن شد تبعن در اصل لتبع بود چون نون تاکید ثقیله بدو متصل
شد ماقبل نون مبنی بر فتح گشت یا محذوفه باز آمد لعدم قاعدة الحذف علیها لیتبعن
شد لتبعن در اصل لتتبع بود چون نون تاکید ثقیله بدو متصل شد ماقبل نون مبنی بر فتح
گشت الف محذوفه باز آمد لعدم قاعدة الحذف علیها لتباعن شد بر همین قیاس
در اول کلمه غائب معلوم و مجهول یا و الف محذوفه را باز می آرند همچنین در متکلم این
خواه ثقیله خواه خفیفه بر همین قیاس در نهی الظرف منه مبیع مبیعان مبایع مبیع مبیبیع در اصل
مبیع بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند مبیع شد مبایع جمع تکسیر از آن مبیع
است مبیع اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش
که مبیع بود حرف اول مفتوح بود ثانی را نیز فتح دادند سوم جا الف علامت جمع تکسیر در آوردند
مبایع شد مبیع تصغیر از آن مبیع است مبیع اسم مکبر بود چون خواستند که اسم
مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مبیع بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح
سوم جا یای تصغیر در آوردند مبییع شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند نخستین
حرف از ایشان ساکن بعد اول را در دوم ادغام کردند مبیع شد و الآلة منه مبیع مبیعان
مبایع مبیع مبایع جمع تکسیر از آن مبیع است مبیع اسم وحدان بود چون خواستند

اصلش کما صل

يَبْعَنْ در اصل يَبْيَعْنَ بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعده التقاء
ساکنین شد میان یا و عین یا را حذف کردند يَبِعْنَ شد يَبِعْ در اصل يَبْيِعْ بود کسره بر یا ثقیل
بود نقل کرده بما قبل دادند بعد سلب حرکت ما قبل يَبِعْ شد بِعْنَ در اصل يَبْيِعْنَ بود کسره بر یا
بود نقل کرده بما قبل دادند بعد سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان یا و عین یا را
حذف کردند بِعْنَ شد يُبَاعُ در اصل يُبْيَعُ بود یا متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت
یا را نقل کرده بما قبل دادند بعده یا در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او مفتوح گشت آن
یا را با الف بدل کردند يُبَاعُ شد تُبَاعَانِ يُبَعْنَ وتُبَعْنَ در اصل يُبْيَعْنَ وتُبْيَعْنَ بود یا
متحرک ما قبل او صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل دادند بعده یا در اصل متحرک بود
اکنون ما قبل او مفتوح گشت آن یا را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان
الف و عین الف را حذف کردند يُبَعْنَ تُبَعْنَ شد اسم فاعل بائع در اصل بايِع بود یا واقع
شد بعد الف اسم فاعل در اصل بسلامت نمانده است آن یا را بهمزه بدل کردند بائع بود
حرف اول مفتوح است ثالث را نیز فتح دادند تا در آخرش درآورده الف وحدان را حذف
کردند بَيْعَة شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند باعة شد بَيَّاع
جمع تکسیر از این بائع است بائع اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع
تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او بایع است حرف اول
را ضم دادند ثالث را شد و ساخته فتح دادند سوم جا الف جمع
تکسیر درآورده الف وحدان را حذف کردند بُیّاع
شد [illegible] بِيَع بِيَعَا بِيَعَان بُيَاع [illegible] بُوَيِّع
تمامی را بسوی اصل رد می کنند

[illegible]

اصل قولیٰ بود چون نون تاکید ثقیله بدو متصل شد التقاء ساکنین شد میان یا و نون
مدغم یا را حذف کردند و کسره ما قبل را گذاشتند تا دلالت کند بر حذفه یا قولنّ شد قلنانّ در
اصل قلنَ بود چون نون تاکید ثقیله بدو متصل شد اجتماع ثلاث نونات گردید و اجتماع
ثلاث نونات را در کلام عرب مکروه میداشتند بنابران الف فاصله در میان نون جمع و
نون تاکید ثقیله در آوردند قلنانّ شد **اجوف یائی از باب فَعَلَ یَفْعِلُ البیع**
فروختن باع یبیع بیعاً فهو بائع بائعان بائعون بائعة بیاع بیع بیع بیعاً و بیعان
بیاع بیوع بویع بائعة بائعتان بائعات بوایع بیع بوبعیة وبیع بیاع بیعاً فذاک مبیع
مبیعان مبیعون مبیعة مبیعتان مبیعات مبائع مبیع مبیعتان لم یبع لم یبیع
لا یبیع لا یباع لن یبیع لن یباع الامر منه بع لیبع لیبع لیبع والنهی عنه لا تبع لا تبع لا یبع
لا یبع الظرف منه مبیع مبیعان مبائع مبیع والآلة منه مبیع مبیعان مبائع مبیع
مبیعة مبیعتان مبائع مبیعة مبیاع مبیاعان مبابیع مبیع افعل التفضیل منه
ابیع ابیعان ابیعون اباٰئع ابیع والمونث منه بیعی بیعیان بیعیات بیع بیعی باع
در اصل بیَعَ بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند باع شد بر قیاس
تا باعتا یبعن در اصل بیَعنَ بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند
التقاء ساکنین شد میان الف و عین الف را حذف کردند بعن شد بعده فتح با را بکسره بدل
کردند تا دلالت کند بر حذف یا بعن شد تعلیل دوم بِعنَ در اصل بَیَعنَ بود نقل کرده اند
بیَعنَ بیِعنَ آوردند کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده با ما قبل دادند بعد سلب حرکت ما قبل
التقاء ساکنین شد میان یا و عین یا را حذف کردند بِعنَ شد بهمین دو وجه تعلیل
تا بِعنا یبیع در اصل یَبیِعُ بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده با ما قبل دادند یبیع شد

م فروختن

الف بیا بدل کردند مقتیوِل شد بعده واو و یا بهم آمد نخستین حرف از میان ساکن بود واو
را یا کردند و یا در یا ادغام کردند مقیّل شد بعده یا ثالث را حذف کردیم مُقیْل شد
افعل التفضیل منه اَقوَل اَقوَلان اَقوَلون اَقاوِل اُقیوِل جمع تکسیر ازان اَقوال است
اَقوَل اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح
بود ثانی را نیز فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرف دیگر که بابعد الف جمع تکسیر
بود آن را کسره دادند اَقاوِل شد اُقَیوِل تصغیر ازان اَقوَل اقوال اسم مکبر بود
چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سیوم جا یا
تصغیر در آوردند حرفیکه بابعد یا تصغیر بود آن را کسره دادند اُقَیوِل شد جایز
است که واو را بیا بدل کرده یا را در یا ادغام نمایند و اُقَیّل خوانند والمؤنث منه
قُولیٰ قُولَیان قُولَیات قُوَل قُوَیلیٰ قُوَل جمع تکسیر ازان قُولیٰ است قُولیٰ اسم
وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مضموم است ثانی
را فتح داده الف وحدان را حذف کردند قُوَل شد قُوَیلیٰ تصغیر ازان قُولیٰ است
قُولیٰ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول مضموم است ثانی را
فتح داده سوم جا یا تصغیر در آوردند قُوَیلیٰ شد نون ثقیله قُولَنَّ در اصل قُل
بود چون نون تاکید ثقیله بدو متصل شد ماقبل نون تاکید ثقیله مبنی بر فتح گشت
واو محذوفه را باز آوردند لعدم قاعدة الحذف علیها قُولَنَّ شد قُولانِّ در اصل
قُولا بود چون نون تاکید ثقیله بدو متصل شد قُولانِّ شد قُولُنَّ در اصل قُولُوا بود چون
نون تاکید ثقیله بدو متصل شد التقاء ساکنین شد میان واو و نون مدغم واو را حذف
کردند ضمه را باقی گذاشتند تا دلالت کند بر حذف واو قُولُنَّ شد قُولِنَّ در اصل

وثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر درآوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا
کسره دادند مقاول شد مُقَیِّل تصغیر از آن مقوال است مقوال اسم مکبر بود چون
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای
تصغیر درآوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُقَیوِل شد بعده
واو و یا بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند یا در یا ادغام
کردند مُقَیِّل شد مِقوَلة مِقوَلتان مَقاوِل مُقَیِّلة مَقاوِل جمع تکسیر از آن مِقوَلة
است مِقوَلة اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول
وثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر درآوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا
کسره دادند تاء وحدان را حذف کردند مَقاوِل شد مُقَیِّلة تصغیر از آن مِقوَلة
است مِقوَلة اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند
ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر درآوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره
دادند مُقَیوِلة شد بعده واو و یا بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را
یا کردند و یا در یا ادغام کردند مُقَیِّلة شد مِقوال مِقوالان مَقاوِیل مُقَیِّیل مَقاوِیل
جمع تکسیر از آن مِقوال است مِقوال اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع
تکسیر کنند حرف اول وثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر درآوردند
حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف
را یا بدل کردند مَقاوِیل شد مُقَیِّیل تصغیر از آن مِقوال است مِقوال اسم مکبر بود
چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر
درآوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن

کردند مابعد حذف متحرک ماند امر بیان باشد بسکون آخر آخرش را چیزی نکردند زیراکه مبنی است
والمبنی لایتغیر آخره بدخول العوامل علیه قلن شد تعلیل دوم قُلن در اصل اُقولن بود مأخوذ
از تقولن آنکه علامت استقبال بود آن حذف کردند مابعد حذف ساکن بود نظر کردند بعین کلمه
که مضموم بود همزه وصل بضم درآوردند و امر بیان باشد بسکون آخر آخرش را چیزی
نکردند زیراکه مبنی است والمبنی لایتغیر آخره بدخول العوامل علیه اُقولن شد بعده
ضمه بر واو ثقیل بود نقل کرده باقبل دادند التقاء ساکنین شد میان واو و لام واو را
حذف کردند اُقلن شد بحرکت قاف استغنا از همزه وصل حاصل شد همزه را نیز حذف
کردند قُلن شد الظرف منه مَقال مَقالان مَقاوِل مُقَیِّل مَقال در اصل مَقول
بود واو متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده باقبل دادند واو در اصل
متحرک بود الکنون ماقبلش مفتوح گشت آن واو را بالف بدل کردند مَقال شد مَقاوِل
جمع تکسیر از آن مَقال است مَقال اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَقول بود حرف اول مفتوح بود ثانی را نیز فتح
دادند سیوم جا الف جمع تکسیر درآوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آن را کسره دادند مَقاوِل
شد مُقَیِّل تصغیر از آن مَقال است مَقال اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر
کنند رد کردند بسوی اصلش که مَقول بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سیوم جا یای
تصغیر درآوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آن را کسره دادند مُقَیوِل شد بعده واو و یا
بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند یا در یا ادغام کردند مُقَیِّل
شد والآلة منه مِقوَل مِقوَلان مَقاوِل مُقَیِّل مَقاوِل جمع تکسیر از آن مِقوَل است
مِقوَل اسم وحدان بود چون خواستند که جمع تکسیر کنند حرف اول و ثانی

همزهٔ وصل بضم در اول او درآوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند
علامت وقفی سقوط حرکت شد اُقوُلُ شد بعده ضمه بر واو ثقیل بود نقل کرده با ما قبل
واو دادند التقاء ساکنین شد میان واو و لام واو را حذف کردند اُقُل شد بعده بحرکت
قاف از همزهٔ وصل مستغنی شد همزه را نیز حذف کردند قُل شد قُوُلا را از تَقُولَانِ
بنا کردند تا که علامت استقبال بود آن حذف کردند مابعد حذف متحرک ماند امر همان
باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد قُوُلا شد
تعلیل دوم قُولا در اصل اُقوُلا بود ماخوذ از تَقُولَانِ تا که علامت استقبال بود
آن را حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه عین کلمه او مضموم بود همزهٔ
وصل بضم در اولش درآوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت
وقفی سقوط نون اعرابی شد اُقوُلا شد بعده ضمه بر واو ثقیل بود نقل کرده با ما قبل دادند
اُقُولا شد بعده بحرکت قاف استغنا از همزهٔ وصل حاصل شد همزه را نیز حذف کردند قُولا
شد قُولِی را از تَقُولِینَ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آن حذف کردند مابعد حذف
متحرک ماند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی
شد قُولِی شد تعلیل دوم قُولِی در اصل اُقوُلِی بود ماخوذ از تَقُولِینَ تا که علامت استقبال
بود آن حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه عین کلمه او مضموم بود
همزهٔ وصل بضم در اولش درآوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت
وقفی سقوط نون اعرابی شد اُقوُلِی شد بعده ضمه بر واو ثقیل بود نقل کرده با ما قبل دادند
اُقُولِی شد بعده بحرکت قاف استغنا از همزهٔ وصل حاصل شد همزه را حذف کردند
قُولِی شد قُلنَ را از تَقُلنَ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آن را حذف

[illegible]

واو و یا بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا را در یا ادغام
کردند تعلیل شد مقول مقولان مقولون مقاول مقیل مقول در اصل مقوول
بود ضمه بر واو ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند التقاء ساکنین شد میان هر دو واو نزد
بعضی واو اول که عین کلمه است افتاد لان الثانی علامة والعلامة لا تحذف پس
مقول شد بر وزن مفول و نزد بعضی واو ثانی افتاد لان الثانی زائدة والزائدة
احق بالحذف پس مقول شد بر وزن مفعل بر قیاس است در هر شش صیغه اسم
مفعول مقاویل جمع تکسیر از آن مقول است مقول اسم وحدان بود چون
خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مقوول بود حرف
اول مفتوح بود ثانی را نیز فتحه دادند سیوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه ما بعد
الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل
کردند مقاویل شد مقیل تصغیر از آن مقول است مقول اسم مکبر بود چون خواستند که اسم
مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مقوول بود حرف اول را ضم دادند ثانی را
فتح سوم جا یاء تصغیر در آوردند حرفیکه ما بعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند مقیول شد
بعده واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مقییل شد بعده واو و یا بهم آمدند
نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند بعده اجتماع ثلاث
یاءات شد و اجتماع ثلث یاءات در کلام عرب مکروه بود انداختند بنا بر آن یاء ثالث را نسیاً
منسیاً حذف کردند مقیل شد مقولة مقولتان مقولات مقاویل مقیلة مقاویل جمع
تکسیر از آن مقولة است مقولة اسم وحدان بود چون خواستند که جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی
اصلش که مقوولة بود حرف اول مفتوح است ثانی را نیز فتح دادند سوم جا الف

[illegible]

تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که قاوِل بود حرف اول مفتوح بود ثالث را نیز فتح دادند
و در آخرش را آوردند و الف واحد را حذف کردند قوالة شد بعده واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو
را بالف بدل کردند قالة شد قوال جمع تکسیر از آن قائل است قائل که اسم واحد بود چون خواستند
که اسم واحد را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که قاوِل بود حرف اول را ضم دادند
ثالث را مشدد ساخته فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند الف واحد را حذف
کردند قوّال شد قُوّل قُوَّل قولاء قولان قوائل قُوْل تمامی را بسوی اصل رد میکنند
قُوَیْل تصغیر از آن قائل است قائل اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند
رد کردند بسوی اصلش که قاوِل بود حرف اول را ضم دادند ثانی قابل حرکت نبود
آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا یاء تصغیر در آوردند قُوَیْوِل شد بعده واو
و یا باهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند
قُوَیِّل شد قائلة قائلتان قائلات قوائل قُوَّل قُوَیْلة قوائل جمع تکسیر از آن
قائلة است قائلة اسم واحد بود چون خواستند که اسم واحد را جمع تکسیر کنند حرف
اول مفتوح است ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند
تا و واحد را حذف کردند قوائل شد قُوَّل جمع تکسیر از آن قائلة است قائلة اسم واحد بعد
چون خواستند که اسم واحد را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که قاوِلة بود حرف اول را
ضم دادند ثالث را مشدد ساخته فتح دادند الف و تا واحد را حذف کردند قُوَّل شد
قُوَیْلة تصغیر از آن قائلة است قائلة اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند
رد کردند بسوی اصلش که قاوِلة بود حرف اول را ضم دادند ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو
مفتوحه بدل کردند سوم جا یاء تصغیر در آوردند قُوَیْوِلة شد بعده واو و یا

بود واو متحرک ما قبل او مفتوح آن واو را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف
و لام الف را حذف کردند قُلن شد بعده فتحه قاف را بضمه بدل کردند تا دلالت کند
بر حذف او قُلن شد تا قُلنا تعلیل ثانی قُلن در اصل قَوَلن بود نقل کرده از قولن
یقوُلن آوردند ضمه بر واو ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد سلب حرکت ما قبل بعده التقاء
ساکنین شد میان واو و لام واو را حذف کردند قُلن شد تا قُلنا قیل در اصل قُوِلَ بود
کسره بر واو ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد سلب حرکت ما قبل بعده واو ساکن ما قبل
او مکسور آن واو را بیا بدل کردند قیل شد تا قیلتا قُلن در اصل قُوِلن کسره بر واو
ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان واو و لام واو را حذف کردند قُلن
تا قُلنا یقول در اصل یقوُل بود ضمه بر واو ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند
یقول شد یقلن در اصل یقوُلن بود ضمه بر واو ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند
التقاء ساکنین شد میان واو و لام واو را حذف کردند یقُلن شد یقال در اصل
یقوَل بود واو متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بما قبل دادند
بعده واو در اصل متحرک بود الکنون ما قبل او مفتوح گشت آن واو را بالف بدل کردند یقال
شد تا یقالان یقلن در اصل یقوَلن بود واو متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را
نقل کرده بما قبل دادند بعده واو در اصل متحرک بود الکنون ما قبل او مفتوح گشت آن واو را
بالف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و لام الف را حذف کردند یقلن شد بر این
قیاس تقلن اسم فاعل قائل قائلان قائلون قائل در اصل قاوِل بود واو واقع شد
بعد الف اسم فاعل و در اصل بسلامت نمانده است آن واو را بهمزه بدل کردند قائل شد قائله
جمع تکسیر از آن قائل است قائل اسم واحد آن بود چون خواستند که اسم واحد از جمع تمیز

موسیم موسیم افعل التفضیل منه اوسم اوسمان اوسمون اواسم اوسیم والمونث منه
وسمی وسمیان وسمیات وسم وسمی امر اوسم اوسما اوسموا اوسمی اوسما اوسمن
اوسم را از توسم بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف
ساکن باند نظر کردند بعین کلمه عین کلمه او مضموم بود بهمزه وصل بضم در اولش در آوردند
امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد
اوسم شد موسم جمع تکسیر از آن مسیم است مسیم اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او موسم بود حرف
اول و ثانی را فتحه دادند سیوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع
تکسیر بود آنرا کسره دادند مواسم شد علی هذا القیاس دیگرانرا نیز بسوی اصل رد
میکنند اجوف واوی از باب فَعَلَ یَفعُلُ القول گفتن قال یقول
قولاً فهو قائل قائلان قائلون قائلة قوّال قوّل قُوّل قُوّلاء قُوّلان [illegible]
قوول قویل قائلة قائلتان قائلات قوائل قول قویلة وقیل یقال [illegible]
مقول مقولان مقولون مقولة مقولتان مقولات مقاویل مقیل مقیلة لم یقل
لم یقل لا یقول لا یقال لن یقول لن یقال الامر منه قل لیقل لتقل لیقل والنهی
عنه لا تقل لا تقل لا یقل لا یقل الظرف منه مقال مقالان مقاول مقیل والآلة
منه مقول مقولان مقاول مقیل مقولة مقولتان مقاول مقیلة مقوال مقوالان
مقاویل مقیل افعل التفضیل منه اقول اقولان اقولون اقاول اقیل والمونث منه
قولی قولیان قولیات قول قویلی قال در اصل قول بود واو متحرک ما قبل او مفتوح
آن واو را بالف بدل کردند قال شد بر این قیاس است تا تما لتا قلن در اصل قولن

لن یورم الامر منه رِم لِتُورَم لِیُورَم لِیُورِم والنهی عنه لاتَرِم لاتُورَم لایَرِم لایُورَم
الظرف منه مَوْرِم مَوْرِمان مَوَارِم مُوَیْرِم والآلة منه مِیرَم مِیرَمان مَوَارِم مُوَیْرِم
مِیرَمة مِیرَمتان مَوَارِم مُوَیْرِمة مِیرَام مِیرامان مَوَارِیم مُوَیْرِیم افعل التفضیل منه اَوْرَم
اَوْرَمان اَوْرَمون اَوَارِم اُوَیْرِم والمؤنث منه وُرْمی وُرْمیان وُرْمیات وُرَم
وُرَیْمی یَرِم در اصل یَوْرِم بود واو واقع شد میان یاء مفتوحه و کسرهٔ لازمی ثقیل
بود انداختند یَرِم شد یُورَم در اصل [illegible] بود یَرِم فعل مضارع معلوم بود چون خواستند
که فعل مضارع معلوم را مجهول کنند حرف اول را ضم دادند و ماقبل آخر را فتح داده محذوفه
باز آوردند لعدم قاعدة الحذف علیها یُورَم شد اُوَیْرِم تصغیر از آن وارِم است وارِم
اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی قابل حرکت
نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا یاء تصغیر در آوردند وُوَیْرِم شد بعده
دو واو در اول کلمه جمع آمدند اول را بهمزه بدل کردند اُوَیْرِم شد مَوَارِم جمع تکسیر
از آن مَوْرِم است مَوْرِم اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند
حرف اول مفتوح بود ثانی را نیز فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه بعد
الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل
کردند مَوَارِیم شد امر رِم [illegible] رِم را از تَرِم بنا کردند تاکه علامت
استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حرف متحرک ماند امر بهان باشد بسکون آخر آخرش را
وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد رِم شد مِیرَم در اصل مِوْرَم بود واو
ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مِیرَم شد مَوَارِم جمع تکسیر از آن مِیرَم
است مِیرَم اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان جمع تکسیر کنند [illegible]

لا یضع لن یضع لن یوضع [illegible] لم یضع لم یوضع لیضع لیوضع [illegible] لا تضع
لا یوضع لا تضع لا توضع الظرف منه موضع موضعان مواضع الآلة منه
میضع میضعان مواضع میضعة میضعتان مواضع میضاع میضاعان
مواضیع افعل التفضیل منه اوضع اوضعان اوضعون اواضع
او وضع والمؤنث منه وضعی وضعیان وضعیات وضع وضعیات یضع در اصل یوضع
بود واو واقع شد میان یاء مفتوحه و کسره لازم ثقیل بود انداختند یضع شد بعده
کسره ضاد را بفتحه بدل کردند از جهت رعایت حرف حلقی یضع شد یوضع در اصل
یُوضَعُ بود یُوضَع فعل مضارع معلوم بود چون خواستند که مضارع معلوم را مجهول
کنند حرف اول را ضمه دادند و ماقبل آخر را فتحه واو [illegible] را باز آوردند بعده
قاعده الذی فاء علیها یُوضَع شد امر ضع ضعا ضعوا ضعی ضعا ضعن ضع را از تضع
بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند بعد حذف متحرک ماند امر بیان شد
بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد ضع شد ضعا را از
تضعان بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند بعد حذف متحرک ماند
امر بیان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی
شد ضعا شد **مثال واوی از باب فَعِلَ یَفعَلُ** الورم آماسیدن
وَرِمَ یَرِمُ وَرَماً فهو وارِم وارمان وارمون وارمة وارمتان وارمات وُرَّم وُرُم وُرّام وَرِم وُرَماء وُرّان
وُرَّم وُرُوم اُوَیرِم اُوَیرِمة وارمة وارمتان ج ارمات اوارم وُرَّم اُوَیرِمة وُرِمَ یُورَمُ
وَرَماً فذاک مَورُوم موروم مورومان مورومون مورومة مورومتان مورومات
مواریم مُوَیرِیم مُوَیرِیمة لم یرم لم یورم لا یرم لا یورم لن یرم لن یورم

الامر منه ایجل لتوجل لیوجل والنهی عنه لا توجل لا توجل لا یوجل لا
یوجل الظرف منه موجل موجلان مواجل والآلة منه میجل میجلان
مواجل موجل میجلة میجلتان مواجل موجلة میجال میجالان مواجیل
مواجیل افعل التفضیل منه اوجل اوجلان اوجلون اواجل واجل والمؤنث
منه وجلی وجلیان وجلیات وجل وجلیی ایجل را از توجل بنا کردند تا که علامت
استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن باند نظر کردند بعین کلمه
او مفتوح بود همزه وصل بکسره در اولش در آوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش
را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد اوجل شد بعده واو ساکن ماقبل
او مکسور آن واو را بیا بدل کردند ایجل شد مواجل جمع تکسیر از آن میجل است
میجل اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی
اصلش که اصل او موجل بود بعده حرف اول وثانی را فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر
در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مواجل شد مویجل تصغیر از آن
میجل است میجل اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش
که اصل او موجل بود حرف اول را ضمه دادند وثانی را فتحه سوم جا یاء تصغیر در آوردند
حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مویجل شد مثال واوی از باب
فعل یفعل الوضع نهادن وضع یضع وضعا فهو واضع واضعان واضعون وضعة
وضاع ووضع ووضع وضعاء وضعان وضاع ووضوع اوضع وواضعة وواضعتان
وواضعات او واضع وضع او وضیعة و وضع یوضع وضعا فذاک موضوع موضوعان موضوعون
موضوعة موضوعتان موضوعات مواضیع مویضیع مویضیعة لم یضع لم یوضع لا یضع

دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند مواعد شد مونیعد تصغیر ازان موعد است موعد
اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم
جا یای تصغیر در آوردند مونیعد شد اسم آله مواعد جمع تکسیر ازان میعاد است میعاد اسم
وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که موعد است
حرف اول و ثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر
بود آنرا کسره دادند مواعد شد مونیعد تصغیر ازان میعد است میعد اسم مکبر بود چون
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل میعد موعد است ضم اول
را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره
دادند مونیعد شد مواعید جمع تکسیر ازان میعاد است میعاد اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که موعاد است حرف اول و ثانی را فتح
دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده
الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مواعید شد مونیعید تصغیر ازان میعاد است
میعاد اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که موعاد
بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر
بود آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مونیعید
اسم تفضیل اواعد جمع تکسیر ازان اوعد است اوعد اسم وحدان بود چون
خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول و ثانی را فتح دادند سوم جا الف
جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند اواعد
شد اونیعد تصغیر ازان اوعد است اوعد اسم مکبر بود چون خواستند که

موتعد موتعدة میعد تان موعد موتعدة میعاد میعادان موعید موتعید اسم تفضیل
منه اوعد اوعدان اوعدون اوعد اوتعد والمونث منه وعدی وعدیان وعدیات
وعد وعید ماضی معلوم را از وعدت تا وعدن بر اصل خوبست وعدت وعدتما
وعدتم وعدت وعدتما وعدتن وعدت وعدنا در اصل وعددت الخ بود دال و تا باهم
آمدند هر دو قریب المخرج دال را تا کردند و تا در تا ادغام کردند وعدت الخ شد مجهول
بر قیاس معلوم مضارع معلوم یعد یعدان یعدون تا یعدن در اصل یوعد یوعدان
تا یوعدن بودند واو واقع شد میان یاء مفتوحه و کسره لازمی ثقیل بود انداختند یعد الخ
شدند تعد تعدان الخ در اصل توعد توعدان الخ بودند واو واقع شد میان تاء مفتوح
و کسره لازمی ثقیل بود انداختند تعد تعدان الخ شدند مضارع مجهول از تعلیل سالم است
اسم فاعل جمع مکسر باب وعدة و وعاد و وعد بر قیاس ضربة ضراب ضرب است
اوتعید تصغیر از ان واعد است واعد اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند
حرف اول را ضم دادند ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا یای
تصغیر در آوردند وویعد شد بعده دو واو در اول کلمه بهم آمدند اول را بهمزه
بدل کردند اویعد شد اواعد جمع مکسر از ان واعدة است واعدة اسم وحدان بود
خواستند که اسم وحدان را جمع مکسر کنند حرف اول مفتوح است ثانی قابل حرکت نبود آنرا
بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا الف جمع مکسر در آوردند و تا وحدان را حذف کردند و
تنوین را نیز برای منع صرف واعد شد بعده دو واو در اول کلمه بهم آمدند اول را بهمزه
بدل کردند اواعد شد ظرف مواعد جمع مکسر از ان موعد است موعد اسم وحدان بود
چون خواستند که اسم وحدان را جمع کنند حرف اول مفتوح بود ثانی را نیز فتح دادند

اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند اقشعرّ خوانند وبعضی راء ثانی
را حرکت کسره دادند لان الساکن اذا حرک حرک بالکسر بعده اول ساکن ثانی متحرک
اول را در دوم ادغام کردند اقشعرِّ خوانند وبعضی بترک ادغام اِقشعرِر خوانند
اِقشعرّ را از تقشعرّان بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند
ما بعد حذف ساکن ماند همزه وصل بکسر در اولش در آوردند امر بمان شد با سکون آخر
آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد اقشعرا شد لتقشعر در اصل
لتقشعرُ بود چون لام امر بر اول مضارع مجهول در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی
سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان هر دو راء اول که برای ادغام ساکن
شده بود وراء ثانی که بعلامت جزمی ساکن گشت بعضی راء ثانی را حرکت فتح
دادند لان الفتحة اخف الحرکات بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام
کردند لتقشعرّ خوانند بعضی راء ثانی را حرکت کسره دادند لان الساکن اذا حرک
حرک بالکسر بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند لتقشعرِّ خوانند
وبعضی بترک ادغام لتقشعرِر خوانند مثال واوی از باب فَعَلَ یَفْعِلُ
الوعد وعده کردن وَعَدَ یَعِدُ وَعْدًا وَعِدَةً وَمَوْعِدًا فهو واعِدٌ واعِدانِ واعِدُونَ
وَعَدَةٌ وُعّادٌ وُعَّدٌ وُعَداءُ وُعْدانٌ وِعادٌ وُعُودٌ اُوَیْعِدٌ واعِدَةٌ واعِدَتانِ واعِداتٌ
اَواعِدُ وُعَّدٌ وُعَّدٌ اُوَیْعِدَةٌ وُوعِدَ یُوعَدُ وَعْدًا وَعِدَةً وَمَوْعِدًا فذاک مَوْعُودٌ مَوْعُودانِ مَوْعُودُونَ
مَوْعُودَةٌ مَوْعُودَتانِ مَوْعُوداتٌ مَواعِیدُ مُوَیْعِیدٌ مُوَیْعِیدَةٌ لم یَعِدْ لم یُوعَدْ لا یَعِدُ لا یُوعَدُ لن
یَعِدَ لن یُوعَدَ الامر منه عِدْ لِتُوعَدْ لِیَعِدْ لِیُوعَدْ والنهی عنه لا تَعِدْ لا تُوعَدْ لا یَعِدْ لا
یُوعَدْ الظرف منه مَوْعِدٌ مَوْعِدانِ مَواعِدُ مُوَیْعِدٌ والآلة منه مِیعَدٌ مِیعَدانِ مَواعِدُ

متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم
ادغام کردند اقشعرّ شد یقشعرّ در اصل یقشعرِر بود دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک
حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند
مقشعِرّ شد مقشعِر در اصل مقشعِرِر بود دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک بعد از
حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام
کردند مقشعَرّ شد مُقشعَرّ در اصل مُقشعَرَر بود دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک
بعد از نقل حرکت اول بما قبل اول را در دوم ادغام کردند مقشعَرّ شد لم یقشعرّ در
اصل لم یقشعرِر بود چون لم جازمه در اول فعل مضارع معلوم در آمد آخرش را جزم
کردند علامت جزمی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان هر دو راء راء اول
که برای ادغام ساکن شده بود و راء دوم که بعلامت جزمی ساکن شد بعضی راء ثانی را حرکت فتح
دادند لان الفتحة اخف الحرکات بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند
لم یقشعرَّ خواندند و بعضی راء ثانی را حرکت کسره دادند لان الساکن اذا حرک حرک
بالکسر بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند لم یقشعرِّ خواندند و
بعضی ترک ادغام لم یقشعرِر خواندند الامر منه اقشعرَّ اقشعرِّ اقشعرِر اقشعرّا اقشعرّوا اقشعرّی
اقشعرّا اقشعرِرن اقشعرّ را از تقشعرّ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف
کردند ما بعد حذف ساکن ماند همزه وصل بکسر در اولش در آوردند امر حاضر بلکه آخر
آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان هر دو
راء راء اول که برای ادغام ساکن شده بود و راء ثانی که بعلامت وقفی ساکن
گشت بعضی راء ثانی را حرکت فتح دادند لان الفتحة اخف الحرکات بعده

لا یحرنجم لا یحرنجم لن یحرنجم لن یحرنجم الامر منه احرنجم لتحرنجم لیحرنجم لیحرنجم والنهی
عنه لا تحرنجم لا تحرنجم لا یحرنجم لا یحرنجم الظرف منه محرنجم محرنجمان محرنجمات باب
افعلال الاقشعرار موی برتن خاستن و دانها بر پوست اعضا بر آمدن از سرما
اقشعر یقشعر اقشعرارا فهو مقشعر و اقشعر یقشعر اقشعرارا فذاک مقشعر لم یقشعر
لم یقشعر لم تقشعر لم تقشعر لم اقشعر لم نقشعر لا یقشعر لا یقشعر لن یقشعر لن یقشعر
الامر منه اقشعر اقشعر لتقشعر لتقشعر لتقشعر لیقشعر لیقشعر لیقشعر
لیقشعر لیقشعر لیقشعر والنهی عنه لا تقشعر لا تقشعر لا تقشعر لا تقشعر لا تقشعر لا
لا تقشعر لا تقشعر لا یقشعر لا یقشعر لا یقشعر لا یقشعر الظرف منه مقشعر
مقشعران مقشعرات امر از باب فعلله دحرج دحرجا دحرجوا دحرجی دحرجا دحرجن
دحرج را از تدحرج بنا کردند تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند مابعد حذف
متحرک ماند همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت
شد دحرج شد تا آخر تدحرج را از تتدحرج بنا کردند تا که علامت استقبال بود آن را حذف
کردند مابعد حذف متحرک ماند همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت
وقفی سقوط حرکت شد تدحرج شد تا آخر و از باب افعنلال احرنجم احرنجما
احرنجموا احرنجمی احرنجما احرنجمن احرنجم را از تحرنجم بنا کردند تا که علامت استقبال
بود آن را حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند همزه وصل بکسر در اولش در آوردند همان
باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد احرنجم شد
لتحرنجم لتحرنجما لتحرنجموا لتحرنجمی لتحرنجما لتحرنجمن همچنین امر غایب معلوم و مجهول
باب افعلال اقشعر در اصل اقشعرر بود دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو

ادغام لیحمرر خوانند همبرین قیاس متکلم وحد ومع الغیر است لنحمّر در اصل لنحمر بود چون
لام امر بر اول فعل مضارع مجهول در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت
شد التقاء ساکنین شد میان هر دو راء راء اول که برای ادغام ساکن شده بود و راء
ثانی که بعلامت جزمی ساکن گشت بعضی راء ثانی را حرکت فتحه دادند لان الفتحة اخف
الحرکات بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند لیحمّر خوانند و بعضی راء ثانی
را حرکت کسره دادند لان الساکن اذا حرک حرک بالکسر بعده اول ساکن ثانی متحرک
اول را در دوم ادغام کردند لیحمّرِ خوانند و بعضی بترک ادغام لیحمرر خوانند لاتحمّر در اصل
تحمّر بود چون لاء نهی بر اول فعل مضارع مخاطب معلوم در آمد آخرش را جزم
کرد علامت سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان هر دو راء راء اول که برای
ادغام ساکن شده بود و راء دوم که برای علامت جزمی ساکن گشت بعضی راء ثانی
را حرکت فتحه دادند لان الفتحة اخف الحرکات بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را
در دوم ادغام کردند لاتحمّر خوانند و بعضی راء ثانی را حرکت کسره دادند لان
الساکن اذا حرک حرک بالکسر بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام
کردند لاتحمّرِ خوانند و بعضی بترک ادغام لاتحمرر خوانند همبرین نهج لایحمّر لااحمّر
لانحمّر سه وجه دارد لاتحمّر در اصل تحمّر بود چون لاء نهی بر اول فعل مضارع مجهول در آمد
آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین میان هر دو راء آخره
و همبرین رواست لایحمّر و لااحمّر و لانحمّر **باب افعیلال** احمارّ در اصل احمارر بود
دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند احمارّ
شد یحمارّ در اصل یحمارر بود دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن

بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند احمرّ خوانند و بعضی
ترک ادغام کردند احمرِر خوانند احمرّ را از تحمرّ ان بنا کردند تا که علامت استقبال
بود آن را حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند همزه وصل بکسره در اولش در آوردند
امر بهمان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد
احمرّ شد و برین قیاس است احمرّا و احمرّی و احمررا احمررن را از تحمررن بنا کردند تا
که علامت استقبال بود آن را حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند همزه وصل بکسره
اولش در آوردند امر بهمان باشد بسکون آخر آخرش را چیزی نکرد زیرا که مبنی است احمررن
شد لتحمرّ در اصل تحمرّ بود چون لام امر به اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت
جزمی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان هر دو را را اول که برای ادغام ساکن
شده بود و را ثانی که بعلامت جزمی ساکن شد و بعضی را ثانی را حرکت فتح دادند
لان الفتحة اخف الحرکات بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند لتحمرّ
خوانند و بعضی را ثانی را حرکت کسره دادند لان الساکن اذا حرک حرک بالکسر بعده اول
ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند لتحمرِّ خوانند و بعضی ترک ادغام کردند لتحمرر خوانند
لیحمرّ در اصل یحمرّ بود چون لام امر بر اول فعل مضارع غائب معلوم در آمد آخرش را جزم
کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان هر دو را را اول که ادغام
ساکن شده بود و را ثانی که بعلامت جزمی ساکن شد بعضی را ثانی را حرکت فتح دادند
لان الفتحة اخف الحرکات بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند لیحمرّ
خوانند و بعضی را ثانی را حرکت کسره دادند لان الساکن اذا حرک حرک بالکسر
بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند لیحمرِّ خوانند و بعضی ترک

ساکن ماند همزه وصل بکسر در اولش در آوردند هم چنان باشد بسکون آخر آخرش
را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد اُکتُب شد اُکتُبا را از تکتبان بنا
کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند همزه
وصل بکسر در اولش در آوردند آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط
نون اعرابی شد اُکتُبا اُکتُبن را از تکتُبن بنا کردند تا که علامت استقبال
بود آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند همزه وصل بکسر در اولش در آوردند
آخرش را چیزی نکردند زیراکه مبنی است اُکتُبن شد و در صیغهای باقی همان قیاس است که در
بابهای بالا مذکور شد باب انفعال بر قیاس ابواب گذشته اِنصَرِف اِنصَرِفا اِنصَرِفوا اِنصَرِفی
اِنصَرِفا اِنصَرِفن اِنصَرِف را از تنصَرِفُ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا
حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند همزه وصل بکسر در اولش در آوردند هم
همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد
اِنصَرِف شد دیگر صیغهای بر قیاس بابهای بالا اند. **باب تفعّل و باب تفاعل** بقیاس
باب تفعیل و باب مفاعلة است که در امر حاضر بعد از حذف متحرک می ماند و صیغهای
دیگر ماند صیغهای همان باب است **باب افعلال** اِحمَرَّ در اصل اِحمَرَرَ بود دو حرف
از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند اِحمَرَّ شد
یَحمَرُّ در اصل یَحمَرِرُ بود دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در
دوم ادغام کردند یحمرّ شد مُحمَرٌّ در اصل مُحمَرِرٌ بود دو حرف از یکجنس بهم آمدند
هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند محمرّ شد اُحمُرَّ در اصل
اُحمُرِرَ بود دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده

کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد تضاربا باشد بر قیاس اند دیگر تضاربن را
از تضاربن بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف متحرک
ماند امر بیان شد با سکون آخر آخرش را چیزی نکرد زیرا که مبنی است والمبنی ما لا یتغیر
آخره بدخول العوامل علیه تضاربن شد لتضارب لتضاربا لتضاربوا لتضاربی
لتضاربا لتضاربن لتضارب در اصل تضارب بود چون لام امر در اول فعل
مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لتضارب شد
لتضاربا در اصل تضاربان بود چون لام امر در اول فعل مضارع در آمد آخرش
را جزم کرد علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد لتضاربا باشد بر قیاس اند دیگر
لتضاربن در اصل تضاربن بود چون لام امر در اول فعل مضارع در آمد آخرش
را چیزی نکرد زیرا که مبنی است برهمین قیاس است امر غایب و متکلم معلوم و مجهول
نهی لا تضارب لا تضاربا لا تضاربوا لا تضاربی لا تضاربا لا تضاربن
لا تضارب در اصل تضارب بود چون لای نهی در اول فعل مضارع در آمد آخرش
را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لا تضارب شد لا تضاربا در اصل تضاربان
بود چون لای نهی در اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط نون
اعرابی شد لا تضاربا باشد لا تضاربن در اصل تضاربن بود چون لای نهی
در اول فعل مضارع در آمد آخرش را چیزی نکرد زیرا که مبنی است
برهمین قیاس مجهول است **باب افتعال** لم یکتسب ولن یکتسب بر قیاس صیغهای
که مذکور شدند الامر اکتسب اکتسبا اکتسبوا اکتسبی اکتسبا اکتسبن اکتسب را از
تکتسب بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند

جزمی سقوط حرکت شد لا یفرّحْ شد لا یفرّحا در اصل یفرّحان بود چون لا نهی در
اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد
لا یفرّحا شد بر همین قیاس صیغهای باقی لا یفرّحن در اصل یفرّحن بود چون لا
نهی در اول فعل مضارع در آمد آخرش را هیچ نکرد زیرا که مبنی است ولیکن
لا یفرّحن شد بر قیاس معلوم مجهول است باب مفاعله لم یضارب در اصل
یضارب بود چون لم جازمه در اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم
کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لم یضارب شد لم یضاربا در اصل
یضاربان بود چون لم جازمه در اول فعل مضارع در آمد آخرش را
جزم کرد علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد لم یضاربا شد صیغهای
دیگر بر همین قیاس اند لم یضاربن در اصل یضاربن بود چون لم جازمه در اول
فعل مضارع در آمد آخرش را چیزی نکرد زیرا که مبنی است لم یضاربن
شد بر همین قیاس است مجهول لن یضارب در اصل یضارب بود چون لن
ناصبه در اول فعل مضارع در آمد آخرش را نصب کرد علامت نصبی ظهور
فتح گشت لن یضارب شد دیگر همه صیغها چنانچه بالا مرقوم شد بر همان قیاس
اند الامر ضارِب ضارِبا ضارِبوا ضارِبی ضارِبا ضارِبن ضارِب بدانکه
تضارب بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف متحرک ماند امر
همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد ضارب
شد ضاربا از تضاربان بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف
کردند ما بعد حذف متحرک ماند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف

در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لم یُفرِح شد لم یُفرِحا
در اصل یُفرِحان بود چون لم جازمه در اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد
علامت جزمی سقوط حرکت نون اعرابی شد لم یُفرِحا بر این قیاس است صیغهای
لم یُفرِحن در اصل یُفرِحن بود چون لم جازمه در اول فعل مضارع در آمد آخرش را
هیچ تغیر نکرد زیرا که مبنی است لم یُفرِحن شد بر این قیاس صیغهای مجهول لن یُفرِح
در اصل یُفرِحُ بود چون لن ناصبه در اول فعل مضارع در آمد آخرش را نصب کرد علامت
نصبی ظهور فتح گشت لن یُفرِحَ لن یُفرِحا در اصل یُفرِحان بود چون لن ناصبه
در اول فعل مضارع در آمد آخرش را نصب کرد علامت نصبی سقوط نون اعرابی
شد لن یُفرِحا شد بر این قیاس اند صیغهای باقی لن یُفرِحن در اصل یُفرِحن بود چون
لن ناصبه در اول فعل مضارع در آمد آخرش را هیچ تغیر نکرد زیرا که مبنی است لن یُفرِحن
شد بر قیاس معلوم مجهول است الامر فَرِّح فَرِّحا فَرِّحوا فَرِّحی فَرِّحا فَرِّحن
فَرِّح را از تُفَرِّحُ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند
ما بعد حذف متحرک ماند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی
سقوط حرکت شد فَرِّح شد فَرِّحا را از تُفَرِّحان بنا کردند تا که علامت استقبال
بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف متحرک ماند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را
وقف کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد فَرِّحا شد بر این قیاس است فَرِّحن را از
تُفَرِّحن بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند بعد حذف متحرک ماند امر همان
باشد بسکون آخر آخرش را هیچ تغیر نکردند زیرا که مبنی است فَرِّحن شد لِتُفَرِّح لِتُفَرِّحا
لِتُفَرِّحوا لِتُفَرِّحی لِتُفَرِّحا لِتُفَرِّحن در اصل تُفَرِّحُ بود چون لام امر در اول فعل مضارع

آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد لیکرما شد بر بنقیاس دیگر
لیکرمن در اصل یکرمن بود چون لام امر در اولش درآمد آخرش را چیزی نه کرد زیرا که
مبنی است والمبنی ما لا یتغیر آخره بدخول العوامل علیه لأکرم در اصل أکرم بود چون
لام امر بر اول فعل مضارع درآمد جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لأکرم
شد لنکرم در اصل نکرم بود چون لام امر بر فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علا
مت جزمی سقوط حرکت شد لنکرم شد بر همین قیاس است هشت صیغه مجهول لا تکرم لا تکرما
لا تکرموا لا تکرمی لا تکرما لا تکرمن لا تکرم در اصل تکرم بود چون لاء نهی در
اول فعل مضارع درآمد آخرش جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لا تکرم
لا تکرما در اصل تکرمان بود چون لاء نهی در اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم
کرد علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد لا تکرما شد بر بنقیاس از دیگر لا تکرمن در اصل
تکرمن بود چون لاء نهی در اول فعل مضارع درآمد آخرش را چیزی نه کرد زیرا که مبنی
است لا تکرمن شد بر بنقیاس مجهول نهی است لا یکرم لا یکرما لا یکرموا لا تکرم لا تکرما لا
لا یکرمن لا أکرم لا نکرم لا یکرم در اصل یکرم بود چون لاء نهی در اول فعل مضارع
درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لا یکرم شد لا یکرما در اصل
یکرمان بود چون لاء نهی در اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی
سقوط نون اعرابی شد لا یکرما شد بر بنقیاس از صیغهای باقی لا یکرمن در اصل یکرمن
بود چون لاء نهی در اول فعل مضارع درآمد آخرش را چیزی نکرد زیرا که مبنی است
والمبنی ما لا یتغیر آخره بدخول العوامل علیه لا یکرمن شد و بر بنقیاس نهی مجهول است
باب تفعیل لم یفرّح در اصل یفرّح بود چون لم جازمه در اول فعل مضارع

فهو محمار و حُمّور محمار به احمیرارا فذاک محمار لم یحمار لم یحمار لم یحمار لم یحمارر لم یحمار
لم یحمارر لا یحمار لا یحمار لن یحمار لن یحمار الامر منه احمار احمارا احمار احمارا احماررن لیحمار
لیحمار لیحمارا لیحمار لیحمار لیحمارر لیحمار لیحمار لیحمارر والنهی عنه لا تحمار لا تحمار
لا تحمارر لا تحمار لا تحمار لا تحمار لا تحمار لا تحمار لا تحمارر لا تحمار لا تحمار
الظرف منه محمار محماران محمارات قاعده است که در تمام ابواب ثلاثی مزید
عین کلمه مضموم نیست بنابران در تعلیل بعد از حذف حرف مضارع
در بناء امر نظر بعین کلمه نمیکنند و همزهٔ مکسوره می آرند **باب افعال**
لم یکرم در اصل یکرم بود چون لم جازمه بر اول فعل مضارع درآمد آخرش را
جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لم یکرم شد لم یکرما در اصل یکرمان بود
چون لم جازمه بر اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط
نون اعرابی شد لم یکرما شد برین قیاس است صیغهای باقی لم یکرمن در اصل یکرمن
بود چون لم جازمه بر اول فعل مضارع درآمد آخرش را چیزی نکرد زیرا که مبنی است
والمبنی ما لا یتغیر آخره بدخول العوامل علیه لم یکرمن شد بر قیاس معلوم است
مجهول لن یکرم در اصل یکرم بود چون لن ناصبه بر اول فعل مضارع درآمد آخرش
را نصب کرد علامت نصبی نصب ظاهر گشت لن یکرم شد لن یکرما در اصل یکرمان
بود چون لن ناصبه بر اول فعل مضارع درآمد آخرش را نصب کرد علامت نصبی
سقوط نون اعرابی گشت لن یکرما شد برین قیاس است صیغهای دیگر لن
یکرمن در اصل یکرمن بود چون لن ناصبه در اول فعل مضارع درآمد [illegible]

تفعّل التصرّف خرج کردن تصرّف یتصرّف تصرّفاً فهو متصرّف وتُصرّف یُتصرّف
تصرّفاً فذاک متصرَّف لم یتصرّف لم یُتصرّف لا یتصرّف لا یُتصرّف لن یتصرّف لن یُتصرّف
الامر منه تصرّف لیتصرّف لیُتصرّف والنهی عنه لا تتصرّف لا یتصرّف
لا تُتصرّف لا یُتصرّف الظرف منه متصرَّف متصرَّفان متصرَّفات باب
تفاعل التضارب با کدیگر زدن تضارب یتضارب تضارباً فهو متضارِب
وتُضورب یُتضارب تضارباً فذاک متضارَب لم یتضارب لم یُتضارب لا
یتضارب لا یُتضارب لن یتضارب لن یُتضارب الامر منه تضارب لیتضارب
لیُتضارب والنهی عنه لا تتضارب لا یتضارب لا تُتضارب لا یُتضارب لا
یُتضارب الظرف منه متضارَب متضاربان متضاربات باب
افعلال الاحمرار سرخ شدن احمرّ یحمرّ احمراراً فهو محمرّ واُحمُرّ یُحمرّ احمراراً فذاک
محمرّ لم یحمرّ لم یحمرِّ لم یحمرِر لم یُحمرّ لم یُحمرِّ لم یُحمرَر لا یحمرّ لا یُحمرّ لن یحمرّ لن یُحمرّ الامر منه
احمرّ احمرِّ احمرِر لیحمرّ لیحمرِّ لیحمرِر لیُحمرّ لیُحمرِّ لیُحمرَر والنهی عنه
لا تحمرّ لا تحمرِّ لا تحمرِر لا یحمرّ لا یحمرِّ لا یحمرِر لا تُحمرّ لا تُحمرِّ لا تُحمرَر لا یُحمرّ لا یُحمرِّ لا یُحمرَر
الظرف منه محمرّ محمرّان محمرّات باب استفعال الاستخراج طلب
خروج کردن استخرج یستخرج استخراجاً فهو مستخرِج واستُخرج یُستخرج استخراجاً
فذاک مستخرَج لم یستخرج لم یُستخرج لا یستخرج لا یُستخرج لن یستخرج لن یُستخرج الامر منه
استخرج لیستخرج لیُستخرج والنهی عنه لا تستخرج لا یستخرج لا تُستخرج
لا یُستخرج الظرف منه مستخرَج مستخرَجان مستخرَجات باب افعیلال
الاحمیرار بسیار سرخ شدن احمارّ یحمارّ احمیراراً فهو

دلنواختن أكرم يكرم إكراما فهو مكرم وأكرم يكرم إكراما فذاك مكرم لم يكرم لم يكرم لا يكرم
لا يكرم لن يكرم لن يكرم الامر منه أكرم لتكرم ليكرم ليكرم والنهي عنه لا تكرم لا تكرم
لا يكرم لا يكرم الظرف منه مكرم مكرمان مكرمات **باب تفعيل** التفريح خوشنود
كردن فرّح يفرّح تفريحا فهو مفرّح وفُرّح يُفرّح تفريحا فذاك مفرّح لم يفرّح لم يفرّح
لا يفرّح لا يفرّح لن يفرّح لن يفرّح الامر منه فرّح لتفرّح ليفرّح ليفرّح والنهي عنه
لا تفرّح لا تفرّح لا يفرّح لا يفرّح الظرف منه مفرّح مفرّحان مفرّحات **باب مفاعلة**
المضاربة بايكديگر زدن ضارب يضارب مضاربة فهو مضارب وضورب يضارب
مضاربة فذاك مضارب لم يضارب لم يضارب لا يضارب لا يضارب لن يضارب
لن يضارب الامر منه ضارب لتضارب ليضارب ليضارب والنهي عنه
لا تضارب لا تضارب لا يضارب لا يضارب الظرف منه مضارب
مضاربان مضاربات **باب افتعال** الاكتساب كسب كردن ؛
اكتسب يكتسب اكتسابا فهو مكتسب واكتسب يكتسب اكتسابا فذاك مكتسب لم
يكتسب لم يكتسب لا يكتسب لا يكتسب لن يكتسب لن يكتسب الامر منه اكتسب
لتكتسب ليكتسب ليكتسب والنهي عنه لا تكتسب لا تكتسب لا يكتسب لا يكتسب الظرف منه
مكتسب مكتسبان مكتسبات **باب انفعال** الانصراف بازگشتن انصرف ينصرف
انصرافا فهو منصرف وانصرف ينصرف انصرافا فذاك منصرف لم ينصرف لم ينصرف
لا ينصرف لا ينصرف لن ينصرف لن ينصرف الامر منه انصرف
لتنصرف لينصرف لينصرف والنهي عنه لا تنصرف لا تنصرف لا ينصرف
لا ينصرف الظرف منه منصرف منصرفان منصرفات **باب**

راسکون ملحنه در آخرش تا در آورده یا را حذف کردند شُرَفة شد شُرُوف جمع تکسیر

از آن شریف است شریف اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع

تکسیر کنند حرف اول ثانی را ضم دادند سوم جا واو سکون در آورده یا را حذف

کردند شُرُوف شد شُرَیف تصغیر از آن شریف است شریف اسم مکبر بود چون خواستند

که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتحه سوم جا یاء تصغیر در آوردند

حرفیکه مابعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند شُرَیِّف شد بعده دو حرف از یک جنس بهم

آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند شُرَیِّف شد شرائف

جمع تکسیر از آن شریفة است شریفة اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا

جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح است ثانی را فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر آوردند

حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند تا وحدت حذف کردند شرائف شد

بعده یا واقع شد بعد الف زائده آنرا بهمزه بدل کردند شرائف شد شُرُفات

جمع تکسیر از آن شریفة است شریفة اسم وحدان بود چون خواستند که اسم

وحدانرا جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم دادند دوم را شد ساخته مفتوح کردند

یا و تاء وحدت را حذف کردند شُرُفات شد شُرَیِّفة تصغیر از آن شریفة است شریفة اسم

مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتحه سوم

یاء تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند شُرَیِفة شد

بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام

کردند شُرَیِّفة شد تمام شد ثلاثی مجرد مع جمع تکسیرات والتصغیرات باب

در بیان ثلاثی مزید فیه باب تفعّل یتفعّل الاکرام بزرگ داشتن و بخشیدن

بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح در آخرش
الف ممدوده در آورده یا را حذف کردند شرفا شد شرفا جمع تکسیر از آن شریف
است شریف اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند حرف اول
را کسره دادند ثانی را فتح سوم جا الف جمع تکسیر در آورده یا را حذف کردند شراف
شد شراف جمع تکسیر از آن شریف است شریف اسم وحدان بود چون خواستند که
اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند حرف اول و ثانی را ضم دادند و یار وحدانرا حذف کردند
شرف شد شرف جمع تکسیر از آن شریف است شریف اسم وحدان بود چون
خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را ساکن ساخته در آخرش
الف و نون مزیدتان در آوردند و یا وحدرا حذف کردند شرفان شد شرفان
جمع تکسیر از آن شریف است شریف اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا
جمع تکسیر کنند حرف اول را کسره دادند ثانی را ساکن ساخته در آخرش الف و نون
مزیدتان در آورده یا را حذف کردند شرفان شد اشراف جمع تکسیر از آن شریف
است شریف اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند در اول
الف مفتوحه در آورده ثانی را ساکن ساختند و ثالث را فتح دادند بعد از آن الف
مزیده در آورده یا را حذف کردند اشراف شد اشراف جمع تکسیر از آن شریف
است شریف اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند در اول
الف مفتوحه در آورده ثانی را ساکن ساخته در آخرش الف ممدوده در آورده و
یا را حذف کردند اشرفا شد اشرفا جمع تکسیر از آن شریف است شریف اسم وحدانی
بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند در اول الف مفتوحه در آورده ثانی

والمونث منه ضریبی ضریبیان ضریبیات ضریب ضریبلی ضریب جمع تکسیر ازین ضریبی
است ضریبی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول
مضموم بود ثانی را فتح دادند الف وحدان را حذف کردند ضریب شد ضریبی تصغیر ازان
ضریبی است ضریبی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول مضموم
بود ثانی را فتح دادند سوم جا یاء تصغیر در آوردند ضریبی شد باب فعل
یفعل الشرف بزرگ شدن شرف یشرف شرفا وشرافة فهو شریف شریفان
شریفون شرفاء شراف شرف شرفان اشراف شرفان اشرفاء اشرفة شرف شریف شریفة
شریفتان شریفات شرائف شرف شریفة شرف به یشرف به شرفا وشرافة به فذاک
مشروف به مشروف بهما مشروف بهم مشروف بها مشروف بهن لم یشرف لم یشرف به لا
یشرف لا یشرف به لن یشرف لن یشرف به الامر منه اشرف لیشرف بک لیشرف
لیشرف به والنهی عنه لا تشرف لا تشرف بک لا یشرف لا یشرف به الظرف منه
مشرف مشرفان مشارف مشیرف والآلة منه مشرف مشرفان مشارف
مشیرف مشرفة مشرفتان مشارف مشیرفة مشراف مشرافان مشاریف مشیریف
افعل التفضیل منه اشرف اشرفان اشرفون اشارف اشیرف والمونث منه
شرفی شرفیان شرفیات شرف شریفی شریف در اصل یشرف بود یشرف
فعل مضارع معلوم بود چون خواستند که فعل مضارع معلوم را صفت مشبه
سازند حرف مضارع را حذف کردند بفتح فاء کلمه و عین کلمه را حرکت کسره دادند
ما قبل آخر یاء زائد علامت صفت مشبه در آوردند در آخرش تنوین در آوردند یاء
علامت صفت مشبه شریف شد شرفاء جمع تکسیر ازان شریف شریف اسم وحدان بود

ثقیله و خفیفه بر امر بی لام قیاس باید کرد نهی مخاطب معلوم لا تَضرِب لا تَضرِبا لا تَضرِبوا
لا تَضرِبی لا تَضرِبا لا تَضرِبن نهی غائب معلوم لا یَضرِب لا یَضرِبا لا یَضرِبوا لا تَضرِب لا تَضرِبا
لا یَضرِبن لا اَضرِب لا نَضرِب نهی مجهول بضم حرف مضارع و فتح ما قبل آخر لا یُضرَب
در اصل یُضرَب بود چون لای نهی در اول مضارع در آمد آخرش را جزم کردند
علامت جزمی سقوط حرکت شد در پنج صیغه و بسقوط نون اعرابی شد
در هفت صیغه و سقوط هیچ نگردد در دو صیغه زیرا که مبنی است و تعلیلهای نهی
مجهول بر قیاس نهی معلوم و تعلیلهای با نون ثقیله و خفیفه بر قیاس امر حاضر
الظرف منه مَضرِب مَضرِبان مَضارِب مُضَیرِب مَضارِب جمع تکسیر از آن مَضرِب است
مَضرِب اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح
ثانی را فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند تنوین تمکن را بواسطه منع صرف حذف
کردند مَضارِب شد مُضَیرِب تصغیر از آن مَضرِب است مَضرِب اسم مکبر بود چون خواستند
که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یاء تصغیر در آوردند
مُضَیرِب شد و الآله منه مِضرَب مِضرَبان مَضارِب مُضَیرِب مَضارِب جمع تکسیر از آن مِضرَب
است مِضرَب اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را و
ثانی را فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره
دادند تنوین تمکن را بواسطه منع صرف حذف کردند مَضارِب شد مُضَیرِب تصغیر از آن مِضرَب
است مِضرَب اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را
فتحه سوم جا یاء تصغیر در آوردند حرفیکه ما بعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند مُضَیرِب شد مِضرَبة
مِضرَبتان مَضارِب مُضَیرِبة مَضارِب جمع تکسیر از آن مِضرَبة است مِضرَبة اسم وحدان بود

بود چون نون ثقیله بدو متصل شد نون ثقیله را کسره دادند برای مشابهت بنون تثنیه
اضربانِّ شد اضربنانِّ در اصل لتضربنّ بود چون نون ثقیله بدو متصل شد اجتماع ثلث
نونات شد و اجتماع ثلث نونات را در کلام عرب مستکره میداشتند بنا بر آن الف
فاصله میان نون جمع و نون ثقیله در آوردند تا اجتماع ثلث نونات نشود و نون ثقیله را
کسره دادند برای مشابهت بنون تثنیه اضربنانِّ شد اضربنّ و اضربنّ در اصل
اضربوا بود چون نون ثقیله و خفیفه بدو متصل شد التقاء ساکنین شد میان واو و نون
واو را حذف کردند و ضمه را باقی گذاشتند تا دلالت کند بر حذف واو اضربُنّ و اضربُن
اضربِنّ و اضربِن در اصل اضربی بود چون نون ثقیله و خفیفه بدو متصل شد
التقاء ساکنین شد میان یا و نون یا را حذف کردند و کسره را باقی گذاشتند تا دلالت
کند بر یاء محذوف اضربِنّ و اضربِن شد لتضرب لتضربا لتضربوا لتضربی لتضربا
لتضربن لیضرب لیضربا لیضربوا لتضرب لتضربا لیضربن لا اضرب لنضرب
لیضرب در اصل یضرب بود چون لام امر در اولش در آوردند آخرش را جزم کردند
علامت جزمی سقوط حرکت شد در پنج صیغه و سقوط نون اعرابی شد در هفت صیغه و
سقوط هیچ نکردند در دو صیغه زیرا که مبنی است با نون ثقیله لتضربَنّ لتضربانِّ لتضربُنّ
لتضربِنّ لتضربانِّ لتضربنانِّ با نون خفیفه لتضربَن لتضربُن لتضربِن امر غائب معلوم
با نون ثقیله لیضربَنّ لیضربانِّ لیضربُنّ لتضربَنّ لتضربانِّ لیضربنانِّ لاضربَنّ لنضربَنّ
با نون خفیفه لیضربَن لیضربُن لتضربَن لاضربَن لنضربَن امر غائب مجهول با نون
ثقیله لیُضرَبَنّ لیُضرَبانِّ لیُضرَبُنّ لتُضرَبَنّ لتُضرَبانِّ لیُضرَبنانِّ لاُضرَبَنّ لنُضرَبَنّ
با نون خفیفه لیُضرَبَن لیُضرَبُن لتُضرَبَن لاُضرَبَن لنُضرَبَن و تعلیلهای با نون تاکید ...

[illegible]

لازم نیست و در لیقولن یا الف نگشت زیرا که ماقبل او از کلمهٔ او مفتوح
نیست و در عصوان و رحیان اعلال نکردند زیرا که بعد ازیشان
الف تثنیه است و در دعوا و یدعیان و اخشیا
اعلال نکردند زیرا نچه بعد ازیشان الف تثنیه است و در دعوا و
یدعیان و اخشیا اعلال نکردند زیرا نچه بعد ازیشان الف ضمیر
است اما اخشین محمول است بر اخشیا للمشابهة بینهما
وهی وجوب الفتح قبل ما لحقهما و در سواد و بیاض
بسلامت ماند زیرا نچه ازیشان حرف ساکن نیست که لازم الوقوع
است بخلاف دعت و رمت زیرا که تحقق تا لازم نیست بفصل او
جایز است و در عور و حول و عین و اجتور اعلال نکردند
زیرا نچه محمول اند بر اعور و احول و اعین و تجاور لاتحاد
المعنی و در حیوان و موتان بسلامت ماند زیرا نچه مصدر
بر وزن فعلان است و در جیدی بسلامت ماند زیرا نچه مصدر
بر وزن فعلی است و در قوی و طوی بسلامت ماند زیرا نچه لام کلمهٔ
او را اعلال شده است اما تصحیح قود و خونة شاذ است

[illegible]

وقیل یقال قولا فذاک مقول الامر منه قل والنهی
عنه لا تقل صرف ماضی قال قالا قالوا و مجهول
قیل قیلا قیلوا الخ مستقبل معروف یقول یقولان
یقولون الخ حاضر قل قولا قولوا قولی الخ اسم فاعل
قائل قائلان قائلون قائلة قائلتان قائلات اسم
مفعول مقول مقولان مقولون مقولة مقولتان
مقولات الظرف منه مقال والالة منه مقول و
مقولة و مقوال قال در اصل قول بوده است واو الف گشت
قال شد بقانون هر واوی و یای که متحرک باشد بحرکت لازمی
و بعده الف تثنیه و الف ضمیر و حرف ساکن که لازم بود تحقیق او و
سکون او نباشد و ما قبل او از کلمه او مفتوح باشد و آن واو و یا محمول
بر واو یا صحیح ضروری نباشد و مصدر به وزن فعلی و فعلان
نباشد و لام کلمه او در تغیر متعین داده باشد آنرا بالف بدل کنند چنانچه
قال و باع و باب و ناب و عصا و رحی و رجیل و
لو استطعنا بسلامت ماند زیرا که حرکت واو و یا عارضی است

[illegible]

مضموم آن یا را بواو بدل کنند چنانچه ایقن یوقن ایقانا
فهو موقن الامر منه ایقن والنهی عنه لا یوقن **قانون**
دیگر هر واوی که مضموم بجای فاء کلمه باشد بعده واوی دیگر متحرک
نباشد روا بود که آنرا بهمزه بدل کنند چون اُقّتت و وُقّتت
اُوَیْرِی وَوُوَیْرِی اما در مکسور چنانچه وِسادة اختلاف است
بعضی گفته اند روا باشد وبعضی گفته اند روا نیست اما در مفتوح
روا نیست بالاتفاق واما اَحَد واَناة شاذ است واما اگر دو واو
متحرک در یک کلمه بهم آیند واجب است که واو اول را بهمزه بدل
کنند اگرچه مفتوح بود چنانچه اَواصِل که جمع تکسیر واصِلة است
واُوَیْصِل که تصغیر واصِل است **قانون** دیگر هر واو و یا که در
باب افتعال بجای فاء کلمه افتد وآن واو و یا بدل از همزه نباشد آنرا
تا بدل کنند بعده تا در تا ادغام کنند چنانچه اتّقد یتّقد اتّقادا
فهو متّقد وکذلک حکم الیاء نحو اتّسر یتّسر اتّسارا و در ائتمر
واتّکل تا بدل نکردند زیرا آنچه یا بدل است از همزه واتّخذ
شاذ است **صرف اجوف** قال یقول قولا فهو قائل

[illegible]

و یُوسِ و ماقبل الف همیشه مفتوح باشد اگر حرکت ماقبل الف مخالف گردد
آن الف را بدل کنند بحرفی که موافق حرکت ماقبل اوست چون قُوتِلَ و بُویِعَ
و اُستُبقِیَ و مضاعف آن باشد که یک حرف اصلی وی مکرر باشد نحو مَدَّ
و فَرَّ و سَبَّ و حَبَّ و صرف صحیح اینجا فروگذاشته شد بنابر آن که در
میزان مقدم افتاده مثلا ما حرف مهموز با حرف صحیح برابر باشد مگر در
چند جا که ذکر کرده شود **قانون** هر همزه که ساکن باشد و ماقبل او مفتوح
روا بود که او را بالف بدل کنند چون یَامَنُ **قانون** هر همزه که ساکن باشد
یا مفتوح و ماقبل او مضموم یا واو مده باشد روا بود که او را بواو بدل
کنند چون یُومِنُ و مَقرُوَّةٌ و یُواخِذُ **قانون** هر همزه که ساکن باشد
یا مفتوح و ماقبل او مکسور یا یای مده زایده روا بود که او را بیا بدل کنند
چون یِیمِنُ و بَئِیسٌ و خَطِیَّةٌ **قانون** هر همزه که ساکن باشد و ماقبل او
همزه دیگر متحرک همزه ساکن را واجب است که بدل کنند بحرف علة که موافق
حرکت همزه ماقبل است چنانچه آمَنَ و اُوجِبَ و اِیسِرَ **قانون** هر
همزه که متحرک باشد ماقبل او حرف صحیح ساکن روا بود که حرکت همزه
نقل کرده بما قبل دهند و همزه را حذف کنند چون یَسَلُ و

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العلمین والعاقبة للمتقین والصلوة
والسلام علی رسوله محمد وآله واصحابه اجمعین بدان اسعدک
الله تعالی فی الدارین که جمله افعال متصرفه واسماء متمکنه بر چهار نوعست
صحیح و مهموز و معتل و مضاعف اما صحیح آن باشد که هیچ حرف اصلی او
همزه و حرف علت نباشد و عین و لام او از یک جنس نباشد چون قتل و
ضرب و مهموز آن باشد که یک حرف اصلی او همزه بود چون امر و سئل
و قرء و معتل آن باشد که یک حرف اصلی او حرف علت باشد چون وعد
و قال و رمی و حرف علت سه است واو و الف و یا که مجموع وی وای
باشد و الف همیشه ساکن باشد بی ضغطه چون ما و لا و هر چه متحرک باشد
بصورت الف یا ساکن منضغط باشد آنرا همزه گویند چون رأس

۲

[illegible]

P. Cat 187a.

ومن يتوكل على الله فهو حسبه

الحمد لله والمنة که نسخهٔ خوب و مرغوب علم صرف مسماة به

زرادی

حسب فرمائش تاجران نامی عبد العزیز و فقیر الله و احمد جان

در مطبع دهوب واقع لاهور طبع شد

مذهب سیبویه محقق شد [illegible] فقیر [illegible] نقلب

فافهم و اگر ترسی که الف [illegible] ساکنین آن است [illegible] اگر تصریح [illegible] اجرا [illegible] کلمه [illegible]

علما نباشد غالب موافق باشد و در کلامش اصطلاحیه یعنی [illegible] الهمز [illegible]

خلیل یا مذهب سیبویه [illegible] بحقیقه [illegible] الخلیل [illegible] اذا اجتمعت الهمزتان [illegible] خلیل [illegible]

مثالی شده باشد مجهول [illegible] الا وقتلی عن الخلیل [illegible] الهمزتین [illegible] از جانب [illegible] جمع [illegible]

چنانچه [illegible] سیبویه [illegible] قانون اجتماع [illegible] ساکنین اگر [illegible] الالات [illegible] و یا ادو [illegible]

اختیر [illegible] تا آنکه [illegible] خلیل موافق مذهب سیبویه [illegible] شکل [illegible] آنکه [illegible] و آن واو و [illegible]

کلام تا آنکه [illegible] این تاویل [illegible] مقلوب [illegible] دوم آنکه [illegible] جمع [illegible] همزه [illegible]

خلیل [illegible] الف جمع [illegible] سیوم آنکه [illegible] بعد الف جمع [illegible] آن یای [illegible]

نحو [illegible] سیوم [illegible] جای الف [illegible] مقبل [illegible] همزه [illegible] ساکنه بدل [illegible] همزه [illegible] لیکن [illegible]

همزه بدل کنند چون [illegible] واقع شده باشد [illegible] میان الفین [illegible] دوم آنکه [illegible] مفرد [illegible]

و در مفرد او همزه [illegible] منقلب گردانند [illegible] همزه [illegible] چون [illegible] خطایا و خطیئه [illegible] واو اداوه [illegible]

انفتاح ما قبل با الف [illegible] در مفرد او همزه نباشد [illegible] مفرد [illegible] جمع [illegible] اسلات گذارند

منصوص [illegible] آنکه [illegible] لیکن [illegible] مقدم [illegible] همزه [illegible] ماند [illegible] چنانچه [illegible]

صلایا و صلایه [illegible] سیوم آنکه [illegible] آن همزه با واو بدل کنند [illegible] در اصل [illegible] مقدم [illegible]

در چهارم جا افتد [illegible] یک صورت آن همزه [illegible] و اگر در مفرد او همزه [illegible] اعراب [illegible] مولانا

به واوی [illegible] جمع [illegible] یای [illegible] اختلاف [illegible] الذین [illegible] چنانچه [illegible]

و یا [illegible] عوض آن [illegible] حرکت و تنوین دارند [illegible] چنین شده [illegible] کذا فی [illegible]

نهایت [illegible] بعو [illegible] با اعلال [illegible] تمام شد الالم [illegible]

به همزه بوده است [illegible] منعکس شده کذا فی النعمی [illegible] آمین آمین

غلام احمد غفرالله الصمد [illegible] لکاتبه

تمام شد

مخالف است چنانکه مذکور شد میگوئیم که تحصیل کرده یکی از اهل مذهب خود بیان کرده باشد در قول دیگر پیروی علماء دیگر کرده باشد
چنانچه میر سید شریف در حاشیه کتاب مطول گفته است دلالة طبعی هر لفظی موجود نیست که مذهب خود بیان کرده است

[illegible]

[illegible]

الا انه یجوز السکون ایضاً فی المستقبل نحو یخصّمون و در اسم فاعل
و اسم مفعول مضموم کنند للاتباع چنانچه مقتّلون و در باب تفعّل و تفاعل
چون بجای فاء کلمه طاء افتد و یا ثاء روا بود که او را ساکن کنند

و بعده ادغام کنند و الف وصل در اول
آورند چنانچه اطّهّروا و اثّاقلتم

حاشیه متعلق صفحه		حاشیه متعلق صفحه
[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

۳۰

[illegible]

او الابانة نحو اظّلم واظلم واطّلم ومع الصاد الابانة والادغام

بقلب التاء صادًا لا غير نحو اصطبر واصّبر وكذلك مع الضاد

نحو اضطرب واضّرب وقد حكي اطّجع في اضطجع وچون

بجای فاء کلمه در باب افتعال دال و ذال و زاء باشد روا باشد که تا را بدال

بدل کنند لکن مع الدال الادغام نحو ادّعی اصله ادتعی

ومع الذال الابانة والادغام بقلب احدهما الى الآخر نحو اذدكر

واذّكر وادّكر وكذلك مع الزاء الابانة

والادغام بقلب الدال زاء نحو ازدان وازّان ولكن لا يجوز

فيه ادّان وچون تاء باشد ادغام باید کرد بقلب احدهما الى الآخر

نحو اثّار واتّار ولا يجوز الاظهار وچون سین باشد

اظهار وادغام بقلب الثانية الى الاولى روا بود نحو استمع و

اسّمع ولا يجوز اتّمع بقلب السين تاء وچون بجای عین کلمه

در باب افتعال تا فتد یا صاد اظهار وادغام روا بود ودر فاء

فعل ماضی عند الادغام فتحه وکسره روا بود چون اقتتلوا وقتّلوا

وقِتّلوا واختصموا وخصّموا وهمچنین در فعل مستقبل

۲۹

الاحتیاج الیها ولام کلمه او را از حرکت ضمه داد بعده ادغام کردند مذّت
قانون هرجا که دو حرف ساکن بهم آیند بر غیر حد خود اول ایشان متحرک
باشد آخر حرف را حرکت باید داد والاصل فیه الکسر وغیره بعارض
کالضم فی واو الجمع نحو یغزونّ والفتح فی الم الله وجاز الاوجه
الثلثة فی نحو مدّ الکسرة لانها الاصل والفتح لخفتها والضم للاتباع
الا اذا لقیه ضمیر الغائب والغائبة فحینئذ الضم فی الاول
نحو مدُّه والفتح فی الثانی نحو مدَّها علی الاکثر ولیس هذا
الا علی وجه واحد وجاء مدِّه بالکسر علی القلیل بدانکه احکام
ادغام بسیار است اگر مفصل یاد کرده شود این مختصر احتمال نتواند کرد بنابر آن
فروگذاشته شد ثم اعلم ارشدک الله تعالی ان تاء الافتعال مختص باحکام
لا تنطوی تحت ما ذکرناه والحاجة الی بیانها ماسة کلیة فافردناها
بالذکر بدان اسعدک الله تعالی سعادة که چون بجای
فاء کلمه در باب افتعال یکی از حروف مطبقه افتد وهی الصاد
والضاد والطاء والظاء تا را بطاء بدل کنند لکن مع الطاء
الادغام لا غیر نحو اطّلب ومع الظاء الادغام بقلب احدهما الی الآخر

۲۸

[illegible]

جاز الادغام والاظهار بخلاف نحو مرّی مما كان اوّلها ساكنا وجب
الادغام بدانكه هرجا دو حرف از يك جنس بهم آيند در ايشان
يكى از سه طريق تخفيف كنند يا بادغام چنانكه گفته شد و يا بالحذف
واين بردو نوعست سماعى چنانچه ظلت كه در اصل ظللت بود و قياسى
چنانچه در مانند تنزل كه در اصل تتنزل بود و يا بالابدال واين نيز بردو
نوعست سماعى چنانچه وقد خاب من دسيها كه در اصل دسّسها بود و قياسى
چنانچه در مانند شيراز كه در اصل شرّاز بود و ديماس كه در اصل
دمّاس بود و ديوان كه در اصل دوّان بود و در مانند تقوى كه در اصل
تقوو بود ادغام نكردند لان الابدال مقدم على الادغام و يمدّ كه در اصل
يمدد بود حركت دال اول را نقل كرده بما قبل دادند پس دال اول را در دال دوم
ادغام كردند يمدّ شد قانون هرجا كه دو حرف از يك جنس بهم آيند و
ماقبل ايشان حرف ساكن بود حركت حرف اول نقل كرده بما قبل بايد داد
چنانچه يمدّ ويظلّ كه در اصل يمدد و يظلل بود حركت حرف اول را بما قبل دادند
عين كلمه را در لام كلمه ادغام كردند يمدّ و يظلّ شد مثل در اصل امدد
بود حركت دال اول را بما قبل دادند و همزه را حذف كردند لعدم

وطوى يطوي طيًّا الخ فبقي العين سالمة واعل اللام كما ترى اما اية

وراية شاذ است صرف المضاعف مدّ يمدّ مدًّا الخ

مدّ در اصل مَدَدَ بود دال اول را ساکن کردند و در دال دوم ادغام کردند مدّ

قانون هر جا که دو حرف متحرک از یک جنس بهم آیند بر سبیل لزوم یا از دو

مخرج متقارب باشند و یا اول ایشان ساکن بود و دوم متحرک و یکی از

ایشان زایده برای الحاق نباشد و ماقبل ایشان حرف مدغم

نباشد و یکی از ایشان مبدل نباشد و کلمه از اشتباه ایمن باشد آنگاه اول

را در دوم ادغام باید کرد چنانچه ذبّ و ربّ و سبّ و لبّتُ

و عبدتُّ و در مَدَدٌ و سَبَبٌ ادغام نکردند زیرانچه کلمه ایشان از اشتباه

ایمن نیست و در قُوُوِلَ ادغام نکردند زیرانچه اول ایشان مبدل است

و در مَدَدْنَ و قَرَرْنَ ادغام نکردند زیرانچه حرف دوم متحرک نیست

و در قَعْدَدٌ و شَمْلَلَ ادغام نکردند زیرانچه دوم حرف زاید است برای

الحاق و در حَبَبَ ادغام نکردند زیرانچه ماقبل ایشان حرف مدغم است

و در تَنَزَّلَ ادغام نکردند زیرانچه اجتماع این دو حرف بر سبیل لزوم

نیست و در نحو حَيِيَ مما كان احدهما مبدلا وهما متحركان

٢٦

درطرف نیست ودرهُوَ ویَدْعُو بسلامت ماند زیراکه اسم متمکن

نیست وبدانکه توسط حرف ساکن زائد میان ضمه وواو جمع مانع اعلال نیست

ودرو جدان مانع اعلال است تقول دُلِیٌّ وعِصِیٌّ فی جمع دَلْوٍ وعَصًا بالاعلال

تقول عَتَا عُتُوًّا بالتصحیح وروا بود که فاء کلمه را اتباع عین

کلمه کنی فتقول عِصِیٌّ ودِلِیٌّ اما در حُوٌّ جمع اَحْوَی بسلامت ماند زیرا که

واو زائده نیست بلکه عین کلمه است ومن باب الافعلال اِرْعَوَی

یَرْعَوِی اِرْعِوَاءً فهو مُرْعَوٍ الخ اِرْعَوَی در اصل اِرْعَوَوَ بود واو

دوم را الف کردند وادغام نکردند لان الابدال مقدم علی الادغام فلذلک

تقول قَوِیَ یَقْوَی دون قَوَّ یَقَوُّ ودِیوانٌ دون دِوّانٌ ومن باب الاستفعال

اِسْتَدْعَی یَسْتَدْعِی اِسْتِدْعَاءً الخ وعلی هذا القیاس صرف اللفیف المفروق

فاء فعل او را با معتل فاء قیاس باید کرد ولام فعل او را با معتل لام قیاس باید کرد

چنانچه وَقَی یَقِی وِقَایَةً الخ اما در لفیف مقرون لام کلمه او را با معتل لام قیاس

باید کرد وعین کلمه او را اعلال نباید کرد تحرزا عن توالی

الاعلالین الا فی نحو طَیٍّ ولَیٍّ مما اجتمع فیه الواو والیاء

وتقدم احدهما بالسکون کما تقدم تقول حَیِیَ یَحْیَی حَیٰوةً

لا تَعِل ومن مهموز الفاء والناقص الی یولی ایلاءً فذاک مولی

الامر منه لِ والنهی عنه لا تولِ ومن مهموز العین اثنی یثنی اثناءً فهو مثنیٍ وکذلک

آرءی یرئی اراءةً فهو مُرئٍ وارئ یری اراءةً فذاک مرئ الامر منه

ارِ والنهی عنه لا ترِ علی نقل حرکة الهمزة التی تقابل العین الی

ما قبلها وحذف الهمزة ومن باب التفعیل یحیی تحیّة الخ

و مصدر این باب از ناقص و مهموز اللام بر وزن تفعلة می آید چنانچه تحیة و

برءةً وتسمیة ومن باب المفاعلة ناجی یناجی مناجاة الخ و

من باب الافتعال اعتری یعتری اعتراءً الخ ومن باب الانفعال انقضی

ینقضی انقضاءً الخ ومن باب التفعل تبنّی یتبنّی تبنیًا الخ تبنّیٌ

در اصل تبنّوٌ بود واو را بیا بدل کردند وضمه ما قبل او را بکسره بدل کردند تبنّی

شد **قانون** هر واو که در اسم متمکن بر طرف افتد و ما قبل او مضموم

باشد آن واو را بیا بدل کنند بعده ضمه ما قبل او بکسره بدل کنند زیرا که هر گاه

در طرف باشد و ما قبل او مضموم تقضیه الکسره بدل کنند چنانچه تعشّی

و تجنّی و تبنّیٍ شد بعده اعلال قاضی کردند تبنٍّ شد و نشبه

قلنسٍ فی جمع قلنسوة واول جمع دلو و قلنسوة بسلامت مانند زیرا که

ساکن بود و یکی از ایشان بدل از چیزی نباشد و آن کلمه تصغیر وزن افعل نباشد
آن واو را یا کنند و یا در یا ادغام کنند و اگر ما قبل ایشان ضمه باشد آن را
بکسره بدل کنند چنانچه مَرْمِیٌّ و سَیِّدٌ و اَیَّامٌ و در بُوَیْعٌ و دِیْوَانٌ
واو را یا نکردند زیرا که واو بدل است از الف در اول و یا بدل است
از واو در دوم و در اُسَیْوِدُ ادغام نکردند زیرا که تصغیر اَسْوَدُ
است که بر وزن افعل است اما حَیْوَةٌ و ضَیْوَنٌ شاذ است صرف
الماضی رَاَی رَاَیَا الخ مجهوله رُئِیَ رُئِیَا الخ مستقبل معروف
یَرَی الخ مجهول یُرَی الخ مستقبل معروف با نون ثقیله یَرَیَنَّ الخ
مجهول یُرَیَنَّ الخ امر غایب معروف لِیَرَ لِیَرَیَا لِیَرَوْا الخ مجهوله
لِیُرَ الخ امر حاضر معروف رَ رَیَا رَوْا الخ امر متکلم لِاَرَ لِنَرَ
امر حاضر بنون ثقیله رَیَنَّ الخ نهی غایب معروف لَایَرَ الخ و علی هذا
القیاس المجهول اسم فاعل رَاءٍ الخ اسم المفعول مَرْئِیٌّ الخ
و اعلال دیگر از آنچه در پیش یاد کرده شده است بیرون آید بعد تامل
کرده شود انشاء الله تعالی و ابواب منشعبه را همچنین قیاس باید کرد
فمن باب الافعال اَعْلَی یُعْلِی اِعْلَاءً فهو مُعْلٍ الامر منه اَعْلِ والنهی عنه

٢٣

[illegible]

یا را حرکت کسره دادند کما هو الاصل فی مثله و سیاتیک ذکره انشاء
الله تعالی فعل جحد مستقبل معروف لم یدعُ الخ مجهول لم یُدعَ الخ
مستقبل معروف با نفی تابید لن یدعوَ الخ مجهول لن تُدعیٰ الخ
امر غائب معلوم لِیدعُ الخ امر حاضر معلوم اُدعُ الخ امر متکلم لِاَدعُ
لِندعُ مجهول لِیُدعَ الخ مجهول لِتُدعَ الخ امر متکلم مجهول لِاُدعَ
لِنُدعَ نهی غائب معلوم لا یدعُ الخ نهی حاضر معلوم
لا تدعُ الخ مجهول لا تُدعَ الخ نهی متکلم لا اَدعُ لا ندعُ اسم
فاعل داعٍ الخ اسم مفعول مدعوٌّ الخ مدعوٌّ در اصل مدعُوْوٌ
بود واو را در واو ادغام کردند مدعوٌّ شد **قانون** هر جا که
دو حرف از یک جنس بهم آیند اول را در دوم ادغام کنند و سیاتی حکمه انشاء
الله تعالی فی صرف المضاعف الیائی منه و من مهموز العین رأی
یری رؤیةً فهو راءٍ و رُئِیَ یُری رؤیةً فذاک مرئیٌّ
الامر منه رَ والنهی عنه لا ترَ مرئیٌّ در اصل مرئُوْیٌ بود واو را یا
کردند و یا در یا ادغام کردند و قبل او مکسور کردند مرئیٌّ شد
قانون هر جا که واو و یا بهم آیند در یک کلمه و اول ایشان

۲۲

[illegible]

[illegible]

٢١

زیرانچه مصدر برین وزن از ناقص مختص ست بیا الا نادرا چنانچه
حمایة وسرایة ودرایة وهدایة وولایة ورعایة وغیر ذلک
پس آنچه بواو آید واو را بیا بدل کنند تا در صورت مختلف نباشد فهذا کما
قال بعضهم فی کینونة که در اصل کونونة بود واو را بیا بدل کردند
زیرانچه این وزن در مصدر اجوف یایی غالب آمده ست چنانچه
قیلولة وبینونة وغیر ذلک فما جاء بالواو ابدل واو بیا مستقبل
معروف با نون ثقیله یَدعُونّ الخ مجهول بها یُدعَیِنّ الخ واصل
یدعونّ یدعوونّ بوده ست واو الف گشت وبیفتاد چون نون
تاکید ثقیله بدو متصل شد نون اعرابی ساقط شد دو ساکن بهم آمدند واو
ونون مدغم واو را ضمه دادند یدعونّ شد قانون هرجا که دو ساکن
بهم آیند در غیر حد خود اول ایشان واو جمع باشد وحرکت ما قبل او مخالف
او گرد وآنرا ضمه باید داد چنانچه دعوا الله ولا تخشوا الناس
تدعینّ در اصل تدعوینّ بود واو الف گشت وبیفتاد تدعینّ
شد چون نون تاکید ثقیله بدو متصل شد نون اعرابی ساقط
شد بعده دو ساکن بهم آمدند یا ونون مدغم اول ایشان مده نبود

[illegible]

[illegible marginal notes]

در اصل دُعُوُو بود حرکت واو نقل کرده بما قبل دادند بعده التقای ساکنین شد
میان هر دو واو واو اول را حذف کردند دُعُوا شد واو را بیا بدل کردند
زیرا آنچه در حکم وسط است یا آنچه ضمیر مرفوع متصل در حکم جزء کلمه است
پس آنچه پیش از و باشد در حکم وسط باشد دلیل بر آنکه ضمیر مرفوع بمنزله
جزء کلمه است که چون ضمیر منصوب متصل بدو لاحق میشود فصل میان
ضمیر مرفوع متصل و میان او درست نبود چون **مستقبل معلوم**
یدعو یدعوان یدعون الخ جمع مذکر و مونث هر دو بیک طریق
آیند الا ان الواو ضمیر فی جمع المذکر و لام الکلمة فی المونث
فوزن الاول یفعُون و وزن الثانی یفعُلن و مجهول یُدعی
یدعیان الخ یدعیان در اصل یدعوان بود واو را یا کردند
یدعیان شد **قانون** هر واو که در کلمه ثالث باشد چون رابع گردد
فصاعدا و حرکت ما قبل او مخالف او باشد واو را بیا بدل کنند چنانچه
یُدعیان [illegible] رُضیان اعلیت فاغزیت و استعلیت
و مُعلیان و مستعلیان و در عداوة واو را بیا بدل نکردند
زیرا آنچه ما قبل او متحرک نیست اما شکایة محمول است بر حکایة و غیر ذلک

۲۰

[illegible marginal notes]

١٥

تناول والنهي عنه لا تتناول وعلى هذا القياس صرف ناقص

واوی دعا يدعو دعاءً ودعوةً ودِعوةً ودُعوةً

فهو داعٍ ودُعي يُدعى دعاءً فذاك مدعوٌّ الامر منه اُدعُ

والنهي عنه لا تدعُ دعاءٌ در اصل دعاوٌ بود واو را بهمزه بدل کردند

دعاء شد قانون هر واوی و یائی که بعد الف زائد در طرف افتد

ویا در حکم طرف آنرا بهمزه بدل کنند چنانچه دعاء وعداء ة و

سقاء وسقایة ودر عداوة وسقایة بسلامت ماند زیرا که نه در

طرفست ونه در حکم طرف ودر رایٔ جمع رایة بسلامت ماند

زیرا که ما قبل او الف مبدلست زائده نیست یدعو در اصل

یدعُوُ بود واو را ساکن کردند یدعو شد قانون هر واوی و

یائی که بر طرف باشد مضموم یا مکسور وما قبل او نیز مضموم یا مکسور آنرا

ساکن کنند وحرکت او را حذف کنند چنانچه یدعو ویرمی وداعٍ

ورامٍ ولن یدعوَ ولن یرمیَ واجیبوا داعیَ الله ساکن

نکردند زیرا که نه مضموم است ونه مکسور دُعِیَ در اصل دُعِوَ بود

واو را یا کردند دُعِیَ شد قانون هر واوی که ما قبل

اختتْ والنهي عنه لا تختتْ اسم فاعل و اسم مفعول هر دو بر یک صورت مفتعَل
آیند الا آن واسم الفاعل مُفتعِل بکسر العین واسم المفعول
بفتح العین و من باب الانفعال انقاد ینقاد انقیادًا فهو
منقاد الامر منه انقد والنهي عنه لا تنقد و من باب
الاستفعال استعان یستعین استعانة فهو مستعین و استُعین
یستعان استعانة فذاک مستعان الامر منه استعِن و
النهي عنه لا تستعن ما استحوذ یستحوذ شاذ است در ابواب
دیگر اجوف اعلال نقیاد و چنانچه من باب تفعیل حوّل یحوّل تحویلا
فهو محوِّل و حوّل یحوّل تحویلا فذاک محوَّل الامر منه حوِّل
والنهي عنه لا تحوّل و من باب تفعُّل تحوّل یتحوّل تحوّلا فهو متحوِّل
و تُحوِّل یتحوّل تحوّلا فذاک متحوَّل الامر منه تحوّل والنهي عنه
لا تحوّل و من باب مفاعله ناول یناول مناولة فهو مناول و
نوول یناول مناولة فذاک مناول الامر منه ناول والنهي
عنه لا تناول و من باب تفاعُل تناول یتناول تناولا فهو
متناول و تنوول یتناول تناولا فذاک متناول الامر منه

الهمزة المکسورة یاءً مفتوحة فصار خطائی فقلبت الیاء
الثانیة الفاً لتحرکها وانفتاح ما قبلها فصار خطایا کما
هو القیاس فی نحو مطایا واین قول سیبویه است اما بر قول خلیل قلب
کردند همزه را بجای یا بردند و یا را بجای همزه آوردند فقعل به ما
فُعِلَ فی مطایا واعلال دیگر از آنچه یاد کرده شد اجوف واو
خاف یخاف وهاب یهاب وطال یطول همزه بن قیاس
باید کرد وکذا ابواب شش شعبه چنانچه باب افعال اغاث یغیث اغاثة
فهو مغیث واُغیث یغاث اغاثة فذاک مغاث الامر منه
اغث والنهی عنه لا تغث اما اخیل واغیم ولفظ این شاذ
اما اغاثة در اصل اغواثا بود حرکت واو نقل کرده بما قبل دادند و
واو را الف کردند بعده دو ساکن بهم آمدند اول را حذف کردند و
عوض او تا در آخرش فرا آوردند اغاثة شد قانون هر حرفی
که در مصدر ساقط شود بغیر التقاء تنوین عوض او تا در آخرش در
آوردند حیث عدة وسعة واغاثة واستغاثة فان
باب الافتعال اختار یختار اختیارا فهو مختار الامر منه

احق بالحذف اما مثل مضيوفة ومخيوطة شاذ است

ومن مهموز الفاء اب يأوب اوباً فهو آئب الامر منه

اُب والنهي عنه لا تأب ومن معتل العين ومهموز اللام

جاء يجيئ جيئاً ومجيئاً فهو جاءٍ وجيئ يجاء جيئاً فذاك مجيئ

الامر منه جئ والنهي عنه لا تجئ جاءٍ در اصل

جائئ بود ودرين دو قول است اول آنکه يا را همزه بدل کنند

کما تقدم بعده دو همزه متحرک بهم آمدند یکی از ایشان مکسور

بود دوم را بیا بدل کردند کما تقدم پس اعلال قاض کردند

جاءٍ شد واین قول سیبویه است دوم آنکه عین کلمه را قلب

بجای لام کلمه بردند کراهة لاجتماع الهمزتین

واین قول خلیل است بعده اعلال قاض کردند جاءٍ شد

فعلی هذا نحو خطایا کان فی الاصل خطائی علی وزن

فعائل کما هو القیاس فی جمع فعیلة ثم قلبت

الیاء همزة فصار خطاءء کما تقدم فاجتمع الهمزتان

فقلبت الهمزة الثانیة یاء کما تقدم فصار خطائی فقلبت

15

بود و بعده حرف ساکن نباشد آنرا بهمزه بدل کنند چنانچه اوائل و بوائع
و در معایش و معاون بسلامت ماند زیرا نچه پیش از الف حرف
علة نیست بدانکه تقدم حرف علة شرط در اعلال حرف اصلی است
اما در زائده شرط نی وکذلک تقول اساود فی جمع اسود و صحائف
و عجائز فی جمع صحیفة و عجوزة و در طواویس بسلامت
ماند زیرا نچه بعد او حرف ساکن است الیائی منه باع یبیع
بیعا فهو بائع و بیع یباع بیعا فذاک مبیع الامر منه
بع والنهی عنه لا تبع مبیع در اصل مبیوع بود حرکت یا نقل کرده
بما قبل دادند کما تقدم بعده ما قبل یا را بکسره بدل کردند برای
یا و کذلک هر یائی که ساکن باشد و بجای عین کلمه افتد ما قبل او مضموم
باشد ضمه آن را بکسره بدل کنند از برای محافظت یاء
چنانچه بیض و قسمة ضیزی اما در مانند طوبی ضمه را بکسره بدل
نکردند للفرق بینه و بین فعلی پس دو ساکن بهم آمدند یکی را
حذف کردند پس واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند
مبیع شد و قیل دوم را حذف کردند لان الزائدة

برای موافقت فعل اگرچه مانع تمایم بود و در اَسْوَد و اَبْیَض
بسلامت ماند زیرا انچه اسم بر وزن افعل اند و در اَحیی و استحیی
واستهوی بسلامت مانده ست زیرا انچه لام کلمه ایشان
را اعلال شده ست و در اِجْلَوَّذَ بسلامت ماند زیرا انچه
ما قبل او ساکن مدغم ست نظیر نیست و در قاول و تقاول
اعلال نکردند زیرا انچه ما قبل او قابل حرکت نیست و در اَعْوَرَ
واِسْتَعْوَذَ بسلامت ماند زیرا انچه در اصل بسلامت مانده
ست فلذلك تقول اعار علی قول من تقول عارد
اعوه علی قول من یقول عود قائل در اصل قاول بوده ست
واو را بهمزه بدل کردند قائل شد قانون هر واوی و یای
که بعد از الف اسم فاعل بفتد و در اصل بسلامت نمانده باشد
آنرا بهمزه بدل کنند چنانچه قائل و بایع و در مقاول و
مبایع بسلامت ماند زیرا انچه در اصل بسلامت مانده است
وکذلك تقول عائر د عاوه علی اختلاف القولین و
کذلك هر واوی و یای که بعد از الف مفاعل افتد نه حرف علت

یقال در اصل یقول بود نقل حرکت واو را نقل کرده بما قبل
دادند واو را با الف بدل کردند یقال شد **قانون** هر واو
ویای که مفتوح باشد و در غیر فعل تعجب بجای عین کلمه افتد و بین
الساکنین لزوما تحقیقا او تقدیرا نیفتاده باشد ولام کلمه را
اعلال نشده باشد و در اصل بسلامت نمانده باشد و کلمه اسم
بروزن افعل نباشد و ماقبل او حرف ساکن **نظم** قابل
حرکت بود حرکت او را بما قبل دهند واو و یا را الف گردانند
چون یقال و یباع واعان واستعان ومعان و
مستعان واما در ما اقوله تعلیل نکردند زیرا انچه فعل تعجب
است و در خلوة و حلیة اعلال نکردند زیرا انچه بجای عین
کلمه نیفتاده اند و در احوال واقوال و تقوال و مقوال
اعلال نکردند زیرا انچه بین الساکنین لزوما تحقیقا افتاده است
و در مقول اعلال نکردند زیرا انچه در اصل مقوال بوده است
اما در یقلن ولم یقل اعلال کردند زیرا انچه سکون لام عارضیست
ولا عبرة به واما در اغاثة واستغاثة اعلال کردند

إن شاء الله تعالى قيل در اصل قُوِلَ بود حركت واو نقل كرده
بما قبل دادند پس واو ساكن ماقبل او مكسور آن واو را بيا
بدل كردند قيل شد قانون هر واوى و يائيكه مضموم يا مكسور
در فعل متصرف و مايتعلق به متوسط بود و يا در حكم توسط و در اصل
سلامت مانده باشد و ماقبل او مفتوح نباشد حركت او نقل كرده
بما قبل دهند چون قيل و بيع و يقول و يبيع و تغزين
و ترمون و مقول و مقيل در ادؤر و اعين علال نكنند
زيرا كه نه فعل است و نه متعلق بدو و در يرى و رمى و يدعو
حركت واو و يا بما قبل ندادند زيرانچه در طرف است و در جهور
و يحيي و يحيي و يستحيي حركت واو و يا بما قبل ندادند زيرا كه
در اصل بسلامت مانده است و در قوي حركت واو را بما قبل
ندادند زيرانچه ماقبل او مفتوح است الا آنكه در ماضى مجهول اگر
حرف علة مكسور و ماقبل او مضموم نقل حركت لازم نيست بلكه
حذف حركت و اشمام نيز رواست تقول في قيل قيل و
قول و في بيع بيع و بوع و در غير او لازم است چنانچه

اول ایشان مده بود نخستین را بیفکنند چنانچه قُلْنَ وَيَقُلْنَ وَلَمْ يَقُلْ

يَقُلْ وَبِعْ وَيَبِعْنَ [illegible] وَلَمْ يَبِعْ وَدَعَتْ وَرَمَتْ

[illegible] دو حرف علة ساکن بهم آیند علی نحو ما ذکرنا

اول [illegible] را حذف باید کرد زیرا که

زایده علامت است والعلامة لا تحذف وبعضی گفته

اند دوم را حذف باید کرد لانّ الزائدة احق بالحذف

فعلی هذا المحذوف من نحو مقولٍ واو مفعولٍ وعلى

الاول عين الكلمة وبدان که حرکت عارضی در حکم سکون

است وحرکت عارضی آن بود که حرف متحرک مستحق سکون بود

باشد بنابر ضرورت متحرک کرده باشند ولهذا تقول قُلِ الحقّ

وبِعِ الثوب ودعتا بخلاف لم يقولا لانّ الجزم

واقع على النون دون اللام وكذلك قولا لانّ البناء

يتبع اعراب المستقبل امّا قولن محمول على قولا

لما تقدم ودر ادعوا الله وقل الحقّ حذف نكردند آخر كلمه را

حركت دادند زيرا كه اول ايشان مدّ نيست وسيأتي حكمه

چنانچه اعلال طاٰی گزو مانند تجیل جوانا شناوست قُلن که در
اصل قوُلن بوده است نقل کرده از قوُلن به قُوُلن آوردند
واو حرف ضعیف بود ضمه بر واو دشوار داشتند نقل کرده
بما قبل واو دادند واو را بیفگندند قُلن شد سوال چرا نقل کرده
از قوُلن به قُوُلن آوردند جواب زیرا نچه اگر بر اصل خود بماندی
واو الف گشتی و بیفتادی دلیل نبودی بر حذف واو و کذلک
بِعن که در اصل بیعن بوده است نقل کرده از بیعن به بِیعن آوردند
حرکت یا نقل کرده بما قبل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل و
ساکن بهم آمدند اول را حذف کردند بِعن شد او تقول و او و یا
الف گشتندی و بیفتادندی و ما قبل حرف علت در قُلن مضموم کردند
در بِعن مکسور قانون دیگر هر واوی و یایی که در ماضی ثلاثی
مجرد الف گردد و سبب آن حرکت ما قبل او را موافق او گردانند
اما در خِفن حرکت واو بما قبل دادند واو را بالف بدل کردند
برخلاف قیاس سوال واو را چرا بیفگنند جواب
از برای آنکه هر جاییکه دو ساکن بهم آیند بر غیر حد خود.

[illegible]

و مُضَيرِبَة تصغیر از آن مَضرُوبٌ و مَضرُوبَة است مَضرُوب و مَضرُوبَة اسم مکبر بود
چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر
در آوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو
را بیا بدل کردند مُضَيرِبٌ و مُضَيرِبَة شد و لَم يَضرِبْ در اصل يَضرِبُ بود چون لم جازمه
در اولش در آوردند آخرش را جزم کردند علامة جزمی سقوط حرکت شد در پنج صیغه
سقوط نون اعرابی شد در هفت صیغه و سقوط هیچ نکرد در دو صیغه زیرا که مبنی است
والمبنی ما لا یتغیر آخره بدخول العوامل علیه و همچنین است جحد مجهول لا یُضرَبُ در اصل یَضرِبُ
بود چون لا نفی در اولش در آوردند آخرش را هیچ نکرد بلکه معنی مثبت را منفی ساخت
لا یَضرِبُ شد لَن یَضرِبَ لَن یَضرِبَا الی آخره در اصل یَضرِبُ یَضرِبَانِ الخ بود چون
لن ناصبه در اولش در آوردند آخرش را نصب کردند علامت نصبی ظهور فتحات شد در پنج
صیغه و سقوط نونات اعرابی شد در هفت صیغه و سقوط هیچ نشد در دو صیغه زیرا که مبنی
است والمبنی ما لا یتغیر آخره باختلاف العوامل علیه لن یضرب شد اِضرِبْ اِضرِبَا اِضرِبُوا
الخ در اصل تَضرِبُ تَضرِبَانِ الخ بود تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند بعد حذف
ساکن را نظر کردند بعین کلمه عین کلمه او مکسور بود همزه وصل مکسوره در اولش در آوردند آخر
همان صیغه را بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد در یک صیغه و سقوط
نونات اعرابی شد در چهار صیغه و سقوط هیچ نشد در یک صیغه زیرا که مبنی است والمبنی ما لا یتغیر آخره
بدخول العوامل علیه با نون ثقیله اِضرِبَنَّ اِضرِبَانِّ اِضرِبُنَّ اِضرِبِنَّ اِضرِبَانِّ اِضرِبْنَانِّ با نون
خفیفه اِضرِبَنْ اِضرِبُنْ اِضرِبِنْ اِضرِبَنْ و اِضرِبُنْ و اِضرِبِنْ در اصل اِضرِبْ بود چون نون ثقیله و خفیفه
هر دو متصل شدند ماقبل نون مبنی بر فتح گشت اِضرِبَنَّ و اِضرِبَنْ شد اِضرِبَانِّ در اصل اِضرِبَا

وثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا یای تصغیر در آوردند ضُوَیْرِبٌ
شد ضاربتهٌ ضاربتان ضاربات ضوارب جمع تکسیر ازان ضاربة است ضاربة
اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح بود آنرا
بحال خود گذاشتند ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا الف
جمع تکسیر در آوردند تاء وحدان را حذف کردند ضوارب شد و تنوین تمکن را برای منع
صرف نیز حذف کردند ضوارب شد ضُرَّب جمع تکسیر ازان ضاربة است ضاربة
اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم دادند
ثالث را مشدد ساخته حرکت فتح دادند بعده الف و تاء وحدان را حذف کردند ضُرَّب شد
ضُوَیْرِبَة تصغیر ازان ضاربة است ضاربة اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را
مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند
سوم جا یای تصغیر در آوردند ضُوَیْرِبَة شد مَضْرُوبٌ مَضْرُوبَانِ مَضْرُوبُونَ مَضْرُوبٌ
در اصل یُضْرَبُ بود یُضْرَبُ فعل مضارع مجهول بود چون خواستند که فعل مضارع مجهول
را اسم مفعول سازند حرف مضارع را حذف کردند و عوض او میم مفتوحه بضم عین کلمه در آوردند
و ضمه او را دراز کردند تا ازو واو ظاهر شود و در آخرش تنوین تمکن در آوردند برای علامت
اسمیت مَضْرُوبٌ شد مَضَارِیبُ جمع تکسیر ازان مَضْرُوبٌ و مَضْرُوبَةٌ است مَضْرُوبٌ
و مَضْرُوبَةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح
بود ثانی را فتح دادند سوم جا الف علامت جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع
تکسیر بود آنرا کسره دادند واو ساکن ماقبل او مکسور آنرا بیا بدل کردند و تاء وحدان را
حذف کردند تنوین تمکن را بواسطه منع صرف حذف کردند مَضَارِیبُ شد مُضَیْرِیبٌ

بود ثالث ورابع را نیز فتحه دادند والف وحدانرا حذف کردند عوض آن تا متحرک
در آخرش در آوردند ضربة شد ضراب جمع تکسیر از ان ضارب است ضارب اسم
وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر در آورند والف وحدانرا
حذف کردند ضراب شد ضرّب جمع تکسیر از ان ضارب است ضارب اسم وحدان
بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را ضمه دادند وثالث
را مشدد ساخته حرکت فتحه دادند والف وحدانرا حذف کردند ضرّب شد ضرب
جمع تکسیر از ان ضارب است ضارب اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا حذف
کردند ضرب شد ضربا جمع تکسیر از ان ضارب است ضارب اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند حرف اول را ضمه دادند ثالث ورابع را فتحه دادند الف
ممدوده در آخرش در آوردند والف وحدانرا حذف کردند ضربا شد ضربان جمع تکسیر
از ان ضارب است ضارب اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند
حرف اول را ضمه دادند ثالث را ساکن ساخته در آخرش الف ونون مزیدتان در آورده
الف وحدانرا حذف کردند ضربان شد ضراب جمع تکسیر از ان ضارب است ضارب
اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند حرف اول را کسره دادند و
ثالث را فتح بعد از ان الف جمع تکسیر در آورده الف وحدانرا حذف کردند ضراب
شد ضروب جمع تکسیر از ان ضارب است ضارب اسم وحدان بود چون خواستند که
اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند حرف اول وثالث را ضمه دادند بعد حرف ثالث واو ساکن
در آورده الف وحدانرا حذف کردند ضروب ضویرب تصغیر از ان ضارب
است ضارب اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضمه دادند

[illegible]

[illegible]

احسب لنحسب لیحسب لیحسب والنهی عنه لاتحسب لاتحسب لاتحسب لاتحسب الظرف
منه محسب محسبان محاسب محیسب والالة منه محسب محسبان محاسب محیسیب
محسبة محسبتان محاسب محیسبة محساب محسابان محاسیب محیسیب افعل
التفضیل منه احسب احسبان احسبون احاسب واحیسب والمونث منه حسبی
حسبیان حسبیات حسب وحسیبا ضرب دراصل ضربا بود ضربا اسم مصدر بود چون
خواستند که فعل ماضی معلوم سازند حرف اول مفتوح بود ثانی وثالث را فتح دادند
وتنوین تمکن را حذف کردند برای علامت فعلیت تا از ضربا ضرب شد یضرب
دراصل ضرب بود ضرب فعل ماضی معلوم بود چون خواستند که فعل ماضی معلوم را
فعل مضارع معلوم سازند یک حرف از حرف اتین مفتوح در اولش درآورده فاکلمه را
سکون وعین کلمه را کسره دادند ودر آخر اعراب رفعی در آوردند تا از ضرب یضرب
شد ضارب دراصل یضرب بود حرف مضارع را حذف کردند فاکلمه را مفتوح کرده بعد از آن
الف علامت اسم فاعل درآوردند ودر آخرش تنوین تمکین آوردند ضارب شد ضاربان در
اصل ضارب بود در آخرش الف علامت رفع یا یا ماقبل مفتوح علامت نصب وجر ونون
مکسوره عوض تنوین مفرد یا حرکت مفرد یا عوض هر دو علی اختلاف الاقوال در آوردند
ضاربان شد فی حالة الرفع وضاربین شد فی حالتی النصب والجر ضاربون دراصل
ضارب بود در آخرش واو علامت رفع یا یاء ماقبل مکسور علامت نصب وجر ونون
مفتوحه عوض تنوین مفرد یا حرکت مفرد یا عوض هر دو در آوردند ضاربون شد فیما
الرفع وضاربین شد فی حالتی النصب والجر ضربة جمع تکسیر از ضارب است ضارب
اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح

هو العالم علم عولمة وعلم يعلم علما فذاك معلوم معلومان معلومون معلومة معلومتان معلومات
معالم معاليم معيلم معيلمة لم يعلم لم يعلم لا يعلم لا يعلم لن يعلم لن يعلم الامر منه اعلم لتعلم
ليعلم ليعلم والنهي عنه لا تعلم لا تعلم لا يعلم لا يعلم الظرف منه معلم معلمان معالم
معيلم والالة منه معلم معلمان معالم معيلم معلمة معلمتان معالم معيلمة معلام
معلامان معاليم معيليم افعل التفضيل منه اعلم اعلمان اعلمون اعالم اعيلم والمؤنث
علمى علميان علميات علم عليمى **باب فعل يفعل** الفتح کشادن فتح يفتح
فتحا فهو فاتح فاتحان فاتحون فتحة فتاح فتح فتح فتاح فتحان فتاح
فتوح فويتح فاتحة فاتحتان فاتحات فواتح فتح فويتحة وفتح يفتح فتحا
فذاك مفتوح مفتوحان مفتوحون مفتوحة مفتوحتان مفتوحات مفاتح
مفيتح مفيتحة لم يفتح لم يفتح لا يفتح لا يفتح لن يفتح لن يفتح الامر منه افتح لتفتح ليفتح
ليفتح والنهي عنه لا تفتح لا تفتح لا يفتح لا يفتح الظرف منه مفتح مفتحان مفاتح
مفيتح والالة منه مفتح مفتحان مفاتح مفيتح مفتحة مفتحتان مفاتح مفيتحة مفتاح
مفتاحان مفاتيح مفيتيح افعل التفضيل منه افتح افتحان افتحون افاتح افيتح والمؤنث
منه فتحى فتحيان فتحيات فتح فتيحى **باب فعل يفعل** الحسب والحسبان
پنداشتن و شمردن حسب يحسب حسبا وحسابا وحسبانا فهو حاسب حاسبان
حاسبون حاسبة حساب حسب حسب حسبة حسبان حساب حسوب حويسب
حاسبة حاسبتان حاسبات حواسب حسب حويسبة وحسب يحسب حسبا وحسابا
وحسبانا فذاك محسوب محسوبان محسوبون محسوبة محسوبتان محسوبات محاسب
محيسب محيسبة لم يحسب لم يحسب لا يحسب لا يحسب لن يحسب لن يحسب الامر منه

فذاك مضروب مضروبان مضروبون مضروبة مضروبتان مضروبات

مضاريب مضيرب مضيربة لم يضرب لم يضرب لا يضرب لا يضرب لن

يضرب لن يضرب الامر منه اضرب لتضرب ليضرب ليضرب والنهي عنه لا تضرب

لا تضرب لا يضرب لا يضرب الظرف منه مضرب مضربان مضارب مضيرب

والالة منه مضرب مضربان مضارب مضيرب مضربة مضربتان

مضارب مضيربة مضراب مضرابان مضاريب مضيريب افعل التفضيل

منه اضرب اضربان اضربون اضارب اضيرب والمونث منه ضربى

ضربيان ضربيات ضرب ضريبى باب فعَل يفعُل النصر يارى كردن

نصر ينصر نصرا فهو ناصر ناصران ناصرون نصرة نصار نصر نصر نصراء

نصران نصار نصور نويصر ناصرة ناصرتان ناصرات نواصر نصر نويصرة

ونصر ينصر نصرا فذاك منصور منصوران منصورون منصورة منصورتان

منصورات مناصير منيصير منيصيرة لم ينصر لم ينصر لا ينصر لا ينصر لن ينصر

لن ينصر الامر منه انصر لتنصر لينصر لينصر والنهي عنه لا تنصر لا تنصر

لا ينصر لا ينصر الظرف منه منصر منصران مناصر منيصر والالة منه

منصر منصران مناصر منيصر منصرة منصرتان مناصر منيصرة منصار

منصاران مناصير منيصير افعل التفضيل منه انصر انصران انصرون

اناصر انيصر والمونث منه نصرى نصريان نصريات نصر نصيرى باب

فعِل يفعَل العلم دانستن علم يعلم علما فهو عالم عالمان عالمون علمة

علام علم علماء علمان علام علوم عويلم عالمة عالمتان عالمات

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ASIATIC SOCIETY

ASIATIC SOCIETY

ما شاء الله لا قوة الا بالله

فاعل افعال کون و مکان را ستایش که درین اوقات میمنت سمات نسخه مسمی

جامع التعلقات

باهتمام حاجی محمود مهتمم

در مطبع دیانی واقع لاهور مطبوع گردید